

دیوان

استاد ابوالفرج رونی

۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

مصحح تصحیح

پروفسور چایکین مستشرق

مترجم اول سفارت شوروی روس در ایران

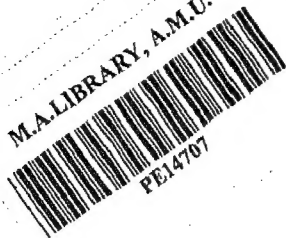


(ضمیمه سال ششم مجله ارمان)

۱۳۰۴

مطبعة شوروی

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE14707

بسم الله الرحمن الرحيم

در مدح سلطان گوید

منسرح مجذوع ❖

غزو گو ار نده بادشاه جهان را	ناصر دین راعی زمین و زمان را
آنکه چو او تا قران و حکم قران است ^(۱)	هیچ مدبر نبوده هیچ قران را
درات اورایتی فراخت ^(۲) که خورشید	پیشه نیارست ^(۳) کرد سایه آن را
هیبت او آنشی فروخت که دریا	پشت بدو داد و باز تافت عنان را ^(۴)
در سیر رفعتش فصیح یافت بشکیر	قایم روحانیان زبان سنان را ^(۵)
تیغ جهادش بطول و عرض و بگوهر	قالب ثانی است راه کاهکشان را
موکب منصور او هنوز بموهند ^(۶)	بر تن افشان همی تنید فغان را

(۱) نسخه ۲ - آنکه چو او تا قران حکم قران است نسخه ۳ - آنکه چنوتا قران و بر قران است این بیت در نسخه ۵ همچنین ثبت شده است و در نسخه ۶ نیز بهمین ترتیب ثبت افتاده است

(۲) نسخه م ب فراخت

(۳) نسخه ۳ و نسخه ۵ پیشه ندانست نسخه ۵ - و ۶ ندانست

(۴) نسخه ۲ - روی بدو داد و باز یافت عنان را نسخه ۳ پشت بدو داد و باز داد عنان را

نسخه ۵ - روی بدو داد و تافت بار عنان را نسخه ۶ - روی بدو داد

(۵) در نسخه ۵ همینطور آمده نسخه ۳ - قابل روحانیان ؟ م ف - قابل

(۶) نسخه ۲ - مهر از نسخه ۳ - موهند ج موهند نسخه م ب - موهند نسخه

۵ - بموهند نسخه ۸ - مهر از نسخه م ب - بر تن اعدای او تنید نسخه ۶ - بر تن اعدا همی در نسخه ۵ همینطور آمده است

- کانش سمش رسیده بود بهرموز (۱)
 پیشه سرمایه بر ریاست او ماند (۲)
 پیش درش بر هلاک صادر و وارد
 عرصه شطرنج بود ظاهر سنگت (۳)
 لعب سوارش بشاه مات فرو گرفت (۴)
 برج حصارش رجول چتر ملک دید (۵)
 جوهر صفر است تیغ شاه که تیزش (۶)
 روی بقوچ کرد شعله عزمش
 رای زنی پیر بود بر در ملهی (۷)
- خوانده بر او کل من علیها فان را
 چون زمکینش تهی گذاشت مکانرا (۸)
 غول نیارد بخدعه بست میسان را
 حرب دراو قائمه دوفوج گرانرا (۹)
 آن دورمه گرگ و آن دویاغه شبانرا (۱۰)
 کرد بسجده برهنه برهمنان را (۱۱)
 داده بفرق رجولیان ضربان را (۱۲)
 سوی فلک راند شاخسای دخان را
 رای زن پیر گفت رای جوان را (۱۳)

- (۱) هرمز نسخه ۵ - بهرمز
 (۲) نسخه ۲ - پیشه هر پایه بر سیاست او ماند نسخه ۶ - پیشه هر پایه بر
 سیاست او ماند نسخه ۳ - پیشه هر پایه بر سیاست او ماند نسخه ۵ - پیشه هر پایه بر سیاست او ماند
 (۳) نسخه ۲ - چون ز نگینش تهی گذاشت مکان را نسخه ۳ - چون زمکینش
 تهی گذاشت مکانرا
 (۴) نسخه ۲ - عرصه شطرنج بود ظاهر سرعت نسخه ۳ - عرصه شطرنج بود
 ظاهر سنگت نسخه ۵ و ۶ ظاهر سنگت
 (۵) نسخه ۲ - حرب در او قائمه دو فوج گران را نسخه ۳ - حرب در او
 قائمه دوفوج کمان را
 (۶) نسخه ۲ - لعب سوارش بشاه مات (شاه مات) فرو گرفت نسخه ۳ - تف
 سوارش سپاه ماه پرورد
 (۷) نسخه ۲ - آن دورمه گرگ و آن دویاغه شبان را نسخه ۳ - آن دو رمه گرگ
 و آن دو باد شبان را نسخه ۵ - آنکه برده گرگ و آنکه یابده شبانرا نسخه ۶ - آن دو
 رمه گرگ و آن دو پایه شبانرا
 (۸) برج حصارش رجول حر ملک دید نسخه ۳ - برج حصار رجول چتر ملک دید
 نسخه م ب - برج و حصار رجول چتر ملک دید نسخه ۵ - برج حصارش رجول
 نسخه ۶ - برج و حصارش رجول چتر ملک دید
 (۹) نسخه ۲ - ۳ - کرد بسجده برهنه برهمنان را
 (۱۰) نسخه ۲ - جوهر صفر است تیغ شاه که تیزش ؟ نسخه ۳ - جوهر صفر است
 تیغ شاه که برتن !
 (۱۱) نسخه ۲ - داد بفرق رجولیان ضربان را نسخه ۳ - داد بفرق رجولیان
 ضربان را نسخه ۵ - داده بفرق رجولیان ضربان را نسخه ۶ - داد بفرق رجولیان ضربان را
 (۱۲) نسخه ۲ - رای زنی پیر بود بر در ملهی ؟ نسخه ۳ - رای زنی پیر بود بر در ملهی
 نسخه م ب - رای زن پیر بود بر در ملهی نسخه ۵ - بر در ملهی نسخه ۶ - بر در ملهی
 (۱۳) نسخه ۲ - رای زنی پیر گفت رای جوانرا نسخه ۳ - رای زن پیر گفت رای جوانرا

- کامده ابری که برق زود گزایش (۱)
 و امده بحری که شاخ کهنش (۳)
 بر عدد لشکرش وقوف ندارند (۱۱)
 طاقت يك موج او گراست که طوفان
 خیزو خمی ده که گاه حمله صرصر
 رای بتدبیر بر قلعه پرداخت (۶)
 چون طلب شه ره گریزش بر بست (۸)
 گنج روان را که مهر خازن او داشت
 سینه برش را که کوه موکب او بود
 ای بهر بر ملوک عصر مقدم (۱۰)
 بی تب ارزه بحر بگاہ نیارد (۱۱)
 تیغ کمان برگشاد و تیر تو یسود (۱۲)
 جز تو که آورد پیل صد گله از غزو
- بفکند از پای حصن دیرستان را (۲)
 بر کند از بیخ جرم کوه کلان را
 چهره گشایند یقین م کمان را
 صدیک آن بود و غوطه داد جهان را
 حمله جز این نیست خیزان توان را (۱۵)
 خنم زد و پی کور کرد نام و نشان را (۷)
 نایزه بگشاد حوض رنگ رزان را (۹)
 پرده او ساخت رستکاری جان را (۱۰)
 کیش فدا کرد و سود یافت زیان را
 عصر بداغ تو یافت یکسر ران را (۱۱)
 دعوت حرب تو شرفه شیر زیان را
 تیر به تیر امتحان نکرد کمان را (۱۲)
 هریک از آن دام صد نهنگ دمان را

- (۱) ۲ - کامده ابری که برق دود گذارش ؟ (زود گذارش ؟) نسخه ۳
 کامده ابری که برق زود گزانش ؟
 (۲) نسخه ۲ و ۳ - بفکند از پای حصن دیرستان را
 (۳) نسخه ۲ - و امده بحری که شاخ کهنش نسخه ۳ - و امده بحری که
 موج شاخ کهنش
 (۴) نباشد نسخه م ب و نسخه ۵ - نسخه ۶ - ندادند
 (۵) نسخه ۲ - چنبد خیزین نیست مردان نوبران را نسخه ۳ - حیاچه جز این
 نیست جرزبان توان را !
 (۶) نسخه ۲ - رای بتدبیر بر قلعه پرداخت ؟ نسخه ۳ - رای بتدبیر عقل پرداخت ؟
 (۷) نسخه ۲ - خم زد پی کور کرد نام نشان را ؟ نسخه ۳ - خم زد و پی کور
 نام و نشان را !
 (۸) چون طلب شه ره گریزش بر بست نسخه ۳ - چون طلب شه ره گریزش بر بست
 (۹) نسخه ۲ - نایزه بگشاد حوض رنگ رزان را نسخه ۳ - نایزه بگشاد حوض رنگ رزان را
 (۱۰) نسخه ۵ - پرده او ساخت نسخه ۶ - پرده جان ساخت رستکاری جان را
 (۱۱) نسخه ۲ - عصر بداغ تو یافت اکثر آنرا ؟ نسخه ۳ - عصر بداغ تو یافت
 بیکروزان را ؟
 (۱۲) نسخه ۲ - میغ (صنع) کمان برگشاد تیغ تو بستود نسخه ۳ - رمح کمان
 برگشاد و تیغ تو یسود نسخه ۵ - میغ کمان در گشاد تیر تو بگشود نسخه ۶ - میغ
 کمان برگشاد تیر تو بگشود
 (۱۳) نسخه ۵ و ۶ - تیر بتیر امتحان بکرد کمان را

مايه اعجاز ديد شكل بيان را
دل ز قياس دل شجاع چيان را
عمر تو آراسته بهار و خزان را
عاقله حوت^(۴) و الى سرطان را^(۵)

مشكل غزو تو ذات عقل بيان كرد
تا نبود روز كينه جستن و يسكار
دين تو آباد باد و ملك تو آباد^(۶)
كرده چو نامت بهر سفر كه كنى راى

ب: رمل مخبون محذوف ۱۴ ب:

مات از رایت او ساخته عونی بسزا^(۱)
جوق جوق از چشمش تاختنی برده جدا
زیر هر خشار بنی شمیری کشته تنها
نه ز پیرامن^(۲) او گرد رفته ننگها
کوه از او خواسته زنیار بشکراز جدا
بر سولانش پیل از همه جنانب امرا
همه خردان و بزرگان فلک تا (چون) جوزا
همه خورشید پرستان جهان تا حربا
که همی (صهر) تو چون زیب دهد ملک ترا^(۳)
ز جنوب و ز شمال و ز دبو روز صبا

شاه باز آمد بر حسب مراد دل ما
خیل خیل از خدمش تبعیه^(۴) کرده دگر
سوی هر مر حله راهی (پیموده) برده بگ تن^(۵)
نه ز لشکر گه او خیمه بسوده سر در
بهر از او داشته تیمار بیایاب بتك^(۶)
داده ناخواسته چون کیش فدا اهل فدا
بسته طالع بمیان بر کمر خدمت او
کرده خورشید پرستی یله^(۷) از خدمت او
سر برارای ملک ابراهیم از خاک و بین^(۸)
داعی دولت او بسپرد خاک همی^(۹)

- (۱) خرم (نسخه م ب)
- (۲) نسخه ۵ - عاقله روح ممدوح این قصید در کیست ؟ از سلاطین غزنویه گویا فقط دو تن لقب ناصرالدین داشته اند نخست سبکتکین دوم مسعود ابن محمود
- (۳) ممدوح مسعود سوم
- (۴) نسخه ۶ - یافته
- (۵) نسخه ۶ - یافتنی
- (۶) نسخه ۲ - کشتن ؟ نسخه ۳ - کسی نسخه ۵ - سوی هر مر حله راهی پیموده بکس
- (۷) نسخه ۵ و ۶ - پیرام
- (۸) به تك - بتك | بضم با | | بتك |
- (۹) نسخه ۵ و ۶ - بکه
- (۱۰) نسخه ۵ و ۶ - سر برارای ملک ابراهیم ای شاه و بین
- (۱۱) نسخه ۱ ، ۲ ، ۳ - بجای صهر شاه دارد همچنین در ۵ و ۶ کلمه صهر تنها در نسخه م ب پیدا شد
- (۱۲) نسخه ۳ ، ۲ ، ۱ - بسپرد خاک همی که خارج از بحر است مگر بسپرد بسکون سین و بشدید را خوانده شود نسخه م ب نیز « بسپرد خاک همی » دارد

برج هر حصن که ماند است بعالم عذرا
گر مسلمان نشود گبر و یهود و ترسا
اندر آرند بادستان نو آئین (به) نوا [۱]
اندر او بزنند از گردن و گوش حورا
تربیت [۲] یافته نام و نظرت زین دو گوا
شور هیچای تو نشاند روز هیچا
نکند پیشروش جز مره شیر چرا [۳]
به حجاب عدم از بیم تو در شد عنقا [۴]
گفت این نیست مگر عهد لاحول ولا [۵]
نور خورشید کم آید بیهوا و بغیا
زیر چترت سر امساك پذیرد زهوا [۶]
حضرتی گردد چون غزنین بابرگ و نوا
راغها باغ کند بمن قدومت ملاک
بسته در دامن امروز تو دامن فردا
نوشخوار از تو رعایا و ترا گفته دعا

منبر خطبه فتح سبیش خواهد گشت
ز آب شمشیرش طوفان دگر خواهد خاست
سمر غروش ترکان نوازن پس ازین
در لغزش که به تکبیر ملایک ببرند
ای چو برجیس و چو ناهید بنام و بنظر
آن سپهری تو در آورد که آورد سپهر [۷]
ره را که شبان باس تو و حفظ تو گشت [۸]
تا بشاهین تو بر بست قضا پر عقاب [۹]
قبضه چرخ تو شیطان بسود و بگریخت [۱۰]
زانکه در نور تو [۱۱] در لافکه اوچ و شرف
سایه چتر تو نشگفت که چون خرمن ماد
بمقام تو مقامی صه در آن آسائی
باغها راغ کنند رنج قدوم ملکان
کامران بادی در گیتی تا گیتی هست
شاد خوار از تو سلاطین و ترا برده نماز [۱۲]

(۱) فقط در نسخه ۳ و ۵ و ۶

(۲) نسخه ۵ - تر کیت

(۳) نسخه ۱ - آن سپهری که در آورده که آورد سپهر ؟ نسخه ۲ - آن سپهری
تو در آورد که آورد سپهر نسخه ۳ - آن سپهری تو در آورد که اورا سپهر ؟

(۴) نسخه ۱ - ره را که شبان باشد و حفظ تو شود نسخه ۲ - ره را صه
شبان پاس تو حفظ تو گشت نسخه ۳ - ره را که شبان حفظ بود باس تو شد ؟

(۵) نسخه ۱ - نکند پیشروش جز مره شیر غوا ؟ نسخه ۲ - نکند مشروش
جز مره شیر چرا ؟ نسخه ۳ - نکند مره اش جز مره شیر چرا ؟

(۶) نسخه ۱ - تا بشاهین تو بر دست قضا پر عقاب ؟ نسخه ۲ - تاب شاهین قضا
بر تو بردست عقاب ؟ نسخه ۳ - تا شبانی بر پشت قضا پر عقاب

(۷) نسخه ۳ به حجاب عدم از بیم تو در شد عنقا - این بیت فقط در نسخه ۲ دیده شد

(۸) قبضه چرخ تو شیطان میسود بگرفت

(۹) گفت این نیست مگر عمد لاحول ولا - نسخه م ب گفت اینست

• (۱۰) نسخه ۶ - از نور تو

(۱۱) نسخه ۱ - زیر چتر تو امساك ندارد زهوا ؟ نسخه ۲ - زیر چتر تو امسال

پذیرد زهوا ! نسخه ۳ - زیر چترت سر امثال بر برد زهوا ! نسخه ۶ - زیر چترت
سر امساك پذیرد زهوا

(۱۲) نسخه م ب - و ترا گشته مطیع نسخه ۶ - و ترا گشته مطاع

گاه رای تو و بغزو و بجهاد گاه گوش تو و هوش تو برود و بغنا
خسرو و پناه و اثرهای بزرگت^(۱) کرده رستم و خسرو در مجلس انس تو ادا^(۲)

❦ خفیف ❦

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

معتدل گشت باز طبع هوا ❦	بادبان بر کشید باد صبا ❦
جانور گشته صورت دیا ❦	خاک دیا شد است بر صورت
بر تند گرد تن همی عمدا ❦	شاخ چون کرم پله گوهر خویش
سر زبستی کشید بر بالا ❦	سبزه اندر حمایت شبنم ❦
گشت حامل بلؤلؤ لالا ❦	ابری شرط مهر و عقد نکاح
لؤلؤ نا رسیده بر صحرا ❦	اینگ از شرم آن همی فکند
تا به بینند جمال خسرو ما ❦	چشمها بر گشاده غنچه گل
تا کند بر کمال شاه دعا ❦	پنجهها بر فراخت سرو سہی ^(۳)
آن فلک سیرت و ملک سیما ❦	میر محمود سیف دولت و دین
سوی عدالت قضا بعین رضا ❦	آنکه اندر ابد نظر کرد است
بر فلک پیش طالعش جیوزا ❦	آنکه اندر ازل کمر بسته است
همش عالمی است از علیا ❦	هیئتش جیوهری است از آتش
هر کجا خوف اوست نیست رجا ❦	هر کجا پاسبان اوست نیست خطر
گفت از این اصل گشته ایم جدا ❦	سهم او رعد و برق را بنمود
چون کشد طبع او همی تنها ❦	نشد بار حاسم او کونین

(۱) نسخه م ب - بزرگان

(۲) اگر بیت نهم رایه این ترتیب بخوانیم که سر بر ارای ملک ابراهیم از خاک و بین کده همی شاه نو چون زیب دهد ملک ترا آن وقت ممدوح این قصیده سلطان ابو سعید علاءالدوله مسعود بن ابراهیم محسوب میشود و معلوم میگردد که این قصیده باید یا در سال ۶۹۲ و یا در ۶۹۳ گفته شده باشد

(۳) نسخه ۱ - پنجهها بر گشاده سرو زر - نسخه م ب - پنجهها بر کشیده سرواز سر نسخه ۵ - پنجهها بر کشیده سرواز سر نسخه ۶ - پنجهها گشاده سرو زر

ای متابع ترا سپاه زمین	وی موافق ترا نجوم سما
گر ز مهر تو دانه ^(۱) سازد عقل	اندر آید بدام او عنقا
ور ز جود تو مایه گیرد روح	ذات او صورتی شود پيدا
تا بر آرد هزار لعب همی	در شبانروز گنبد خضرا
همه امروز های دولت تو	باز پیوسته باد با فردا
دهر پیش تو مانده دست بکش ^(۲)	چرخ پیش تو گشته (کرده) پشت دوتا ^(۳)

بیم مضارع

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم بمناسبت تعیین او بحکومت هندوستان)

شاهها نظام ملک و قوام جهانیا	با دولت مساعد و بخت جوانیا
چشم است بختیاری و در چشم نوریا ^(۱)	جسم است کامکاری و در جسم جانیا
چون ملت از رسول پیاکی ستوده ^(۲)	چون رحمت از خدای زینکی نشانیا ^(۳)
گوئی دعائی آنچه بجوئی بدان رسی ^(۴)	گوئی قضائی آنچه بخواهی برانیا ^(۵)
گردون ترا سکالده کیخسروی همی	اینک بنقد والسی هندوستانیا ^(۶)
همت بلند باید کردن که تو هنوز	بر پایة نخستین از نردبانیا

- (۱) نسخه ۵ و ۶ - دام
- (۲) نسخه م ب - دهر پیش تو دست برده بکش نسخه ۵ و ۶ - دهر پیش تو مانده دست بکش
- (۳) نسخه م ب - چرخ پیش تو پشت کرده دوتا نسخه ۵ - چرخ پیش تو کرده پشت دوتا
- (۴) نسخه - و در چشم مردهی نسخه - و در چشم و دیده (۱) نسخه ۵ - و در چشم دیده نسخه م ب - چشم است بختیاری و در چشم مردهی جسم است کامکاری و در جسم جانیا
- (۵) نسخه م ب - چون ملت رسول پیاکی ستوده
- (۶) نسخه م ب - چون نعمت خدای زینکی نشانیا
- (۷) نسخه ۵ - گوئی دعائی آنچه بجوئی بدان رسی
- (۸) نسخه ۵ - گوئی قضائی آنچه بجوئی برانیا
- (۹) نسخه ۵ - اینک بنقد . برای دانستن تاریخ سرودن این چکامه نگاه کن بحواشی چهار مقاله ص ۱۴۴ - ۱۴۵ تاریخ تفویض حکومت هندوستان بسیف الدوله در سال ۱۶۹۹ بوده است المعجم ص ۲۸۴

ایدون شنیده ایم که صاحبقران شود
 کز روی عقل یکتی اندر جهان ولیک
 دیدار خواست چشم زمانه ز قدر تو
 گر آسمان بدرد روزی ز هیت
 اقبال خلق کرد بحکم تو کردگار
 اسباب نیکبختی در حل و عقد تست
 شکر آن خدای را که بجاه تو باز بست
 باز آمدند با تو همه بندگان تو^(۱)
 اندر پناه عدل تو اکنون درین دیار
 دزدی که ره گزینی بر کاروانیان
 بس گردان که گردن چونگوی بردند^(۲)
 خواست حیلہ فتنه دیدار گشته را^(۳)
 تا در جهان نیارد حاصل بسیم و زر
 پیوسته باد با تو و با روزگار تو^(۴)
 عالم شکسته خصم ترا در دل آرزو

هنگام تو کسی ملکا و توانیا^(۱)
 اندر هنر تمامتر از صد جهانیا
 در گوش او نهاد قضا لن ترانیا
 ناید ز همت تو مکر آسمانیا
 تا تو بشرط داد بهر کس رسانیا
 فرمان تراست گر دهی و گر ستانیا
 این شغل و این ولایت و این قهرمانیا^(۲)
 با عاملی و شخسگی و پهلوانیا^(۳)
 بر گرگ محرمی بود اندر شبانیا
 آید کنون به بدرقه کاروانیا^(۴)
 گردد همی ز صولت تو مولجانیانیا
 چون گشت پیشه تیغ ترا پاسبانیا
 کس نعمتی بزرگتر از زندگانیا
 عز و بقا و مملکت جاودانیا^(۵)
 دولت نموده حکم ترا خوش عنایانیا

هزج مکفوف مقصور

در مدح خواجه منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمنندی صاحب دیوان عرض

امروز نشاطی است فره فضل و کرم را
 و امروز وفاقت عجب تیغ و قلم را

(۱) نسخه م ب - همنام تو کسی و تو گوئی همانیا نسخه ۵ - همنام تو کسی ملکا و توانیا با این بیت برابر کن دوبیت قصیده مسعود سعد سلمان را که آن هم در مدح سیف الدوله محمود سروده شده است

سال پنجه ازین پیش گفت بوریحان
 که یادشاهی صاحبقران شود بجهان
 در آن کتاب که کرد است نام او تفهیم
 چو سال هجرت بگذشت تی و سین و سهجم

(۲) نسخه - هم شغل این ولایت هم ملک سانیانیا ! نسخه ۵ - این شغل این ولایت این قهرمانیا

(۳) نسخه ۵ - بستکان

(۴) نسخه و نسخه ۵ - آید چو بدرقه بره کاروانیا

(۵) نسخه ۱ - بس کرد ناله کردن گردون چو گوی زر ؟ نسخه ۲ - بس گرد ناله کردن چون گوی او مردی ؟

(۶) نسخه ۵ - عز و بقای مملکت جاودانیا

تقدیر همی وقف کند عرض چشم را
 زو برک و نوائی است عرب را و عجم را
 شافی تر از او وفیدی ابنای نعم را
 روحی است معین شده امثال و حکم را^(۲)
 صدریکه شکوهی است از او بالش عمر را^(۳)
 و افروخته طبعش بوقا روی نعم را
 بر فرق زحل رفعت^(۴) او سوده قدم را
 تیرش^(۵) زدل ملک بر آورده ستم را
 زو کس نیستیدی دینار و درم را^(۶)
 در خلقت آدم نفروندند شکم را
 خون خشک شد اندر تن از و شاخ بقم را
 گوش از لغت خاطر او جذر اصم را
 با طالع خود جمع کند طالع جیم را
 اصلی نبود فربهی حال ورم را

زیرا که در او بر شرف گوهر آدم
 منصور سعید آنکه بانعام و بافضال
 آن وفد جلالت که ز نعمت نرسیده است
 شخصی است حمید آمده در قوت و بسطت^(۱)
 چرخ که جهانست از او اختر جدش^(۲)
 افراخته رایش بعلما رایت رادی
 از اوج فلک همت او ساخته مرکب^(۳)
 تیغش^(۴) ز سر دهر برون برده خلالت
 گر مدح و ثنا را سبب کسب نبودی
 تا مائده جودش در کار نکرده^(۵)
 بر شاخ بقم حشمت او ناگاه بگذشت^(۶)
 گر در سخن آید شنوا گرد دلاش^(۷)
 حلسد نکند بر حسدش سودا اگر چند
 نوری ندهد روشنی کار حسودش^(۸)

- (۱) نسخه م ب - قدرت
- (۲) نسخه م ب - آمده
- (۳) نسخه ۲ و م ب - چرخ که جهانست از او اختر عزمش
- (۴) نسخه ۲ - صدری که شکوهی است بدو مالش خمر را جد یعنی شمس الکفات
- ابو القاسم احمد ابن حسن میمندی وزیر مشهور سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود بن محمود . عم یعنی عبدالرزاق بن احمد پسر احمد میمندی سابق الذکر که در زمان سلطان مودود وزیر بود
- (۵) نسخه ۲ - مرقد نسخه م ف مرقد
- (۶) نسخه ۲ - همت م ف - همت نسخه م ب - هیبت نسخه ۵ - رفعت نسخه ۶ - دولت
- (۷) نسخه ۱ - امرش نسخه ۲ و ۵ - سعیش نسخه ۳ و ۶ - تیغش م ف - تیغش
- (۸) نسخه نهیش نسخه ۵ و ۶ - نهیش
- (۹) نسخه ۵ - ورم مدح و ثنا از سبب کسب نه آمدی زو کسب نبیندی دینار و درم را • نسخه م ب - از کس
- (۱۰) در نسخه ۱ - مائده در سایر نسخ مائده • نسخه ۵ - تا مائده جودش را بر کار نکردند نسخه ۶ - تا مائده جودش بر کار نکردند
- (۱۱) نسخه م ب بر شاخ بقم حشمت ناگاه چو بگذشت
- (۱۲) نسخه م ب بیشک
- (۱۳) نسخه م ب و نسخه ۵ - نار نسخه ۶ - کار

عزمش چو قلاق گیر دره گیر دبر باد^(۱) عزمش بزند قافله عمر مخالف^(۲)
و همش بدرد پردۀ اسرار عدم را در سایه امنش^(۳) نرسد باز بشو
در ساخت عدلش^(۴) ندرد گریه غم را خاك هنرش مرده کنند شعله فتنه^(۵)
باد ظفرش روح دهد شیر عالم را ناماله^(۶) زند هیچ زمین هیچ کشاورز
تاسجده برد هیچ دشمن هیچ منم را انگیزخته از خانه او خواهم شادی
آویخته در دشمن او خواهم غم را که منزل او بر زده باسند (و) سمرقند^(۷)
که مجلس او طعنه زند^(۸) باغ ارم را

هزج مکفوف مقصور

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

توروز جوان کرد بدل پیر و جوان را ایام جوانی است زمین را و زمان را

- (۱) نسخه م ب عزمش چو سبك گردد نسخه ۶ - قلاق
- (۲) نسخه ۵ - قافله عمر حسودش نسخه ۶ - قافله راه مخالف
- (۳) نسخه م ب - عدلش
- (۴) نسخه م ب - امنش
- (۵) نسخه م ب و ۶ - خاك هنرش پست کند آتش فتنه
- (۶) نسخه ۵ و ۶ - ناله
- (۷) نسخه ۵ که منزل او سر زده باسند و سمرقند نسخه ۶ که لشکر او بر زده باسند و سمرقند
- (۸) نسخه م ب و ۵ و ۶ - زده

ممدوح این قصیده یعنی منصور بن سعید نیز از ممدوحین شاعر معروف مختاری غزنوی بوده در یکی از قصاید خود مختاری گوید

چگونه بود که بیدار گشت و پیش نهفت بخواب دید مگر تیغ عارض لشکر
عماد دولت منصور بن سعید که اوست نظام ملک و قوام هدی و زین بشر

و در قصیده دیگر گوید

عارض لشکر منصور سعید احمد آنکه تیغ و قلم اوست جهان را معمار
بعلاوه در لباب الالباب عوفی (ج ۲ ص ۲۴۶) نوشته شده . . . و هم او را ست در
حق خواجه عمید منصور بن مسعود بن احمد الحسن میمندی العارض . . . پس از تصحیح
اشتباهات یعنی گذاشتن سعید بجای مسعود و احمد بن حسن عوض احمد الحسن معلوم میشود
که شخص ممدوح ابوالفرج و مختاری منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی بوده
آنوقت معنی بیت ششم این قصیده بخوبی روشن میگردد زیرا که جد منصور سعید شمس
الکفایت احمد بن حسن میمندی وزیر مشهور سلطان محمود و پسر سلطان مسعود بود و
عمش عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی پسر وزیر ناهرده بود که او هم از مشاهیر وقت
خود بود و در زمان سلطان مودود سمت وزارت داشت

چون طبع جوانان جهان دوست جهان را^(۱)
از برك نوا داد قضا شاخ نوان را
از جنبش بسیار مجدر ~~کند~~ آن را
در خاک^(۲) همی سبز کند روی مکان را
چونانکه ستاره گذر کاهکشان را
از خنده دزدیده فرو بسته دهان را
آورد برون از لب و از کام زبان را
عالم تر و عادل تر از او انسی و جان را^(۳)
در ناصیه دولت او حکم قران را
تا بازوی عدلش بخیم آورد گمان را
بی خدمت او عقد نبسته است میان را^(۴)
يك نقش نشد ساخته نقاش گمان را
گر نه حرکت میدهد دست و عنان را
وقتی که اجل مسته دهد تیغ و سنان را
گردی که عدیل آمده رنگ یرقان را
گاه آن بنفس یار شود باد خزان را
چون میو بر آرد بکتف گرزگران را

هر سال درین فصل بر آرد فلک از خاک^(۱)
گر شاخ نوان بود ز بی برگی بی برك
انواع نبات اکنون چون مورچه در خاک^(۲)
مرغ از طلب دانه فروماند که دانه
بگرفت شکوفه بچمن بر گذر باغ
آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد
وان لاله که از حرص ثنا گفتن خسرو
شاهنشاه عالم که نبود است بعالم
محمود جهانگیر که بسته است جهاندار
چون تیر همی راست رود^(۳) گردش ایام
بی طاعت او عقل نیامیخته با مغز^(۴)
چابکتر و زیاتر از او کاه سواری
ساکن کنده طبع (و) هوا با و رکابش
روزی که امل سست شود در طلب عمر
گیرد ز فزع روی دلبران و سواران
گاه این بجگر جفت بود باتف تموز^(۵)
ابلیس کشف وارد ر آرد بکتف سر

- (۱) نسخه م ب - فلک پیر نسخه ۱ - هر سال بر آرد فلک پیر در این فصل
(۲) نسخه ۵ - هر سال درین فصل بر آرد فلک پیر چون طبع جوانان جهان دست
جهانرا نسخه ۶ - هر سال درین فصل بر آرد فلک از خاک چون طبع جوانان جهان دوست جهانرا
(۳) نسخه م ب و نسخه ۲ - از خاک نسخه ۵ - ز خاک نسخه ۶ در خاک
(۴) نسخه م ب - از خاک
(۵) نسخه ۵ - جسمی
(۶) نسخه ۵ - شود نسخه ۶ - شده
(۷) نسخه م ب - بی طاعت او عقل نیامیزد با مغز نسخه ۵ و ۶ - نیامیزد نسخه ۵ - نیامیزد با طبع
(۸) نسخه م ب - بی خدمت او عقده نمیوست میان را
(۹) نسخه ۱ - گاه این بجگر جفت بود باتف و باسوز ! نسخه ۲ - گاه این بجگر
جفت بود پای تموز ؟

از نیزه او ییسی بی آگهی او
همواره جهاندار معین باد و نگهبان
تا ایلک و خان قبله یغما و تارند

آویخته چون شیر علم شیر زبان را
این دولت پاینده و این بخت جوان را
جز در گه او قبله مباد ایلک و خان را

بجز رجز مسندس مخبون - نسخه ۳ و م ب

نیرۂ رجای خلق ابوالرجا	ز رود زاوه ^(۱) عبر کرد بحرما
خبیر دهد ز نام والدش ترا ^(۲)	ابوالحسن علی که نعت خلق او ^(۳)
عماد دین مصطفای مجتبا	عمید مالک شهریار محشتم
پرید جسم او بروح اولیا	رسیده جاد او بجرم مشتری
چو از قدر او رضای پادشا	گذشته قدر او زواج آسمان
تواضعش پیرده آب کعبریا	دیانتش بکشته آتش ستم
چه گرد مو کبش چه کحل توتیا	چه نعل هر کبش چه شکل ماه نو
در عطاش گشوده چون در هوا	برئسا دروده چون بر زمین
عیال ذات جود او ذوی آنها	نهال عرق فضل وی ذوی الحساب
کز اوست آفتاب چرخ راضیا	بیوی سوی آفتاب دولتش
که در کشد بدم ترا چو ازدها	مگرد گرد آبگرد هینش
خلاص جست ازوو گفت عافدا	عذاب او حریق در جحیم زد
نداشتید کاندرای مرجبا	بیارگاه او ملک زخالد شد
نشاط دل فضول سر بالتقا	جدا کنند عقیم کوه او زن
هم اجنبی هم آشنا به آشنا	برون برد نسیم رفق او زیم
چنانکه که دوان رود بکهر با	دوان رود سؤال سایلش بدو
چنانکه مس غنی شود ز کیمیا	غنی شود امید زایرش ازو
شریف ذکر انبیا و اولیا	همیشه تا براید از کلام حق

(۱) نسخه م ب - ساود

(۲) فضل

(۳) ممدوح این قصیده کیست ؟ اگر ابوالحسن علی بن فضل معروف بحجاج پسر ابوالعباس فضل اسفراینی وزیر اول سلطان محمود غزنوی باشد آنگاه باید گمان برد که یا گوینده این قصیده ابوالفرج نمیشد و یا که این قصیده را میتوان از قدیمترین قصاید آن استاد شعرذیرا که ابوالحسن علی حجاج را در جمله ممدوحین فرخی هم پیدا میکنیم

ز عشرت و زلهو بادش امتحان بدولت و بیخت بادش التجا
قوی بعون و سعی در حق ولی یلی بامرو نهی در تن مسلا (۱)
نه مرتقاش سوده نعل مرتقی نه مقتدیش دیده عزل مقتدا (۲)

بمجتت مقصور

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

بدیع نیست بشب دیدن ستاره در آب بروز بین که سپهری است پرستاره بر آب
زمین چو آینه صورت نمای گشت مگر ز گل نماند میان هوا و آب حجاب
گل غنوده بیوی از بهشت یافته بهر چونیکبختان برخاست بانشاط از خواب
تو گوئی (۳) اورا بابل گه غنودن او نموده بود بتلقین خواب راه صواب
کسی که رنگ غرابش نماند اندر سر (۴) ز روی عقل نباشد بر او دلیل شتاب
چگونه شد که جوان شد از آن سپس که نماند درخت را بر شاخ بر نشان غراب
یکی بمسندی بستان نگاه کن گوئی که ابر ساحت اورا شراب داده نه آب
ولیکن آن بین کر حد اعتدال گذشت (۵) مگر که یابد از فرط آب فصل شراب
تو این طراوت و این خرمی بدشت و بیاغ ز سعی میخ مدان و زمین شاه بیاب

(۱) نسخه م ب - در تن یلا

(۲) در تعلق این قصیده به ابوالفرج رونه تردیدی هست زیرا که نخست این چگاهه تنها در دو نسخه دیوان ابوالفرج یافت شده است و دوم ممدوحش اگر ابوالحسن علی پسر ابوالعباس فضل اسفرائینی باشد و آنگاه باید وقت ظهور ابوالفرج کشیده شود بروز گاری بسیار پیش از زمان سلطان ابراهیم ولی از طرف دیگر سبک این قصیده سبک معمولی اشعار استاد ابوالفرج است برای کسب اطلاع از سر گذشت ابوالحسن علی بن فضل معروف به حجاج نگاه کن بترجمه یمنی ص ۳۶۱ و ۳۶۲ مختاری در یکی از قصاید خود مدح میگوید از ابوالحسن علی بن محمد بن حسین

سعادت چو بزرگ است و گوهری چه نفیس ملوک را هنری خواجه عمید رئیس
ابوالحسن علی بن محمد بن حسین که پیش رایش گردون حسیب و مهر خسیس
سپهر قدری کاندر خلاف و خدمت اوست نحوست حکیمان و سعادت برجیس

(۳) نسخه م ب - تو گفتی

(۴) نسخه م ب - از بر سر نسخه ۵ از پس سر

(۵) نسخه ۲ - ولیکن آنکه نه از حد اعتدال گذشت نسخه ۵ - ولیکن آن کر حد اعتدال گذشت نسخه ۶ - ولیکن آن آیین کر حد اعتدال گذشت

که میغهای دژم را بخشك سال اندر
امیر عادل محمود سیف دولت و دین
خدا یگانی ~~سكن~~ تخت و تاج عالم را
فلك سیاست او بسته بر شهرو و سنین
اگر چه درهمه کاری به از شتاب درنك
خدناك او نه عجب گر شهاب سیر بود
مگر که فرع قوی حال تر ز اصل از آنك
دل مخالف ملك از نهب ناجح او
زدست آتش^(۲) سیماب رنك شمشیرش
نشان قبله طاعت شناس بارگش
بسی مانند ~~سكه~~ باران ابر رحمت او
روان رستم اگر باز ره بحرب شود^(۳)
زبس عمارت عدلش چنان شود که بدهر
خدایکا نافرمان تو براند و بداشت
توئی که سهم تو بر باید از حوادث چنك
فرو گزنت چپ و راست بدسكال ترا
همیشه تا بشوز و بدی بكار شود
جهان تو جوی و ولایت تو گیسو بخش
بزیر چتر تو چون سایه ملك با آرام

بعین شاه معونت ~~سكنند~~ بفتح الباب
که بیشكار ذل و دست اوست بحرو سحاب
از او کنند سؤال و بدو دهند جواب
زمانه طاعت او بسته بر قلوب و رقاب
بجودش اندر یابی^(۱) به از درنك شتاب
که دیو دولت او را غمی کند چو شهاب
عقاب گیرد تیرش همی بیر عقاب
چو تو زبی است بر او تافته شب مهتاب
روان دشمن او شد چنده چون سیماب
نشان قبله طاعت بود بلی محراب
بر اف~~سند~~ند زیبا بانها غرور سراپ
گریز خواهد از او چون کبوتر از مضراب
نکرد یارد کس را شراب مست خراب
زمان بدست عنان و زمین پای رکاب^(۴)
توئی که خشم تو بستاند از نواب ناب
سپاه هیبت تو چون حروف را اعراب
لباس تو زی و کتان و قاقم و سنجاب
سپه توران و بزرگی تودار و کام تو یاب
زیش عدل نو چون تیر ظلم را برقاب

❦ معجث مقصور ❦

در مدح طاهر علی مشکان (چهار مقاله ۱۸۲)

گرفت مشرق و مغرب سوار آتش و آب ربود حرص امارت قرار آتش و آب

(۱) نسخه م ب و ۵ و ۶ - باری

(۲) نسخه م ب - ز آب و آتش

(۳) نسخه م ب - اگر با زره بحرب رود - نسخه ۶ - روان دشمن اگر با زره

بحرب شود بریزد از تن او همچو نغمه از مضراب

(۴) نسخه ۵ - خدا یکانا فرمان تو بر آن دو بداشت زبان بدست و عنان و فلك

پای و رکاب نسخه ۵ - زبان

همی شکبجد باد و همی شکافد خاک
بخشاک و تر بجهان در بگشت ناظر عقل
نهاد گوئی چون مهر در سکنار نگین
بکار زار منه پیش این دو سلطان پی
بزینهار مبر پیش این دو سلطان تن^(۱)
مگر گریز گه تنگشان شمارد باز^(۲)
مگر که شاهی جمشید شان شناسد مور^(۳)
باند گشت بره بانک نام و آتش و سنک
ز باس و رفق خداوند ماست پنداری
تبارک آن ملک واحدی که صاحب را
عماد دولت و دین طاهر علی که دلش^(۴)
بهار فضل (و) بزرگی^(۵) که تن نیاراید
نگار طبع کریمی که چشم نگشاید^(۶)
عیار ذهنش و رایش نه معتبر دارند^(۷)
وقار عزمش و حزمش نه محتمل باشد
همی منبع تر^(۸) آید ز گرد موکب او

- (۱) نسخه م ب و ۶ - بزینهار مبر سوی این دو سلطان دست نسخه ۵ - بزینهار مبر پیش این دو شیطان دست
- (۲) نسخه م ب - مگر گریز کنی نیک آن شناسد باز
- (۳) نسخه م ب - مگر سپاهی جمشیدیان شناسد مور نسخه ۵ - مگر سپاهی جمشیدیان شناسد مور نسخه ۶ مگر سپاهی جمشیدیان
- (۴) نسخه م ب - کار و بار
- (۵) نسخه ۳ - عماد دولت و دین طاهر آن شهی که دلش نسخه م ب - عماد دولت و دین طاهر آنکه دست و دلش
- (۶) بهار فصل بزرگی
- (۷) نسخه م ب - نگار
- (۸) نسخه ۶ - بکار طبع کریمی که چشم نگشاید مگر بخامه لطفش بکار آتش و آب
- (۹) نسخه ۵ - عیار ذهنش و رایش نه معتبر دارند بلی ز معتبر آمد عیار آتش و آب
- آب نسخه ۶ - عیار و حشمش و رایش نه معتبر باشد بلی نه معتبر آمد عیار آتش و آب
- (۱۰) نسخه م ب - رفیع تر

دوار دشمن او از دوار آتش و آب
ضعیف بگر بنهی^(۳) اقتدار آتش و آب
بزیر عقل گر آمد^(۴) شمار آتش و آب
که چون زبانه بود درجوار آتش و آب^(۵)
که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب^(۶)
همی فزاید خویش و تبار آتش و آب
قنابچرخ گران بود و تبار آتش و آب
بلند و پست بود کوه و غار آتش و آب
چنانکه هست غنی روزگار آتش و آب
چو شمع و طشتش در انتظار آتش و آب^(۷)

همی شمع تر آید ز باد هیبت او^(۱)
فرو نشاند بامن^(۲) ارتکاب فتنه و شور
بزیر عقل کی آید شمار معرفتش^(۳)
چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل
چه عجب آرد در ظل امن او عاقل
ز کین و مهرش چون خلق ساعت اندر ملک
بدین دو دخل مدد یافت ورنه بگسستی
همیشه تاب جهان چون بر آید و برود^(۴)
بسود و پایه غنی باد روزگار بقات
حسود او بدو دیده روز و شب مانده

(مبحث مقصود)

در مدح بونصر پاریسی

و جیه گشت بهر هفت کشور آتش و آب
قوی ترند همین دو مصدر آتش و آب
چو باز گیرد از ایشان مقدر آتش و آب
بدیو دوزخ و خورشید خاور آتش و آب^(۱)

قبول یافت زهر هفت اختر آتش و آب
ازین چهار مصدر که آخشیا جاتند
هوا که بیند خشک و زمین که بیند^(۲) تر
همان کند که شهاب و همان کند که ذنب

(۱) نسخه م ب - همی سریع تر

(۲) نسخه م ب - بامر

(۳) نسخه م ب - ضعیف کرد بنهی

(۴) نسخه م ب - زیره عقل نباید شمار معرفتش

(۵) نسخه م ب - کی آید

(۶) نسخه م ب - چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب

نسخه ۵ - چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب

نسخه ۶ - چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب

(۷) نسخه ۲ و ۵ و ۶ این بیت را ندارد نسخه م ب - چه حجت آرد با طای

امن او عاقل که زیادی موج از جرار آتش و آب

(۸) نسخه م ب - در آید و برود

(۹) نسخه م ب - چو شمع و کشتی در انتظار آتش و آب با این قصیده

برابر کن قضاییدی که مسعود سعد و سنائی و سید ناصر علوی در همین ردیف گفته اند

(۱۰) نسخه م ب - که یابد

(۱۱) این شعر در نسخه م ب - بود

اگر مؤنث هست و مذکر آتش و آب
بطبع طفلان باشیر مادر آتش و آب
بحول و قوت خویش این دو گوهر آتش و آب
بطوع گویند الله اکبر آتش و آب
ظفر نیابد بر هیچ معبر آتش و آب
بجاه و نعمت با او برابر آتش و آب
چگونه راجع گردد بگوهر آتش و آب^(۵)
چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب^[۶]
بشکل و هیئت برج دویسکر آتش و آب
چنین دو پیکر و هم زین دویسکر آتش و آب
مقدمی تو باصل و مؤخر آتش و آب
توئی که امر تو باشد مسخر آتش و آب
ز باس و رفق تو جزوی دو ابر آتش و آب
بجشم عقل نیاید معبر آتش و آب
ز آب و آتش تیغ تو کيفر آتش و آب
کز او بر آرد چون اژدها سر آتش و آب
نهیب یافته در کوه و کردر آتش و آب^(۱۰)
ز حبس و بند تو کانون و فرغ آتش و آب

چرا نزیاید تقو چرا نکارد^(۱) نم
بزرگ شاخ و قوی بیخ^(۲) در شود بظفیل
شگفت و معجب و مغرور ~~کار~~ دارند
چو حول و قوت بونصر پارسى بیند
بزرگ مرتبه صدری که بی جوار درش^(۳)
مجیر جانب آزاده منعمی که نگشت^(۴)
اگر نه توشه جود و سخاوتش یابد
و گر نه دامن اقبال و دولتش گیرد
بچرخ همت او بر کفایش بنمود^(۷)
بعر خویش مقطع نوشت تواند
بزرگوارا (خدا یکانا) بخشند جهاندارا
توئی که حکم ترا رام گشت دیو و پری
زعزم و حزم تو نقشی دو بسته سر و کوه
بجنب قدر تو پیوسته قدر تو کهن^(۹)
برند روز ملاقات اگر خلاف کند
تنور طوفان خوانم نیام تیغ ترا
از اضطراب و هزیمت دمی نیاساید
وز آزمایش کمتر نمونه دیدند

- (۱) نسخه م ب - نبارد
- (۲) نسخه م ب - قوی برک
- (۳) نسخه ۲ و م ف - مطاع و صاحب صدری که نسخه م ب ۵ - مطاع جانب صدری که
- (۴) نسخه ۵ - هجیر جاهی آزاد منعمی که
- (۵) نسخه م ب - اگر نه توشه جود و سخاوتش یابد چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب
- (۶) نسخه ۲ - چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب نسخه ۳ - چگونه رجم بود با شناور آتش و آب نسخه م ب - چگونه گردد راجع بگوهر آتش و آب
- (۷) نسخه م ب - پیمود
- (۸) این شعر در نسخه م ب - بود
- (۹) بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن نسخه ۵ - بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن
- (۱۰) نهیب یافته در کوه و کردر آتش و آب نسخه م ب - دو کوه و در کر آتش و آب

بهرق پاك خلیلی بهرض سهم کلیم^(۱) از آن رکاب تو سهم افکند بر آتش و آب^(۲)
 دل سلامت و امن است پشت مرکب تو برو چه پاك ترا گرشوی در آتش و آب
 همیشه تا که ز خصمی بفعل بدنازد^(۳) بدآوری نشود سوی^(۴) داور آتش و آب
 بقات خواهم چندانکه دارد آهن و سنک نهفته^(۵) در دل کالاکو در بر آتش و آب
 بجشنم سای چنین و بید های چنان کشیده طبع تو از جام و ساغر آتش و آب

(محبت مقصور)

در مدح عمیدالدوله عمدةالکتاب (۶)

که رحیل چو بگذاشتم همی اسباب ز آب دیده همی گشت گرد من گرداب
 دل از وداع رفیقان چو دیک بر آتش^(۷) تن از غریو عزیزان چو مرغ دره ضراب^(۸)
 بی عزیمت من سست چون پی ناقه ره هزیمت من بسته^(۹) چون به سیلاب
 چه روح من چه یکی باشد شکسته کف چه شخص من چه یکی خیمه گسسته طناب
 به جنبشی که همی پیش بر گرفت سکون^(۱۰) برفتشی که همی باز پس گذاشت ایاب^(۱۱)
 برانده دهر سیورم چو مهره در شدر زنده چرخ عجبولم چو گوی در طبعاب
 نموده شکل من از فکرت اضطراب سیل گرفته طبع من از فقرت اجتراب^(۱۲) غراب
 امید من پس از ایزد بفضل صاحب عصر عمید دولت مقصور عمدةالکتاب
 بلند همت صدری که دولتش را هست سپهر زیر عنان و زمانه زیر رکاب

(۱) نسخه م ب - بهرض پاك خلیلی بهرق سهم کلیم

(۲) نسخه م ب - از آن رکاب تو اسب افکند در

(۳) نسخه ۲ - بفعل به نازد - نسخه ۳ - بفعل بدنازد - نسخه م ب - همیشه

تا که ز خصمی بفضل در ناورد

(۴) نسخه م ب پیش

(۵) نسخه م ب - نهاده

(۶) نسخه م ب - تن از وداع رفیقان چو نعل در آتش - نسخه ۵ چو دیک بر آتش

(۷) نسخه م ب - دل از حروش عزیزان چو حنک از مضراب

(۸) نسخه م ب - سخت

(۹) نسخه م ب - بجنبشی که همی باز پس گرفت سکون - نسخه ۵ - بجنبشی

که همی بر گرفت باز سکون

(۱۰) نسخه م ب - برفتشی که همی باز پس گرفت ایاب - نسخه ۵ - برفتشی که همی

باز پس گذاشته ایاب

(۱۱) نسخه م ب - اجتراب

بجای رایش خورشید در هزار حجاب
 ز سہم او نچشد پیل و پشه راحت خواب
 قدر بچود (۲) وی اندر دمیدہ باد شتاب
 صواب دست خطا و خطا بدست (۳) صواب
 چو بر جواب سؤال و چو بر سؤال جواب
 رسد بیخت (۴) ہمایون او بفتح الباب
 برود نیل رسیدی مخور غرور سراب
 بتاز تیز تر و گرد مو کبش دریاب (۶)
 کہ قلب کعبہ کند شستگانی محراب
 ہمیشہ تابجد بادو خالہ (۸) گیرد تاب
 نہ طبع او ز نشاط و نہ جام او ز شراب
 حساب عمرش چندانکہ ز بحر است حساب (۹)

بجنب قدرش عیوق باہزار نشیب
 ز امن او نکشد شور و فتنہ رنج سپہر (۱)
 قضا بچلم وی اندر سرشتہ خالہ درنک
 بیند دوستاند بقوت عدالش
 مقدم است بنطق و مسلم است بعلم
 کسی کہ کوفتہ خشک سال حادثہ کشت
 تراز گردش ایام نیز اگر گلہ ایست (۵)
 پیوی گرم تر و راہ خدمتش بر گیر
 ز قلب (۷) در گہ او ساز شستگانی عمر
 ہمیشہ تابدمد مشک و مغز یابد بوی
 مباد خالی و فارغ دوحیز او زدو چیز
 مسیر امرش چونانکہ ماہ راست مسیر

(مضارع)

ای نجم دین و از تو بگمرا اندر اضطراب
 باہیت تو دہر یارد چشید خواب
 رای ترا نماز برد سال و مہ صواب
 بر دیو شرک تیر تو بازندہ (۱۰) چون شہاب
 مہر تو در بیابان وادی (۱۲) کند سراب

ای تیغ تو کشیدہ تراز تیغ آفتاب
 باہمت تو ہم ندانند برید راہ
 حکم ترا مطیع بود روز و شب فلک
 از اوج حق یقین تو تابندہ چون سہیل
 کین تو از طبیعت بیرون نہد قدم (۱۱)

- (۱) نسخہ ۵ - ز امن او نکشد شر و فتنہ رنج سپہر
- (۲) نسخہ م ب - جود
- (۳) نسخہ م ب - نشست
- (۴) نسخہ م ب - زیخت
- (۵) نسخہ م ب - ز دور گردش ایام اگر قرا گلہ ایست
- (۶) نسخہ م ب - برای کحل بصر گرد مو کبش دریاب
- (۷) ز گرد
- (۸) نسخہ ۲ و ۳ و م ب - آب
- (۹) نسخہ م ب - چندانکہ مہر راست حساب .
- (۱۰) نسخہ م ب - بازندہ
- (۱۱) نسخہ م ب - طرب
- (۱۲) نسخہ م ب - دریا

کام شتاب چود^(۱) تو و اله بود شتاب
 ندهد سؤال گر ز تسرا بیستون جواب
 برخیزد از میانه شخص و اجل حجاب
 و انرا جگر بر آتش حسرت بود^(۲) کباب
 گه پای زود زود برون آید^(۳) از رکاب
 زخم آری و بزخم گشائی در او شعاب^(۴)
 ناقص کند دیرری و ایشر کند حساب^(۵)
 هر گه که تیر واد نهی روی بر صواب^(۶)
 هم راه^(۷) جنگ تو نپذیرد همی ایاب
 نشنیده هیچکس که بخون تشنه گشت^(۸) آب
 ای هر دو جنس را^(۹) بهر مالک الوقاب
 بی عون و سعی لشکر بمخانه ها خراب
 دوراست کار غزوتو از لهوو از شراب
 تا بر سپهر شیر بسود بر چ آفتاب
 وز دهر هر چه بایی عمر غزیر یاب
 چون مشنری بخوبی بر^(۱۰) دوستان بناب

یش درنك حلم تو عاجیز بود درنك
 تهده كمال قدر ترا آفتاب حد
 آنجا که از هزارهز حرب و نپیب خصم
 این را سلب در آب ندامت بود غریق
 که دست دیر دیر جدا ماند^(۱) از عنان
 که تیغ كوه حمله پذیرد ز تیغ تو
 تیر از گشاد شست تو گر بر خورد تیر
 گوئی که از کمان تو گلی شود جدا
 هم خواب صالح تو نشانسد همی سپهر
 جز بر^(۲) سنان روح تو از نف چشم تو
 ای در عجم سپیدو ای در عرب امیر
 عون خداو سعی تو امسالو بدر کرد
 پاك است شغل خیر تو از روی و از ریا
 تا بر زمین نبات بسود مایسه حیات
 از بخت هر چه جوئی نام بزرگ^(۳) جوی
 چون آسمان بشدی با^(۴) دشمنان بگردد

- (۱) جور ؟
- (۲) نسخه م ب - شود
- (۳) نسخه ۱ - برون آید نسخه ۲
- (۴) نسخه ۱ - جدا ماند نسخه ۲ - فرو ماند
- (۵) نسخه م ب - زخم آری و زخم گشائی بر او شعاب
- (۶) نسخه م ب - ناقص شود ایشر شود
- (۷) نسخه م ب - بر صواب
- (۸) نسخه م ب - هم رای
- (۹) نسخه م ب - غیر از
- (۱۰) نسخه م ب - گردد
- (۱۱) نسخه م ب - قوم را
- (۱۲) نسخه م ب - بماند
- (۱۳) نسخه م ب - بر
- (۱۴) نسخه م ب - با

(هزج مقبوض مقصور) در نسخه ۲ و ۳ و م ب

با اهل خرد ^[۱] جهان بکین است	مرد هنری از آن غمین است
آنکو بیر خرد مبین است	زین ازرق بی خرد کهن است
بیر هر که نشانی از هنر ^[۲] هست	با محنت و رنج همنشین است
ازاده همیشه خود بر این بود	تا کینه نکند برین است
همین جفا بر آن کند تیز	کو در خردو هنر مبین است
از کار فلك عجب توان داشت	با آن همه مهر محض کین است
بر داشته مهر از آب حیوان	میل نظرش پیار کین است
سعدش همه زیر دست نحس است	زهرش همه با شکر عجین است
زان رفت به همنانی جور	کش اسب مراد زیر زین است
جز سفله و دون نپرورد هیچ	وین خود هنری از او کمین است ^[۳]
آراچو نکین ^[۴] دهد زرو سیم ^[۵]	کش يك دو صفت زهر ^[۶]
از ناله و از شکایت من	گوشش همه روز با طین است
زو با که شکایتی توانکرد	کزوی همه بخردی حزین است
نی نی که پناه من ز جورش	مجموع کرم بهار دین است
صدری که بقول هر خردمند	اویست که صدر را ستین است
از جیش کلاک لاغر او	ملك است که پهلوش سمین است
با دست چوکان اوقرین شد	زان کان جواهر ثمین است ^[۷]
الحق سبب یسار ملك است	میمون قلمش که در یمین است
انصاف بدان یمین و آن کلاک	مر دولت و ملك را یمین است
ذکر هنرو فضایل او	تسیمح کرام کاتین است

(۱) نسخه م ب - هنر

(۲) خرد

(۳) نسخه م ب - این خود هنری از آن کمین است

(۴) نسخه ۲ و ۳ - نکین

(۵) نسخه م ب - آرا چو نکین دهد زرو و سیم

(۶) نسخه ۳ - نکین است نسخه م ب - کش یکدو و صفت زهر تک این است

(۷) نسخه ۳ - (س م)

ممنوع سریر ملک و دانش
هم ملک برای او مصون است (۱)
يك قطره زكك اوست هر مشك
از رشك كشاده روئسی او
از خرمین ذهن او عطارده
عهد كرمش ز عهد ها فرد
بینی اثر قران سعدین
هر حرف ز كك او عدو را
آثار سخاو مكر ماتش
باهمت او سؤال رادست
سحر از سر خامه آفریند
ای گوی ربوده از كریمان
در درد ریا مقیم از آن شد
دایم بشاكري و مهرت
از غایت شوق حضرت تو
دانی که ولای تو چو گنجی است
وانكه یادم نیاری آری
تا ایزد مستعان خلق است
بادات خدا معین و هست

زان است که حافظ و امین است
هم حصن هنر بدو حصین است
كان مایه (۲) آهوان چین است
در ابروی روزگار چین است
چون ماه زمهر خوشه چین است
همچون بفصول فرودین است
چون كك و بنانش را فرین است
مانده داغ بر جبین است
همچون اثر خرد مبین است
بی رنج و غمی در آستین است
سحری كه سزای آفرین است
وین پیش همه کسی یقین است
کز لفظو خط تو شرمین است

هم خاطرو هم دلم رهین است
همراه حدیث من امین است
کاندلر دلو جان من دفین است
رسم كرم و وفا چنین است
وز او همه خلق مستعین است
وان را چه غم است کو معین است

(هزج مقصور)

در مدح سلطان علاء الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم بن مسعود

عرب را آسمانی حق گذار است
عجم را آفتابی سایه دار است
ملك مسعود ابراهیم مسعود
که صاحب خاتم این روزگار است

(۱) نسخه م ب - هم ملك ظفر بدو مصون است

(۲) نسخه م ب - نافه

بشاخ ملك او پر برگ و بار است (۱)
 هنرهای عظیمش بی عوار است
 عقاب دولتش نهست شکار است
 بر قدرش عزیز مصر خوار است
 نه موج باس او آسان گذار است
 جهان از وی جهانی مستعار است
 ز داغش ران گوران پرنگار است
 همش در حبس طاعت مورو مار است
 که گفتی امن او فصل بهار است
 که گفتی سهم او روز شمار است
 همه ارکان جزویش استوار است
 حسامش دین و دنیا را حصار است
 یکی بارعدو برق ذوالفقار است
 یکی آبی که بر آتش سوار است
 وز این در دیده کیوان شرار است
 وز این در مغز جباران خمار است
 بدو هر گونه جرمی (۵) جان سپار است
 که شیطان از گشادش سنگسار است
 کم از تبوك نرم شهریار است
 باندانش کشیدن صعب کار است

همایون خسروی که عدل و انصاف
 نظرهای کرمش با طراوت
 براق همش معراج پیمای
 بر جودش خراج بصره (۲) ناقص
 نه بحر جود او دشوار عبیره
 سپهر از وی سپهری عکس مانند
 ز دامش جان شیرین در کشاکش
 همش در عقد ملك انسی و جنی
 چنان بر باس امش غالب آمد
 چنان تنبیه سهمش کاری افتاد
 همه احکام کایش آفریده
 نوندش کوه و صحرا را سماری
 یکی با معجزو برهان دلدل
 یکی خاک کی که صرصر زویاده است (۳)
 از آن مر بشت ماهی را بشیزه
 از آن بر علم بیطاران تطاول
 خدنگش جرم (۴) بی جان است لیکن
 شهاب از جرم سنگش فضله در بشت (۶)
 کمان رستم دستان بسختی
 قضا را بازوی چرخش خجیدن (۷)

(۱) نسخه م ب - بشاخ ملك از او

(۲) نسخه م ب - مصر

(۳) نسخه م ب - پیار است

(۴) نسخه م ب - جسم

(۵) نسخه م ب - جسمی

(۶) [م ب] ؟ شهاب ارزانکه فضلش فضله ور نیست از وی که نسخه ۲ - شهاب

از زانکه فضله ور نیست نسخه ۳ - شهاب از ویک فضلش فضله ور نیست

(۷) نسخه م ب - قضا را باره چرخش کشیدن

نعم چون پیل یکدیش^(۱) هزار است
هوا را قامتش قد پچار است
بنك چون گرد بادی در عیار است
کز ان یشك درازش مسته خوار است^(۲)
بلرزد گر حكا سامهار است^(۳)
هم از یینی یینی در مهار است^(۴)
حکایتها کز ایشان یادگار است
که بر درگاه سلطان کار و بار است
همه گیش گفت اندر کنار است
چه ایوان عین بند و گیر و دار است
که در عرصه دورویه کارزار است
ز جاء و منزلت با بود و تار است
که دارالملک او^(۵) دارالقرار است

بنشکل پیل یکدیش^(۱) ننگه کن
زمین را هیکلش سد سبکندر^(۲)
بن چون گرد کوهی در سلاسل
نهك آب ورزش باد پرور^(۳)
حکال حرب اندر حمله در وی^(۴)
بجنب فتنه کافد خلقت او را^(۵)
یارای راوی از آثار شاهان^(۶)
کرا بود است از ایشان کار و باری
فلک ایوان قصرش دید و میدان^(۷)
چه میدان موج اسب و یسل و ردم
تو گفتی عرصه شطرنج دنیا است
همیشه تا شعار دین و اسلام^(۸)
بملك اندر قراری بار خسرو^(۹)

(رمل مخبون مقصور)

(در مدح منصور سعید)

جشن فرخنده فروردین است روز بازار گل و نسرین است

- (۱) نسخه م ب - یکرنگش
- (۲) نسخه م ب - یکرنگش
- (۳) نسخه ۲ - نهك آب دزدش بادپرور نسخه م ب - نهك آب وزدش بادپرور
- (۴) نسخه م ب - گر از یشك دارش مسته خوار است
- (۵) نسخه ۲ - ۳ - چکال حرب اندر حملی از وی نسخه م ب - چکاو حرب و اندر حمله از وی
- (۶) نسخه ۲ - بلرزد گر چکال شاهباز است نسخه م ب - بلرزد گر چکاو و گونهار است
- (۷) نسخه ۲ - ۳ - تحیت فتنه کاندلر خلقت او را نسخه م ب - بجنب فتنه کاندلر خلقت او نسخه ۵ - بجنب فتنه کاندلر خلقت او
- (۸) هم از یینی و از یینی مهار است
- (۹) نسخه م ب - مشحون
- (۱۰) نسخه م ب - ازو

آب چون آتش عود افروز است
 باغ پیراسته کلزار بهشت
 برج نور است مگر شاخ سمن
 گر دبستان ز فروغ لاله
 بیشه از سبزه واز جوی و درخت
 آب چین یافته در حوض از باد
 بط چینی که بیاد است درو
 بچینه ماند به عروسی عالم
 شه او زبید منصور سعید
 ذوقتون شاهسی کاندرفن ملک
 در لفظش چو بسد شاخ انگیز
 روش تبین دارد قلمش
 خرد آئین کف رادش دید
 چون بها در گهر بیش بها
 آن دبیری است که درجوزا تیر
 وان سواری است که برگردون ماه
 نه چنو باشد و مانده او

باد چون خاک عبیر آگین است
 کلین آراسته حور العین است
 که کلش را شبه پروین است
 گوئی آشکده بر زین است
 چون زمین دگر از غزنین است^(۱)
 همچو بر کار حریر چین است
 چون پیاداست که (با) نعلین است^(۲)
 که سبک روح و گران کابین است
 که همین خسرو و آذ شیرین است^(۳)
 بر شاه عجمش تمکین است^(۴)
 مشک خطش چو شکر شیرین است
 گرچه تریاک^(۵) دوصد تبین است
 مایه رزق جهان گفت این است
 هتر اندر گهرش تضمین است
 بار قومش رقم ترقین است
 پیش او چون زین بر خزین است
 اوشه و هر که جزاو فرزین است

- (۱) نسخه ۱ - چون زمین کلی غزنین است نسخه م ب - چون زمین کله غزنین است نسخه ۶ - چون زمین دگر غزنین است
- (۲) نسخه ۲ و ۳ - بط چینی نه پیاد است درو نسخه ۳ - براو یا پیاد است که با نعلین است نسخه م ب - بط چینی نه پیاده است درو چون پیاده است که با نعلین است نسخه ۵ - بط چینی نه پیاده است ازو نه پیاده است که با نعلین است نسخه ۶ - بط چینی نه پیاده است درو چون پیاد است که با نعلین است
- (۳) لباب الالباب ج ۲ - شبه او زبید منصور سعید نسخه ۵ - شه او زبید
- (۴) زانکه او خسرو و این شیرین است نسخه م ب - که هم او خسرو و این شیرین است
- (۵) لباب - بر شاه عجمش تمکین است
- (۶) تریاق
- (۷) نسخه ۵ - چوبها در گهرش بیش بها نسخه ۶ - چوبها در گهرش بیش بها است
- (۸) لباب - نه چنین باشد و مانده او م ب - نه چنان باشد مانده او

كېك را دل چو دل شاهين نيست	اگرش پر چو پر شاهين است
هست معراج نه چون خدمت اوست	هست بهرام نه چون جوين است
چنك در همت او زن كه ترا	همتش رهبر عليين است ﴿١﴾
جود او كعبه زوار شناس	كعبه كش در بي زرفين است
تكيه بر بالش اقبالش دار	كه ز تايدش دار افرين است
آفرين باد بر آن شخص كز او	حاسد او ز در نقرين است
با بقا ساخته باداش نفس ﴿٢﴾	تا دعا ساخته با آمين است ﴿٣﴾

(مبحث مقصور)

دليل نصرت حق زخم نيزه عرب است	از اوست هر چه بشرك اندر از بدی ﴿١﴾ شعب است
ميان چرخ و ميان ملاعبش كه لعب	جهان و ملك جهان ﴿٢﴾
ز عقدهاش باسلام در گشايش هاست	چنين گشايش در عقد نادر و عجب است ﴿٣﴾
دراز هست چو اميد و تن درست چو عمر	وليك كوتهي عمر ختم را سبب است
دلي كه حمله پذيرفت از او بفكرت وهم	گرش بيني گوئي كه خوشه غناب است
چنان بلرزد جسم از نهيب او ﴿٤﴾ كه خرد	گمان برد كه در او روح لوزه دار تب است
نه هر كه شكش بيسود مشكش بشود	كه در حقايق علمش دقايق ادب است
بچنك شير عرب نجم دين و صدر جهان ﴿٥﴾	چوشاخ معجزه هم ازدها و هم خشب است
جايل بار خدائي كه در جلالت او	سپهر و كيني بيش از قياس روز و شب است
موفقي كه ز جودش سناره در خجلت	مظفري كه ز تيفش زمانه در هرب است

(۱) نسخه او ۶ - از بدی نسخه ۲ و ۵ از هدی

(۲) نسخه او ۵ - بردو ماند يك ندبست نسخه ۲ - بردو ماند ويك ندبست
نسخه ۳ - هر دو وانگه بدبست ؟ نسخه م ب - هر دو داديك بدبست ؟ نسخه ۶ - هر دو داو يك ندبست

(۳) نسخه م ب - از او عجب است

(۴) نسخه م ب - جان از مهابتش

(۵) (نسخه ۳) نسخه ۱ - نجم دين عصاگر چنك ؟ نسخه ۲ - نجم دين و خيك دارد ؟ نسخه م ب - نجم دين عصا كه چنك ؟ نسخه ۵ - ندارد نسخه ۶ - نجم دين و خنك خراو ؟ !

زفر دولت او و شکوه حشمت او
سازگاری طبعش مفید چون صحبت (۱)
موافق آمدن بارای طبع کنیت او (۲)
دران زمان که جهانی پر آتشین (۳)
نه عدل را نظر است و نه عقل را بصراست
بزرخم يك دو کند شخص شیر شمشیرش
قضا مشقت پیری (۶) نهاد گرزش را
ایا عذیم نظیری کجا (۸) وجود و عدم
توئی که از توو از روزگار همت تو (۹)
حطب که گرمی تیغ تو دیدو نیزی آن (۱۱)
غذای سهم تو خون عدوست پنداری
همیشه تافلك است و همیشه (۱۴) تاملک است
نشاط بارو طرب جفت طبع و رای و دات

هوا گشاده دل و روزگار بسته لب است
بکار سازی رایش مصیب چون زهب است
که حلم او که قدرت قوی تر از غضب است
دران میان که سپاهی دراهنین سلب است (۴)
نه فضل را هنراست و نه حرص را طالب است (۵)
از آنکه تن را تاثیر کمترش حدب است (۷)
زچون تونسلی یکی بیوه و دیگر عزب است
جهان براحت و عالی تن تو (۱۰) در تعب است
چه گفت گفت که آتش بجای این حطب است (۱۲)
و گر نه چون ۱۳ رگش از خون تهی تر از عصب است
همیشه (۱۵) تاحسب است و همیشه تانب است
که شرق و غرب ز تو بانشاط و باطرب است

- (۱) نسخه م ب - صحت
(۲) نسخه م ب - موافق آمده با زخم طبع کینه او
(۳) نسخه ۱ - در آتشین غصه است نسخه ۲ در آتشین عقد است نسخه ۳ - پر آتشین است (!) نسخه م ب - در آتشین عیبه
(۴) نسخه ۵ - در ان زمان که جهانی در آتشین غلبه است نسخه ۶ - در ان زمان که جهانی پر آتشین عقب است
(۵) نسخه ۱ - اگر چه راستیش راست و زدنذب ذنب است نسخه ۲ - که راستش راست با ذنب ذنب است نسخه ۳ - اگر زدانش راست و زدنذب ذنب است نسخه م ب - اگر چه راستش راست در زنب ذنب است نسخه ۵ - اگر زایش راس است و از زنب زنیست
(۶) نسخه م ب - قندی
(۷) نسخه م ب - جذب
(۸) نسخه م ب - که در
(۹) نسخه م ب - توئی که از اثر روزگار همت تو
(۱۰) نسخه م ب - بس دشمن تو
(۱۱) م ب - قندی
(۱۲) م ب - گر آتش بنزد این حطب است
(۱۳) اگر چه خود
(۱۴) م ب - هماره
(۱۵) م ب - هماره

[حقیف]

روز گار عصیر انگور است ﴿۱﴾ خم ازومست و چنك ﴿۱﴾ مخمور است
 خبز تا سوی باغ بشتایم ﴿۲﴾ کز می و میوه اندر او سور است
 سیب سیمین سب چو گوی بلور ﴿۳﴾ یا چو نو خواسته بر حور است
 خوش ترش زرد چهره آبی را ﴿۴﴾ طبع مرطوب و رنگ مخرور است
 شاخ امروود گونی و امروود ﴿۵﴾ دسته و گرد نای طنبور است ﴿۶﴾
 نارسیده ترنج بار و دش ﴿۷﴾ چون فقع کوزه و جوسنگور است ﴿۸﴾
 نار از او نار دانه گشته ﴿۹﴾ چون عذب خانهای زنبور است
 تاج نرگس بفرق نرگس بر ﴿۱۰﴾ جام زرین خواجه منصور است
 صاحب عالم آنکه عالم فضل ﴿۱۱﴾ تا زاملاک اوست معمور است ﴿۱۲﴾
 نیست از عقل و علم او بیرون ﴿۱۳﴾ هر چه بر سطر ﴿۱۴﴾ لوح مسطور است
 کار دنیا و شغل عقبی پاک ﴿۱۵﴾ بر هوا و رضاش مقصور است ﴿۱۶﴾
 چرخ با اوج قدر او باطل ﴿۱۷﴾ بحر با موج کف او زور است
 نظم لفظش ﴿۱۸﴾ نثر خطش ﴿۱۹﴾ چو گوهر منظوم
 نقشبند طراز مهرش را ﴿۲۰﴾ نثر خطش ﴿۲۱﴾
 گرد باد سراب کشش را ﴿۲۲﴾ تافلك باز گونه در دور است ﴿۲۳﴾
 آن سهیل است برق هیبت او ﴿۲۴﴾ که تجلیش سکنه طور است
 وان شهاب است رأی تاقب او ﴿۲۵﴾ که از او دیو فتنه ﴿۲۶﴾ مقهور است
 مرکب فرخ هما یونش ﴿۲۷﴾ آهنین برج و آتشین سور است

(۱) در بعضی نسخ بجای چنك خيك و در برخی هم جام دیده شد

(۲) نسخه م ب و فرهنگ جهنگیری - بارورش نسخه ۶ - بارورش

(۳) نسخه ۲ و ۳ ج و م . ف - کرده

(۴) نسخه م ب - هر چه درست

(۵) م ب - نازل

(۶) نسخه م ب - نظم و لفظش

(۷) نسخه م ب - نثر و خطش

(۸) نسخه م ب - ملك

بود چون آفتاب تیر ولیك ﴿۱﴾
 سایه در نور اگر نندیشنی ﴿۲﴾
 در تك ایدون جهد كه بار بزان
 شكل او بی شكال بر چیزی ﴿۳﴾
 قالب نصرت است و نیست بدیع
 ایزد از عرض خواجه دور كنند
 دل او گنج راز خسرو باد ﴿۴﴾
 تیز چون آفتاب با حور است ﴿۵﴾
 جرم او بین كه سایه در نور است
 كه تو گوئی قضای مقدور است
 نيك مشكل شود ﴿۶﴾ كه مجبور است
 كه براو ذات خواجه منصور است ﴿۷﴾
 هر غرض كز مراد او دور است
 تازمین راز دارو گنجور است

❖ مضارع ❖

نگر بخت را بجاهت واقبال راند است ﴿۵﴾
 بحرزی كه میغ رزق بجودش مطیر گشت
 آزاده كه در خور صدر است و بالش است
 هر فضله ز عزمش رخش است باد پای
 با بذل طبع مكرم او آفتاب دون
 كرد سرای مصالح طوف رعایش
 پیش هوای مفسد سد كفایتش ﴿۶﴾
 شمشیر های ظلم شیاطین روزگار
 گرد در كمین جاذبه شیری است منزوی است
 از خدمت محمد پروز احمد است
 حدری كه سطح ملك برایش معمد است
 فرزانه كه لایق گاه است و مسند است ﴿۷﴾
 هر و صله ﴿۸﴾ ز حزمش درعی مزد است
 با ذكر سیر مسرع او ماه مقعد است
 چون گرد جوف كوه بنای مشید است
 چون پیش چشم افعی میل زمرد است
 يك يك ز بیم ذره عدلش مغمم است
 ور در فرات فتنه نهنگی است ملحد است

(۱) نسخه ۵ - بود چون افتاب تیز ولیك تیز چون افتاب با حور است
 نسخه ۶ - نور چون افتاب تیز ولیك تیز چون افتاب با حور است
 (۲) نسخه ۱ - شكل او بی شكال بر چندین نسخه ۵ - شكل او بی شكال
 نسخه ۶ - شكل او بی شكال هر چیزی است
 (۳) [نيك مشكل بود
 * (۴) نسخه ۵ و ۶ - كه بر و داغ خواجه منصور است
 (۵) فرهنگ جهانگیری ندبا اول مفتوح بمعنی رشد و افزونی و نمو باشد
 ابو الفرج رونی گفته -

(۶) این شعر در نسخه م ب بوده است
 (۷) نسخه ۲ و م ب - فضله نسخه ۳ - و صله لباب - بذله م . ف ذره

کز آسمان کواکب علویش مرقد است
کز التجا یصنع الهیست مسند است
گردون زجنس گشتن او شخص ابلداست
ذاتش به بی همالی ذاتی مجرد است
دریا سراب و قد فد^(۱)

گوئی که آب جوهر صرح مبرد است
گوئی که میخ نعلش دندان مبرد است
پر گوهر مسلسل و در مبرد است
ماتسده تر بحرف نخستین ابرجد است
شیرین چوشهد و تلخ چو زهر مدود است
آری بعون شغل وزارت مؤید است^(۲)
دایم قلم نه کند زبان و نه ادرد است
کش دامن مظلله ز عز مقلد است^(۳)

هزج مکفوف مقصور

نام تو رسید است بجائی که رسید است
دیدار تو در چشم خردمندی دید است

نفسی است نفس همت او مرقدش بلند
عرضی است عرض خشمش او مسندش قوی
گیتی ز شبه زادن او قالب عقیم
تا در مشیت است وجود همال او
دریا گذار مرکب او را که گذر
ایدون چو باد نرم گر ازان رود بر آب
ایدون عمود و سندان سونش کند نعل
و یحک چه معجز آمد کاکش که سلک او^(۴)
از حرفهای ابرجد عقش^(۵) برآستی
با نیکخواه دولت و با بد سیکال ملک
آسوده دار دهر است آسوده کار نیست^(۶)
تا بر سهر اعظم نقاش لوح را
پاینده باد صاحب در ظسل نعمتی

ای بار خدا یا^(۷) که جهان چون تو ندید است
کردار تو در جسم جوانمردی جان است

(۱) نسخه ۱ - دریا سراب و فرقد و مهتاب فرقد است نسخه ۲ - دریا سراب و فد فده مهتاب فرقد است
نسخه ۳ - دریا سراب و فد فده مهتاب فرقد است نسخه م ب - دریا سراب و فد فده مهتاب فرقد است
نسخه ۵ - دریا سراب و فد فده مهتاب فرقد است نسخه ۶ - دریا سراب و فرقد مهتاب و فرقد است
دریا سراب فد فده مهتاب مرقد است ؟

(۲) نسخه م ب - نوک او

[۳] نسخه م ب عتفش

[۴] نسخه ۵ - آسوده دارد هراست آسوده کار نیز آری بعون شغل وزارت
مقلد است نسخه ۶ - آسوده دارد هراست آسوده کار نیست آری بعون شغل وزارت
مقلد است نسخه م ب - آسوده دار آسوده وار

[۵] نسخه ۱ مقلد است و صحیح بنظر می آید نسخه م ب - مقلد

(۶) نسخه م ب - کرد امش مظلله بعرض مقلد است

[۷] نسخه م ب ای بار خدائی که

با عدل تو اسباب بلا دست کشید است
 ابری است بگفت گزوی صد بحر چکید است
 جزوی که شنیدی که خریدار خرید است
 زان است که چون کیوان براوج رسید است
 زان است که چون آب در او جای گزید است
 تا گوش بزرگی شنوا شد نشنید است
 این دست بار^(۲) کرده و آن پشت خمید است
 بی جزعه طبع تو ادب نیم گزید است
 تازی ز تو جز دولت باقی نه تنید است
 و آن را که توئی چرخ بیاطل نخلید است^[۵]
 از بیم فینح حادثه چون مرغ رمید است^(۶)
 کم زاویه ماند است که دروی نخرید است
 ناری است دلش بی تن و آن نار کفید است^(۸)
 محسود بدینگونه که بنده است که دیده است
 پس بنده بهم کیت تو ناگروید است

باو هم تو اسرار فلک روی گشاد است
 بحرینست دلت کورا صدابر غلام است
 بخیرید عطای تو خریدار عطا را
 قدر تو هوای تو همی دارد در سر
 خصم تو رضای تو همی جوید در خاک
 داند افاضل که بفضل تو بزرگی
 در پیش دوات و قلمت عرص و رسالت^(۱)
 بی تشنه عقل تو خرد نیم تراش است
 سطری ز تو جز آیت رحمت نوشته است^(۴)
 آنجا که توئی دهر ز هیبت تهد بی^(۵)
 این بنده چه کرد است که بی زلت و بی جرم
 کم داهیه ماند است که آنرا نه بسود است
 نالی است تشش بی دل و آن نال گسسته است^(۷)
 درویش ندیدند^(۹) که محسود بود هیچ
 گر صورت حالی که نمودند جز آن نیست

[۱] در پیش دوات و قلمت عرض و رسالت ؟ نسخه ۱ - در پیش دوات و قلمت
 عرض رسانست نسخه ۲ - در پیش دوات و قلمت عرض رسالت نسخه ۳ - در پیش
 دوات قلمت عرض رسالت نسخه م ب - در پیش دوات و قلمت عرض رسالت
 [۲] م ب - بکش داده فرهنگ جهانگیری لر بغل باشد ابو الفرج رونی
 گفته در پیش الخ

(۳) م ب - جز همت عالی نبشسته است

[۴] م ب - پای

[۵] م ب - نیچخید است

[۶] م ب - پرید است

[۷] م ب - تاریمت تشش بی زل و آن تار گسسته است

[۸] نسخه ۱ - تاریمت دلش بی تن و آن تار کشیده است

[۹] نسخه م ب - درویش نبود است

تا حکم غم و شادی بر لوح نوشته است تا باد بدو نیک بر آفاق وزید است
از دولت تو دست حسد کوتاه خواهم بادولت تو خود که چرخدیا که چرخد است^(۱)

هزج مکفوف مقصور

ای نام تو بخشیده بخشیده ارواح آیات رسالت را انقاس^(۲) تو الواح
بر نامه دیوان هنر فضل تو عنوان در کشتی دریای سخارای تو ملاح
انعام تو بر خسته دل سایل مرهم احسان تو بر قفل در روزی مفتاح
چون قطب فلک عرض ترا راحت ساکن چون جرم قمر سیر ترا سرعت سیاح
اقبال تو خواهند بر اشباح طبایع^(۳) گر نه نکنند^(۴) ایشان اقبال بر اشباح
قصاب نیارد که بفتاح دهد رنگ تا خلق تو اندر ندمد بوی بفتاح^(۵)
در جبه عریض تو مساحت تهد بی هر چند که با وهم مسیح آمد مساح
توفیق بچنگ آرد جهد تو بتوفیق ملواح بدام آرد صیاد بملواح^(۶)
ناخواسته از گنج عروس تو چوشاهان با خواسته خیزند همی زایر و مداح
تا آینه نجس تو بازار گرفته است آزار ندید است^(۷) بدو صیقل انجاح
گر نطق تو انگیزد مرموز نیارد مرموزتر از سحر تو بر معجزه ایضاح^(۸)
ور خشم تو افروزد مصباح تابد پروانه مصباح بهنگامه مصباح^(۹)
یارب چه درخشی است جهان زیر تو یارب آن ابلق جوشنده کوشنده کداح
هیبت زآسب درخشش که زآسب آسان فکند پیل چو شطرنجی طراح
گرداب کند حلقه ناورد بخوی او پس بر لب گرداب نهد گام چو ملاح

(۱) - درمدح ابوالقاسم خاص (رجوع کن بیت ۱۷) ابوالقاسم خاص از ارکان دولت سلطان ابراهیم چهار مقاله ص ۱۴۶ ولی از بیت نهم چنان بر می آید که گویا ممدوح این چکامه جاد وزارت داشته انگاه باید گمان برد که این قصیده در ستایش شمس الکفاة ابوالقاسم احمد حسن میمندی گفته شده باشد والله اعلم

(۲) - نسخه ۲ - زانقاس لباب و م. ف. - زانقاس

(۳) - نسخه ۵ - خوانند نسخه ۶ - خواهند بر اشباح و طبایع

(۴) - نسخه ۲ - کوتاه نکنند؟ نسخه ۵ - گر نی نکنند نسخه ۶ - گر نه بکنند

(۵) - ظاهراً در مصرع اول و ثانی فتاح نیست و فتاح است ع

(۶) - نسخه ۲ و م ب - زنگار ندید است نسخه ۳ و لباب - آزار ندید است

(۷) - نسخه ۳ - مرموز ترا سحری بر موجز ایضاح ؟

گوئی بدنش نیست بدن در خط آورد
آنی که رسید است به تأیید الهی
از فضل تو گر بنده امان یابد نشکفت
تا روی بکفار نهد رایت اسلام
اندر عمل خیر تنی بادت کوشان
دست تو وطیع تو مه وسال و شب و روز
گردان شده بی علت روحی است زارواح
امر تو و نهی تو بافساد و باصلاح
زین هاویسته هایل سوزنده قداح
تا پشت بیعاس کند نسبت سفاح
و ندر امل خلق دلی بادت مرتاح
بادسته ریحان زده و با قدح راح
خفیف

(در مدح ابوسعید بابو)

صدر بابوئیان سزا باشد (۱)
آنکه آزاده را پس از ایزد
وانکه بگذشته از پرستش حق
کنیت شهریار و نام رسول (۲)
این چنین عرض را شکفت مدار
آفتابی است رای او که از او
کشت زاری است فضل او که در او
بجر با کف او شمر شمرند
طبعش از فضل ها بهار نهد
گرد کز نعل مرکبش خیزد
نور کز قلب صافیش تابد
جاه جوئی که جاه او طالبد
کاندر او عقل را (۳) باشد
بندگی کردنش هوا باشد (۴)
جز پرستیدنش خطا باشد
عرض او را همی عطا باشد
گر معلا و مصطفی باشد (۵)
فلك ملك را ضیا باشد
کشته علم را نما باشد
کوه باحلم او هیا باشد
مدحش از پرده ها نوا باشد
مایه کجخل و توتیا باشد
صبح ارواح انبیا باشد
سال و مه در غم و غنا باشد

- (۱) صدر بابو بیان سزا باشد کاندر او عقل را باشد نسخه ۱ - با تو بیان
نسخه ۲ - بابو بیان ؟ نسخه ۳ - با توتیان ؟ نسخه ۴ م ب - با بوئیان ؟
(۲) نسخه ۱ - بنا نسخه ۲ و م ب ثنا نسخه ۳ - فنا نسخه ۵ و ۶ بنا
(۳) نسخه ۳ و ۵ - هوا نسخه ۲ و م ب و ۶ سزا
(۴) کنیت شهریار یعنی ابوسعید که کنیت سلطان علاءالدوله مسعود بن ابراهیم بن
مسعود بود پس معلوم است که ابو سعید بابو یکی از بزرگان سلطان نام برده بودند
(۵) نسخه ۲ و م ب - که معلا نسخه ۵ - کز معلا مصطفی باشد

هر عصائی نه ازدها گردد
ریک سهمش فرو خورد قلزم
باد امرش بگردش آرد طور
چون بتدبیر آسمان و زمین
عزم و حزمش بجنبش و بسکون
طمع خلق مقتدی است براو
مهر او در دل هواست که روح
زایش را بشکر اقبالش
راجش رازیوبه^(۱) رویش
کی بود کی که رای بعد مرا
(خویشتن راجویش او دیدم^(۲))
تا جدا مانده ام ز مجلس او
بخداوند خویش باز رسم
تازیم وام فضل او توزم^(۳)
درو جودش حیات خضر و مسیح
گویم آن نعمتش دهی یارب

(مضارع)

در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم

باز آمد آنکه ملک بدو کامکار شد باز آمد آنکه بخت بدو بختیار شد

(۱) نسخه ۱ - نویه (۱۹) نسخه ۲ - نویه نسخه ۳ - پور (۱۱) نسخه
م ب - نویه نسخه ۵ - نویه (۹) نسخه ۶ - لومه (۱۹)
(۲) نسخه ۱ - تا روا داشتم که بی توزیم نسخه م ب ایضا و درست بنظر
آید در نسخه ۵ و ۶ - خویشتن را چو پیش او دیدم
(۳) نسخه ۱ - تازیم وام فضل او توزیم نسخه ۲ و ۳ - تازیم وام براو توزیم
نسخه م ب - تازیم تا که بر در توزیم نسخه ۵ و ۶ - تازیم وام فضل او توزیم ابوسع
بابو هم از محمد و حین مسعود سعد سلمان بوده نگاه کن بقصیده لاله رویاند سرشکم
تازه در هر مرحله

در دست عدل دولت او استوار شد^(۱)
 سر مست بود دهر کنون هوشیار شد
 آری پیاده ماند چون حق سوار شد
 دارالقرار بودی دارالقرار شد
 کایدون هوای ملک بدو بی غبار شد
 انصافرا بطبع جهان جان سپار شد^(۲)
 تا بر سرش سیاست سیفی فسار شد
 صمصام آبدار شد و ذوالفقار شد
 کش حفظ بر زمین و زمان سایه دار شد
 او را جمال یوسف با ملک یار شد
 از لطف صورتش بهوا بر نثار شد
 بی خارین شکفته کل کامکار شد
 یک بهره گل بماند و دگر بهره خار شد
 کینی بطوع بنده این اختیار شد
 نادیده رنگ باده سرش پر خمار شد
 بشکافت سنک و جوهر او پر شرار شد
 آن قطره اصل شهد و می خوشگوار شد
 زان مور زور یافت بندریچو مار شد
 شیری تو و زمانه ترا مرغزار شد
 کز غصه بر عدوی تو چون پای داشت
 چونانکه زابتدا برسول استوار شد

بر پای ظلم هیبت او پای بند گشت
 بیدار بودفته کنون مست خواب گشت^(۳)
 بساطل همی نمود سوار پیاده مانند
 زان پس که این دیار بر اسلام هشت ماه
 یاران رحمت است ملک بر غبار شرك
 آن شد که هر که خواست همی کرد هر چه خواست
 نه ماه بی فسار همی تاخت روزگار^(۴)
 شاهی که لفظ سیف بکاه^(۵) خطاب او
 او را سزد که سجده برد قرص آفتاب
 کس را نبود ملک و جمال از ملوک یار
 نقاش و هم صورت او بر هوا نگاشت
 اول که شاخ کل بوجود آمد از عدم
 چون دست دوست و دشمن خسرو بدو رسید
 ای کرده اختیار ز گیتی سرا خدای
 بگذشت باد سهم تو بر دل عدوت را
 بنمود برق هیبت تو خاصیت بسنک
 یک قطره نوش مهر تو چون بر جهان رسید
 یک ذره زهر کین تو گردون بمورداد
 تا شیر مرغزار بود پایدار باش
 آن رایت شهی بنو بر پایدار باد
 احکام ملک و شرع بنو استوار باد

- (۱) نسخه ۱ و م ب - استوار نسخه ۳ و ۲ - دستیار
 (۲) نسخه ۳ و ۱ م مست شد ز خواب نسخه ۲ - مست شد خراب نسخه م ب و ج -
 مست خواب گشت نسخه ۵ - کنون مست شد ز خواب
 (۳) نسخه م ب - کانصافرا بطبع جهان خواستار شد و همچنین در نسخه ۵
 (۴) نسخه ۳ و ۱ م - آسمان
 (۵) نسخه ۱ - نگار نسخه ۳ و ۲ و ۶ بجای نسخه م ب و ۵ - بگاه مصراع اول
 این بیت اشاره ایست بقلب ممدوح یعنی سیف الدوله محمود بن ابراهیم

❦ مضارع ❦

(در مدح علاء الدوله ابوسعید مسعود ابراهیم غزنوی)

شاهها ترا بشاهی گیتی مرید باد	ایام نیکخواه تو ایام عید باد
برنخته که بیع و شری اختران کنند	اقبال بدسکال تو درمن یزید باد
زور آزمای ساعد ملک ترا بروز	از نور ساق عرش خطاب جدید باد
چون همت رفیع تو از تور بر گذشت	بروین قلاده وارث مطوع جید باد
بر منبر خطابت عدل تو خلق را	در امر و نهی خطبه وعدو وعید باد
بر حالها و قوفت زالهام ایزدی	بر رفیع و دور مشرف و صاحب برید باد ^(۱)
بیخار شاخ عیش لذیذت گرفته بار	وز یخ کشت عمر حسودت حصید باد
باینده دولت تو و یدار بخت تو	میزان عصرهای عنیق و جدید باد
بوسعد کنیت تو و مسعود نام تو	عنوان قصرهای منیع و مشید باد
هر ساله غزو تو که قنوج است حمل او	چون سیر کرد خالد و حبش ولید باد ^(۲)
خون در تن گداخته شرک و اهل شرک	از بیم تو فسرده چو خون قدید باد
کفران کافران لعین را بسند و هند	تینت متخالف است خلافت معید باد
طغیان طاغیان مهین را بشرق و غرب	رایت معالج است علالت مفید باد
بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد ^(۳)	باطل زحق طرید که عیشت طرید باد ^(۴)

- (۱) کذا فی النسخة الاولیه نسخه ۲ - بروقع و دور مشرب صاحب برید باد
نسخه ۳ - بردفع دور مشتری و صاحب برید باد نسخه م ب - بردفع جور مشرف صاحب برید باد
- (۲) نسخه م ب - چون شیرجس خالد و حبش ولید باد نسخه ۵ - چون سیر کرد خالد حبش ولید باد نسخه ۶ - چون سرجنس خالد بن ولید باد خالد صاحب حبش ابوبکر ولید - ولید بن عقبی
- (۳) نسخه ۱ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد نسخه ۲ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد [۴] نسخه ۳ - بیحول نقش قوت شمشیر تونشد نسخه م ب - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد نسخه ۵ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد باطل زحق طریده که نعش طرید باد

بی عون عقل و نصرت تأیید تو نگشت^(۱) دیو از هوا فرید که اصلت فرید باد^(۲)
آنکت نه مدح گوید در لافکاه هجو هر تیره را^(۳) نشانه چو شخص یزید باد^(۴)
و آنکت نه شاد خواهد در کربلای غم هر لحظه بی ثواب شهادت شهید باد
تا چشم بدمؤثر محسود عالم است چشم بعد از شکوه جلالت بعید باد
جای مخالف تو و جای مؤالفت آماده تر ز جای شقی و سعید باد
در خدمت تو جریح با خلاص بوالحسن^(۵) در طاعت تو دهر بر شد رشید باد
چون قرص مهر عرصه ملکوت عریض گشت چون سیر ماه مدت عمرت مدید باد

❦ رمل مقصور ❦

آفرین بر شاه و جشن شاه باد جشن ملک آرای او هر ماه باد
دست بذل از گنج او کوتاه نی دست عزل از جشن او کوتاه باد
رای گردون قدر او را تاج بخش اوج کیوان صدر او را گاه باد
آفتابش خاکروب و پیل گوش واسماش گنبد و خرگاه باد
ظل عدلش بر سر خاق خدای بایدار ایدون چو ظل جاه باد
سیر غزوش در بلاد اهل شرک رهگذار ایدون چو سیر ماه باد
گر ستاره بر براق همتش[❦] اوج خواهد اوج او را گاه باد
ور زمانه بی سلاح نصرتش[❦] جنگ جوید شیر او رو باه باد
در فضای شرق و غرب از حزم او سال و مه منهی و کار آگاه باد
نیک و بد را زو بگاه خیر و شر نوبت پاداش و باد افرا باد

(۱) نسخه ۱ - بی عون نصرت توو تأیید تو نگشت نسخه ۲ - بی عون نصرت توو تأیید تو نگشت نسخه ۳ - بی عون نصرت توو تأیید تو شک نسخه م ب - بی عون عقل و نصرت تأیید تو نگشت
(۲) نسخه ۱ - دیو از هوا فرید که اصلش فرید باد نسخه ۲ - دیو از هوا فرید که اصلت فرید باد نسخه ۳ - مثل نسخه یک است نسخه م ب - دیو از هوا مرید که اصلش مرید باد همچنین نسخه ۵
(۳) نسخه ۲ و نسخه م ب - فرقه نسخه ۱ - مرزیه را (! ؟) نسخه ۳ - هر تیره را نسخه ۵ - هر قریه

(۴) نسخه ۶ - هر تیره را نشانه چو شخص ترید باد
(۵) نسخه ۲ - با خلاص تو حسن

مشتري با عرض او همنام گشت	عرض او با مشتري همجاه باد
در جهان فتح او ايام مغضرب	درجهای مدح در افواه باد
روز حرب از پيش او خرچنگ وار	پس خزیدن عادت بد خواه باد
دم زده کژدم ^(۱) ندیدی زان عمل	ازدها در حرب او جولاه باد
چون خم ایوان کسری در حضر	برخم قصرش خشم در گاه باد
چون ثبات العرش صغری در سفر	آخر خیلش صدو پنجاه باد
آنکه از فرمان او گردن کشد	سکینه زو پرویل و واویلاه باد
واخرش ماتمده راه سکه کشان	بی سنورو بی جوو بی گاه باد
تا بود یا نفس نالان ناله جفت	حاسدش را ناله وا غوثاه باد
رزم غزو و بزم جشن فرخش ^(۲)	گه سکالش کرده گه ناگاه باد
آفرین بر خسرو و بر غزو او ^(۳)	آفرین بر شاه و جشن شاه باد

(هزج مكفوف مقصور)

در مدح خواجه علی بن حسن

میزان فلک قسم شب و روز جدا کرد ^(۱)	از یوز نوا بسند و شب را بنوا کرد
بر سخت بانصاف همین را و همان را	چون هر دو بقویم رسیدند رها کرد
نی بی سبب آمد بمیان اندر میزان	احکام قضا راند و ازین حکم قضا کرد
خود حال بدینگونه ^(۵) کجا ماند فردا	شب نیز دعا گوید چون روز دعا کرد
در ساعت او شرع ^(۶) کند شش مهو شاید	زیرا که جفا بیند هر کس که جفا کرد

(۱) نسخه ۲ - بدیدی

(۲) نسخه ۱ - روز غزو بزم و جشن فرخش نسخه ۲ - رزم و غزو بزم و جشن فرخش نسخه ۳ - روز غزم و بزم جشن فرخش نسخه م ب - رزم و غزم و بزم و جشن فرخش نسخه ۵ - روز غزو و بزم جشن فرخش نسخه ۶ - روز غزو و بزم و جشن فرخش

(۳) نسخه او نسخه م ب - عزاو

(۴) نسخه ۲ قسم شب از روز جدا کرد نسخه م ب - قسم شب و روز

دوتا کرد ج - قسم شب از روز جدا کرد

(۵) نسخه ۲ - خود حال بر این جمله نسخه ۳ - خود حال بدین جمله ج -

خود حال بدین حال نسخه ۵ - خود حال بر این جمله

(۶) نسخه م ب سرعت (؟)

گر عقل بر این داشت ترا عقل خطا کرد
 کاوقات شب و روز برو مدح و ثنا کرد^(۲)
 در همت او بسته و تا خواست وفا کرد
 زین دست بچنگ آمد و زان دست عطا کرد
 خواهنده براو شعبده طمع روا کرد
 علت نپذیرد که بتکلیف حیا^(۳) کرد
 نشگفت که بااصل^[۵] عرب خواجه سخا کرد
 اصحاب بلازا به بلا جفت عنا کرد
 انگشت سرو^(۸) آنجا کانگشت فرا کرد
 این شغل ملاراندو آن شغل خلا کرد
 چون قدرت دیدارش با آب هوا کرد^(۱۱)
 آن کرد که با جادوی کفر عصا کرد
 این شغل ز تو بنده جدا کرد چرا کرد

ای طبع رهو رسم شب و روز چه دانی
 بر خواجه علی بن^(۱) مدح و ثنا گوی
 ان بار خدائی که اهل نهمت عالم
 صد بار بچنگ آمد معلوم جهانش
 از چرخ مشعبد نخورد شعبده لیکن
 جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی است^(۲)
 آری چو سخاوت را اصل از عرب آمد
 آنست که در^(۶) دولت او گردش گردون
 وانست که از حشمت او حادثه دهر^[۷]
 او را رو نقیض است^[۹] بگردار و بدیدار
 از رحمت کردارش با چرخ زمین گشت^(۱۰)
 ای معجزه عدل تو با جادوی ظلم
 از بنده اگر پرسد حاسد که خداوند

- (۱) نسخه ۲ - علی ابن عمر نسخه ۳ - علی ابن علی نسخه م ب - علی ابن حسن کذا نسخه ۵ ج - ندارد نسخه ۶ - علی ابن حسن
 (۲) نسخه ۳ - ترا و مدح و ثنا کرد (۱۹) نسخه م ب - پی مدح و ثنا کرد نسخه ۶ - برو مدح و ثنا کرد
 [۳] نسخه ۲ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی است نسخه ۳ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی نسخه م ب - جودش نه حیاتیست طبیعی که حقیقت نسخه ۵ - جودش نه حیالی است طبیعی و حقیقی نسخه ۶ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی
 [۴] نسخه ۳ - عطا نسخه م ب - چرا نسخه ۵ - رها نسخه ۶ - جدا
 [۵] نسخه م ب نسل
 (۶) نسخه ۳ - از
 [۷] نسخه ۲ و ۳ - راده دوران نسخه م ب - حادثه دهر نسخه ۵ و ۶ حادثه دهر
 (۸) نسخه ۲ - سترد نسخه ۳ و نسخه م ب و ۵ و ۶ - سپرد
 (۹) نسخه م ب او را دو لطیفه است (و درست مینماید) نسخه ۵ - او را ده نقیض است نسخه ۶ - او را دو لطیف است
 (۱۰) نسخه ۲ - با چرخ نسخه ۳ - با خرج نسخه م ب تا چرخ نسخه ۵ - با چرخ زمین گشت نسخه ج - با چرخ امین گشت
 (۱۱) نسخه ۲ - باب هوا کرد نسخه ۳ - با آب و هوا کرد نسخه م ب - تا آب هوا کرد نسخه ۵ و ۶ - با آب و هوا کرد

نه نیز جزاین نیست که تقصیر نهد عذر
جاوید بقا بادت با عزو بزرگی
تا بانو چرا باطن خود همچو علا کرد (۳)
تا بانو چرا باطن خود همچو علا کرد (۳)

❦ خفیف ❦

(در مدح علاءالدوله مسعود ابراهیم غزنوی)

شاه را روی بخت کلگون باد	جشن آبان بر او همایون باد
هر نفس حرص غزوش افزون است	هر زمان حزم و عزمش (۴) افزون باد
اختیارش چو نام او مسعود ❦	اقتاحش بفتح مقرون باد ❦
روز اسلام نور موکب اوست	بر شب کفر از او شیخون باد
شعله آتش جهادش را ❦	خانه رای هند کانون باد ❦
وارث او که جفت ضحاک است	بسته فر این فریدون باد ❦
گر فلک جز برای (۵) او گردد	الف استوای او نون باد ❦
ور جهان جز بکام او باشد ❦	نوش در کامش آب افیون باد
گنج کان خازنش نه پیراید [۶]	خاک خورده چو گنج قارون باد
زر که نامش بر او رقم نکنند	از قبول عیار بیرون باد ❦
ازدهای زمانه را امرش ❦	دم عیسی و خط افسون باد ❦
قلب ادبار و قالب خضمش ❦	حبس ذوالنون و نقش [۷] ذوالنون باد

(۱) نسخه ۳ - گویم

(۲) نسخه م ب - بدخواه ترا ظاهر و باطن چو علا باد نسخه ۵ - بدخواه

ترا ظاهر چون روی علا باد نسخه ۶ - بدخواه ترا ظاهر و باطن چه علا باد

(۳) نسخه م ب و ۵ - تا بانو چه باطن چون روی علا کرد نسخه ۶ - تا

با تو چرا روی باطن چه علا کرد

(۴) نسخه ۱ - خیر و عزمش نسخه ۳ - خیر و عزمش نسخه ۵ - خیر و عزمش

نسخه ۲ - چتر غرس

(۵) نسخه ۳ - بنام نسخه ۶ - برای

(۶) نسخه ۶ - نیاراید

(۷) نسخه م ب - نفس نسخه ۵ و ۶ - نفس

فته در خواب امن ازورفته است^(۱) همچنین سال و ماه مفتون باد
از در حق جور او دون است^(۲) این بغایت وجیه وان دون باد
تا بروید همی ز خاک آلتون روی خصمش برنك آلتون باد
كاودو شای عمر بد خواهش بره خوان شیر گردون باد
جشن و ایام عید و عزم سفر هر سه بر شهریار میمون باد

❦ خفیف ❦

خسروا بخت پاسبان تو باد قاهر دهر^(۳) قهرمان تو باد
مشتري نامور بنام تو گشت بشری جانور بجان تو باد
صبر کیوان و تسدی بهرام از رکاب تو و عنان تو باد
منبر عدل و خطبه انصاف در زمین تو و زمان تو باد
شجر دولت موافق را نشو در صحن بوستان تو باد
جگر تشنه مخالف را آب از چشمه سنان تو باد
روشن مسرعان سهم الغیب همه بر شه زه کمان تو باد
لاف پرتایان شست شهاب همه از قبضه کمان تو باد
هر چه در ملک روزگار آید بذل آن پیشه بنان تو باد
هر چه بر عقل مشبه گردد کشف آن سخره یان تو باد
لب^(۴) دریا بموج خیز اندر حاکی و راوی چنان تو باد^(۵)
جرم مه چون هلال و بدر شود نعل یکران و قرص خوان تو باد
گر قضا آسمان بفرساید اوج قدر تو آسمان تو باد
ور فنا بر جهان پیدشاید عرصه فضل تو جهان تو باد

- (۱) نسخه ۲ و م ب - فتنه بر خواب امن او فتنه است نسخه ۵ - فتنه در خواب امن او فتنه است نسخه ۶ - فتنه بر خواب امن او فتنه است
(۲) نسخه ۵ - آرز در حق جود او دون است نسخه ۶ - از در حق داور دولتهست (!)
(۳) نسخه ۲ و ۳ و ۵ و م ف - قاهر روم نسخه ۶ - قاهر دهر قاهر روم یعنی الب ارسلان
(۴) نسخه م ب و ۶ - آب
(۵) نسخه م ب - حاکی رادی حسان تو باد

تا کمر صحبت میان طلبد کمر ملک بر میان تو باد
شکر شکر نعمت ایند قسم کلام تو و زبان تو باد
فسح قنوج و صید شاه آورد اصل دستان و داستان تو باد
مضارع اخرب مکفوف

در مدح ابو نصر پارسی

با مال جود خواجه بکین باشد وز جود مال خواجه حزین باشد^(۱)
آسان از او برزق رسد هر کس بخشنده خدای چنین باشد
پیش دل غنی و کف رادش دریا فقیر و ابر ضنین باشد
عطر نسیم خلقش گردد آید در ناف آهوئی که بچین باشد
بر شاخ نظم و نثر بر طبعش سحر حلال و در ثمین باشد
نقش یقین گمانش چنان بیند گوئی گمانش عین یقین باشد
عامر کند خراب زمین رایش بنگر که رای او چه رزین باشد
کندر حیات خاک خراب او چون نفخ صور باز پسین باشد
بخشش مزاج خاتم جم دارد دنیا و دیش زیر نگیں باشد
گر زین همیش بکشد نفسی بر شیر آسمانش زین باشد
صبا سهیل مرکب او صبا در حق او زبر طنین باشد^(۲)
که از صدای او به این آمد^(۳) آری صدش جفت این باشد
هم تک او براق بهشت افتد گر شیر یال و گور سرین باشد
تا با زمان ثبات زمین بینی^(۴) تا در مکان قسار مکین باشد
بر وی سوار باد ابو نصری کز دین پاک ناصر دین باشد
بر وی بتخت باد سر افرازی کش تخت آسمان بزمین باشد^(۵)

(۱) نسخه ۵ - وز جود خواجه مال حزین باشد

(۲) نسخه ۵ - در حق او زبر طنین باشد

(۳) نسخه ۵ - که با نشاط او بانین آمد ؟

(۴) نسخه ۵ - تا با زمین ثبات زمان بینی

(۵) این شعر در نسخه پنج بود

❖ مضارع ❖

(در مدح عبدالحمید احمد عبدالصمد)

عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد	ترتیب ملک و قاعدہ حلم و ^(۱) رسم داد
خورشید از او برآید هر روز بامداد	رایش بمشرق اندر جرمی ^(۲) منور است
بی امر او ز جای نجبد چو خاک باد	بی حلم او بطبع پیرد چو باد خاک ^(۳) باد
بگذشت از آنچه حاجتش آید باو ستاد	عقل او ستاد اوست ولیکن کفایتش
زو نامدار تر بجهان در جهان ^(۴) نژاد	زو بخنیا تر بفلک برفلک ^(۵) نبود
چون دست او بدید ز پا اندر او فساد	برخواست بخل و خواست که باجود برزند
ابر از هوا درآمدو باران در ایستاد ^(۶)	بنمود خاصیت بهوا کف راد او ^(۷)
چو نانکه کار غزو بشاه جهان گشاد	یارب گشاد ^(۸) دار همه ساله کار او
تا چرخ پایدار بود پایدار باد	این عزو این بزرگی و این جاه و این جمال ^(۹)

❖ رمل ❖

کرده شاگردش گردون خوانده او را استاد	این مبارک پی بنای محکم گردون نهاد
جای ابراهیم بن مسعود ابراهیم باد ^(۱)	روزو شب در آفتاب و سایه اقبال و بخت
دیده بان بارگاه خسرو خسرو نژاد	مشرق میدان شاه دین فروز دین پرست
آتش گرم است و آب سرد و خاک خشک و باد	تاجان را بیخ و شاخ و برگ و بار اندر بقا
تن درست و دل قوی و طبع راد و روح شاد	شاه ابراهیم نازان بر فراز آن بنا ^(۲)
بندگان او رسیده زو بجاه کیقباد	او بجاه از جم گذشته کامران بر تخت ملک

(۱) نسخه او ۵ و ۶ - علم ج و نسخه ۲ و ۳ و م ب م - دین معجم حلم

(۲) چرخ ۱ نسخه او ۵ و ۶ - جزم نسخه ۲ - چرخ

(۳) نسخه ۶ - فلک

(۴) ج - بشر

(۵) نسخه ۵ - بایستاد

(۶) نسخه ۵ و ۶ - گشاده و درست مینماید

(۷) کذا در نسخه او ۲ نسخه ۳ و ۵ و ۶ و م ب - جلال ج - محل

(۸) نسخه ۵ - شاه را خواهیم گر از ان بر فراز این بنا

نسخه م ب و ه

ملک مسعود ابراهیم مسعود [۱]
 رسانید است عالم را بمقصود
 سپاهی خواندش خوانانه ممدود
 نه چون عود او قند بوینده هر عود
 بحکم اندر سلیمان است و داود
 سرشته با وجودش از ازل جود [۲]

هزج

جو صاحب طالع خویش است مسعود
 بعدل و فضل و جود و حشمت و جاه
 جهانی داندش دانانه فانی
 نه چون ذاتش بود کوشنده هر ذات
 بمالک اندر فریدون است و جمشید
 گذشته در جلالش از فلک قدر

نسخه م ب و ه رمل مخبون مقصور

ساقیا جام دل افروز یسار	فتح شه یاد کن و می بگسار [۳]
فتح قنوج که شمشیرش کرد	اندرین فتح شه آورد شکار
لشکرش گردد بر آورد ز خون	هیش کوه فرو برد بغار
شل او بر کتف گرگ نشست	جوهر گرگ فرو ماند ز کار [۴]
جرعه او بلب شیر رسید	بسر شیر در افتاد خمار [۵]

مجتث مقصور

در مدح زریر شیانی ؟ نسخه م ب

زریر رای رزین ای بحق سپهسالار	توئی که رخس تهنن نداشت چون توسوار
توئی که خنک تو بنوردد آتشین میدان	توئی که گرز تو بشانند آهین دیوار
ترا سپهر چه خوانده است عمده عالم	ترا زمانه چه گفته است بیکر پیگار
سپرده باره میمون تو فرازو نشیب	گرفته رایت منصور تو بلا دو قفار
برید قصد تو سیری نیابد از پویه	زبان جرب تو فارغ نیاید از گفتار

(۱) نسخه م ب و ه

(۲) بیت پسین تنها درم ب دیده شد

(۳) نسخه م ب و ه

(۴) کذافی نسخه ه م ب - فیل او بر کتف گرگ نشست چون سرگرگ

فرو ماند ز کار

(۵) کذافی نسخه ه نسخه م ب جرعه او بلب شیر رسید در سر شیر در افتاد خمار

امید عاق تو با شاخ بید گیرد بار
فضیلت تو بهین حصه ایست از گفتار
سوار لشکر تو پشت لشکر جرار
براه کوتاه و دشوار چون تو مهماندار
نهند دیو و ددو دام و ازدها آچار
چو روز قمره او [۲] در کشد بروز شمار
چو رخس برده بویژه کند گاه شکار
کسوف وار نشاند بر آفتاب قرار
بسمت غرور حادری و دویت هزار (۱)
خی خدنگ تو بر دیده شرک را مسمار
رفیعتر بتاور منیعتر بحصار [۵]
که نقد ایشان هرگز نداشت بوی عیار
بقدر با تو بسوزد زمانه غدار
پایمردی خواهد از او اجل زنهار
هماره تا بفریب است بستن گفتار
بند هیبت تو بسته باد حاسد زار
گداشته بصلاح تو قالب کفار [۹]
بهر سفر که روی با تو حفظ این دیار (۱۰)

مرار قاص تو با کشت شوره آرد بر
وسیت تو مهین حصه ایست از نعمت
بیان موجز تو روی کشور گوهر
نبوده کمر کس و روباه را پس از رستم
بهفت خوان تو بر تیغ و تیرو نیزه و گرز
شمار خوار (۱) تو مرد افکن است در هر ماه
شکار گاه تو با سر است حج کولان
قصار صرصر تودان بموسم غزو
که زیر سایه شمشیر تو خرد خواندند (۲)
زهی برید تو مرکتف شرع را بازو
بکوه و صحرا کوبال گرز تو دارد
درست حزم تو ما نافسان بقامه گذاشت
بجنگ با تو نکو شد ستاره جنگی
زدست خشم تو آنرا که عفو دارد خشم [۶]
همیشه تا بنیب است چستن آهو
ز جنگ نصرة تو خسته باد خصم دژم (۷)
افراشته بجهاد تو باره اسلام (۸)
بهر وطن که رسی بانو سعادت کبر جفت

(۱) کذافی نسخه

(۲) کذافی نسخه

(۳) کذافی نسخه

(۴) کذافی نسخه

(۵) کذافی نسخه

(۶) کذافی نسخه

(۷) کذافی نسخه - چیست ؟

(۸) کذافی نسخه فراخته

(۹) کذافی نسخه گداخته

(۱۰) این قصیده فقط در نسخه م ب پیداشد

معجث مقصور

در مدح (سپهسالار) بوجلیم زریر شیانی سپهسالار سلطان مسعود بن
سلطان ابراهیم

ز کسب جام پدیر شاد باد و بر خوردار	زریر نجم سپه پروری سپهسالار
عزیز نامی واصلی که شاخ نسبت او	بجای میوه و گل عزورفعت آرد بار
سپهر همت او را باوج برده علم	زمانه حشمت او را بر آب کرده نگار
که مظالم او حق بلند و باطل پست	بر صلابت او دین عزیز و دنیا خوار
ز گنج اوشده و آرفانی و باقی ^(۱)	زیخت اوشغب و فته خفته و بیدار ^(۲)
کند بخشیم همه علف ذاتش الا ظلم	کشد بحلم همه رنج عرضش الا عار
از او لطیف تر اندر عیار چیست بگو	از او شجاع تر اندر مصاف کیست یار
ببخشد و تهدد منت و نخواهد شکر	بکوشد و ندهد مهلت و نیچد کار
صهیل تازی ککوشای او بقاعه نای	حنین بخشی دوشای او بقاعه ناز
هنوز رایت منصور او بظاهر سند	رسید هیبت شمشیر او بدریا بار
ز اصل مولد او طالعی نگاشته یافت	منجمی و فروشد بغور آن هشیار ^(۳)
چه گفت گفت که این شرزه شیرزودنه دیر	بنعل باره بگوید زین سکندر وار
نه منهای جهد دونه حد و مه دینال	نه باسلیق جهد زونه بشکرو مه مار ^(۴)
فراشود بسراندیب و رای زرین را	بمیخ سیمین دوزد چو نقش بر دیوار ^(۵)
بحرب بار ملک تازد و نیزه فتح ^(۶)	ز اشک بار بر آرد بقهر ^(۷)

(۱) ۲ و م ب - فانی او یاقی

(۲) نسخه ۲ و م ب - خفته او بیدار

(۳) نسخه م ب - بسیار

(۴) نسخه ۲ نسخه م ب - نه مستهال جهد زونه چند و نه دینال نه باسلیق جهد

زونه لشکر بویز

(۵) کذافی نسخ الموجوده

(۶) نسخه ۲ - بار ملک بحرب بار ملک تازد و پذیرد فتح نسخه ۳ - بار ملک

بحرب یار ملک تازد و پذیرد فتح نسخه م ب - مار ملک نسخه ۵ - نار ملک

(۷) نسخه ۲ - ز اشک باد بر آرد بقهر امارت مار نسخه ۳ - ز اشک مار بر آرد

بقهر مهره مار نسخه م ب - ز اشک مار بر آرد بقهر امارت مار نسخه ۵ - ز اشک

مار بر آرد بقهر مار

یکی خرامد و از فتح زود پیل آرد^(۱)
 پشت عرش سلیمان بسینه هیکل دیو
 بگوشش اندر خرطوم او بانك افکن
 سلاح نصرت و دندانان فساد صلاح^(۲)
 نهال فال منجم درخت طویی گشت
 نظام دولت مسعودیان^(۳) ملک مسعود
 صدای دولت عالی ز کوس او اکنون^[۷]
 اگر مخالف ملکش فرو خرد بزمین
 کراست از هفت شاهان و خسروان جهان
 روان رستم دستان بسود نتواند
 چو نقره خنک برانگیزد و بخصم رسد
 بنیر تلخ کند چشمه مسام زرم
 بزرگ طبعاً گردنکشا خداوند
 توئی که بی تو عطارانه اصل هست و نه فرع
 چه پیل کرگدن پیل گیر شیرشکار
 بگوش قالب صرصر بچشم روژان نار^(۴)
 بجوشش اندر حلقوم او نهنگ اوبار
 حصار دولت و بالایشان مترس^(۵) حصار
 به آب تربیت شهریار کینی دار
 که اختیار خدایست و افتخار تبار^[۶]
 بشرق و غرب رساند برید لیل و نهار
 برادر اورا اطراف بسته چون کفتار
 چنین سپهد رزم آزمای نیزه گذار
 غبار حلقه آورد او که پیکار
 چه يك سوار زره دار خصم او چه هزار
 بتیغ شور نهد مهره قفای سوار
 توئی که فضل^[۸] تو غام است بر صغار و کبار
 توئی که بی تو سخرانه بود هست و نه تار

- (۱) نسخه ۵ - یکی خرامد از فتح و زود پیل آرد نسخه ۲ - یکی خرامد از فتح رود نیل آرد
 (۲) نسخه ۲ - بگوش قالب صرصر بچشم دشمن مار نسخه ۳ - بگوش قالب صرصر بچشم کوره نار نسخه م ب - بگوش قالب صرصر بچشم رهن نار نسخه ۵ - بگوش قالب صرصر بچشم دمن مار
 (۳) کذافی نسخه الثانی و درست بنظر می آید نسخه ۳ - صلاح و نصرت دندانان صلاح فساد نسخه م ب - صلاح نصرت دندانان فساد صلاح نسخه ۵ - صلاح نصرت و دندانان فساد صلاح
 (۴) همچنین تنها در نسخه دوم و درست است نسخه ۳ و م ب و ۵ - میس (۱۹)
 (۵) نسخه ۳ و ۵ محمودیان
 (۶) نسخه ۵ - کبار
 (۷) نسخه ۲ - کیفر ؟
 (۸) نسخه ۵ - بنیر ملخ نسخه ۳ - مسام زره و درست بنظر می آید نسخه ۲ و م ب و ۵ - زمین

خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر	طیب مهر تو داند دوای استغفار ^(۱)
بعون کس نشود بنده تو مستظفر	اگر بعون تو او را نباشد استظهار
همیشه تا بزمین گونه گونه گردد گل	همیشه تا بزمین تیز تیز گردد خار ^(۲)
منش بعیش فرست و هوا بلذت دان	روان برامش پیوند و دل به وسپار ^(۳)
جهان گشای و برو داغ کامرانی ^(۴) نه	زمین نورد و در او نخم نیکنامی ^(۵) کار

✽ خفیف ✽

[در مدح سپهسالار ابو حلیم زریر شیانی]

از جهان آفرین هزار هزار	آفرین باد بر سپهسالار ✽
بو حلیم زریر ^(۶) شیانی ✽	پیل ^(۷) صفدار و شیر آتش کار ^(۸)
آنکه بفراخت شرع را کردن	آنکه بفزود ^(۹) ملک را بازار
آنکه آسیب تیغ او برسد	از لب سند تا بدربار ✽
آنکه در هر هنر مهائل کرد ^(۱۰)	دشت بی مردو ^(۱۱) کوه بی دیوار

- (۱) نسخه ۲ خطیب نعم تو گوید دعای مستغفر طیب عفو تو داند دعای استغفار
نسخه ۳ خطیب نعت تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو داند علاج استغفار
نسخه م ب خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو داند علاج استغفار
نسخه ۵ - خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو دارد دعای استغفار
(۲) کذافی نسخه الثالث نسخه ۲ - همیشه تا ندهی گونه گونه گیرد گل
مدام تا نکنی تیز تیز باشد خار نسخه م ب - همیشه تا به نمی گونه گونه گیرد گل
گل هماده تا بدمی تیز تیز گردد خار نسخه ۵ - همیشه تا ندهی گونه گونه گیرد گل
گیرد همیشه تا نکشی تیز تیز گردد خار
(۳) همچنین در نسخه ۲ و م ب نسخه ۳ - کمار نسخه ۵ - گذار
(۴) نسخه ۲ و ۳ و م ب - کامکاری نسخه ۵ - کامرانی
(۵) نسخه ۲ و ۳ نیکنامی نسخه م ب - نامداری نسخه ۵ - کامرانی
(۶) نسخه ۱ - زریر (؟) نسخه ۲ - وزیر
(۷) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ و ۳ و م ب - میر
(۸) نسخه م ب آتشخوار نسخه ۵ - پیل صفدار و شیر آتش کار
(۹) نسخه او ۵ - هکذا نسخه ۲ و ۳ و م ب - بفزود
(۱۰) نسخه ۱ - مهائل نسخه ۲ - مهائل نسخه ۳ - تقابل (!) نسخه م ب -
مهائل نسخه ۵ - آنکه در هر هنر مهائل کرد
(۱۱) نسخه ۱ - مرد نسخه ۲ - مرو نسخه ۳ - مرو نسخه م - مرز نسخه ۵ - مرد

آنکه بگذاشت زاه با نرسی	ظفرو فتح بر یمن و یسار
آنکه معبود اهل ملهی را	خرد بشکست و ضبط کرد حصار
آنکه بردل نهادگی را کی	آنکه در دیده خست خان را (۱)
آنکه آثار غزوش ارشمرند (۲)	عاجز آید ز شرح آن گفتار
فضل ایزد شناس کارش را	که مرآن را بدید نیست کنار
هر که با او برابری طلبد	گو (۳) چنین یکدو کار کرد بیار
نیزه بستان و حمله بر برجای (۴)	لشکر دیو پال (۵) را بردار
باسها بقلعه شو سوی جنگ (۶)	تویک پیل ازو برار دمار (۷)
آنکه ره را بدست ساز آیین (۸)	در میان هزارو اند سوار
دست بردارد از کتاره او (۹)	گرد کن بار کی بیفکن بار (۱۰)
کیست امروز دین و دولت را	مخشم تر ز ذات او معمار
نوبهاری است عدل او خرم	دهر ازو شاد کام و برخوردار

- (۱) نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - او را نسخه ۳ - ندارد
- (۲) نسخه ۱ - آنک آثار غزولو بر سمر و نسخه ۲ و ۳ - آنکه آثار غزو او شمرند نسخه م ب - آنکه آثار غزوش ار شمرند نسخه ۵ - آنکه آثار غزو او شمرند
- (۳) نسخه ۵ - گر
- (۴) نسخه م ب - نیزه بردار حمله بر از جای نسخه ۵ - و حمله برد ز جای (۹)
- (۵) نسخه او ۵ - دیومال نسخه ۲ - دیوپال نسخه ۳ - دیوناک (۱۹) نسخه م ب - دیو پال
- (۶) نسخه ۱ - با سپاون بقلعه سراو نسخه ۲ - با سمادت بقلعه شوسوی جنگ نسخه ۳ - با شهادت بقلعه شو سوی جنگ نسخه م ب - با شهادت بقلعه روسوی جنگ نسخه ۵ - ندارد
- (۷) نسخه م ب هکذا نسخه ۱ - جنگ بوسل ازو بر آرد مار نسخه ۲ - تو بیک پیل ازو دمار برار نسخه ۳ - جنگ پیوند ازو دمار برار
- (۸) نسخه ۱ هکذا نسخه ۲ - ندارد نسخه ۳ - رای را بر نداشت سارا بیهن نسخه م ب - وانکه او را بدست ساز آیین نسخه ۵ - انکه دهر را بدست ساز آیین
- (۹) نسخه ۱ - دست بر دار از کتاره او نسخه ۲ - ندارد نسخه ۳ - دست بر تاب نسخه م ب - دست بردار نسخه ۵ - مثل متن
- (۱۰) نسخه ۱ گرد کن بار کی بیفکن حار نسخه ۳ - گرد که باز کن بیفکن خوار نسخه م ب - گرد کن باز کن بیفکن خوار نسخه ۵ - مثل متن

هر که را نیستی کند بیمار	شربت جود او دهد صحت
بر دل و دست او نبشت ادرار	گوئی ارزاق خلق را تقدیر
فخر او پاره کرد پرده عار	عزا و محو کرد کرده ذل
هم نیاید پس از وفات قرار	حاسدش را اگر وفات آید ☪
تن او را ادب کند گفتار	جان او را خطب کند آتش
نبرد مار تربش بکوار ☪	ور هوا دار او گذشته شود
بر کشد تربش ز دیده مار	زان کجا گرد باد هیت او
وی چو عرض هنر صحی ز عوار	ای چو ذات خرد غنی بشرف
دهر مست است و رای تو هشیار	چرخ پست است و همت تو بلند
نیست در عدل ملک تو آوار	نیست در ملک عدل تو مظلوم
پاسبانی است حزم تو بیدار ☪	آسمانی است عزم تو گردان
خواهد از تیغ تو اجل ز نهار	گردد از مال تو امل منعم
تا نخیزد ز طبع آب غبار ☪	تا روید ز جرم آتش گل ☪
بهر از بار بادو از پیرار ☪	همه امسالهای دولت تو ☪
با تو جمع فلک بحسبت یار ☪	با تو دور فلک بنصرت جفت

☪ مجتث مقصور ☪

(در مدح ابوالقاسم خاص (?))

امین گنج شه و حمل بخش جمله پذیر	عمید دولت عالی و خاص مجلس میر
بطلای که قضا رو بود بفتح بشیر ^(۱)	نهاده روی ز حضرت بدین دیار بغزو ^(۱)
کشیده هیت او پای ظلم در زنجیر	گشاده حشمت او دست عدل بر عالم
سپرده بخت بدو طالع صغیر و کبیر	شمرده دهر بر او خدمت وضع و شریف
ز گام مر کب او خیره هوش چرخ اثیر	ز کرد مو کب او تیره روی روز سپید

(۱) کذافی نسخه‌الثانی نسخه ۳۳ - نهاد روی به حضرت درین دیار بغزو نسخه م ب

نهاده روی بدین حضرت از برای غذا ج - نهاده روی به حضرت درین دیار بغزو

(۲) کذافی نسخه‌الثانی و ج نسخه ۳۳ - بطلای که قضا زده بود بفتح بشیر

نسخه م ب بطلای که قضا را بود بفتح بشیر

تف سیاستش از دیو دمنه ساخته خف (۱)
 بی تو کوران از چنك خیل آورده
 زمهر برده ملك بوی فتح او بیهشت
 زهی بصحبت اصحاب حق عسیدم شبیه
 تراست سیرت و رای وصی ز گیتی رام
 زمین زحام تو مایل بود بصبر صبور
 بجنب عالم تو جسمی است فضل گشته نزار
 همه شرایط اسلام را توئی برهان
 نه دام سهم تو پردل گذارد و نه جیان (۵)
 قضا زدست تو اندر عرض نشاند (۶) تیغ
 همیشه تا بوزد بادو از وزیدن باد (۷)
 سپهر تابع بادت بدورو اختر یار (۸)
 عمید ملکی اسباب ملك ساخته دار
 گهی براخت روح آرهوش و جام زمی (۹)

کف کفایتش از شیر شرزه دوخته شیو (۱)
 حصار سربسرا کنون زچنك شده گیر (۲)
 ز کین سپرده فلك جان خصم او بسعیر
 زهی نصرت انصار دین عزیز نظیر
 تراست کنیت و نام نبی زخلق جدیر (۳)
 هوا زطبع تو حامل بود بابر مطیر
 بجای رای تو چشمی است عقل مانده ضریر
 همه نظایر اقبال را توئی تفسیر (۴)
 نه تاب زخم تو پولاد دارد و نه حریر
 قدر زشت تو اندر عدم چه اند تیر
 گره گره شود و حلقه حلقه روی غدیر
 زمانه خاضع بادت بطبع و بخت مشیر (۵)
 عماد دینی در حق دین ممکن تقصیر
 گهی بناله بم دار گوش و زاری زیر

(۱) نسخه ۲ - تف سیاستش از دیو دمنه ساخته خف نسخه ۳ - تف سیاستش از دیو دمنه ساخته تف نسخه م ب تف سیاستش از دیو دمنه ساخته خف م ف - تف سیاستش از دیو دمنه ساخته تف

(۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ نسخه م ب - کف کفایتش از شیر شرزه دوخته شیو هکدام ف -

(۳) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب سپاه سنكت اکنون زچنگ او زده رای حصار مردی اکنون بچنگ او شده گیر نسخه ۳ این بیت را ندارد

(۴) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب - تراست سیرت و رای علی ز بدو وجود تر است کنیت و نام نبی زخلق قدیر

(۵) نسخه م ب - زوهم سهم تو بر دل گذارد و نه خیال نسخه ۵ - ز دام سهم تو بر دل گذارد و نه بجان

(۶) نسخه ۲ - گشاید

(۷) نسخه ۳ - همیشه تا که بازار از وزیدن باد

(۸) نسخه م ب - امیر

(۹) نسخه م ب - گهی براخت روح آرهوش جام زمی

❖ خفیف ❖

(در مدح خواجه ابوسعید یابو)

آمد آن شرع را شعار و دثار	آمد آن ملک را بمین و یسار
خواجه بوسعید کارنامه سعد	پشت بابوئیان و ^(۱) روی تبار
دولتش در زمانه بسته زمام	همتش بر سپهر گشته سوار
قاصد عزمش آتشین رگ و بی	بارۀ خرمش آهین بن و بار
موکب فضل گرد او انبوه	مرکب عقل زیر او رهوار
و هم او دیده باد را صورت	سهم او کرده کوه را شد یار ^(۲)
طبع او پالیمرد و مردم گیر	خلق او دستگیر و ^(۳) مردم دار
چرخ تیغ مرادش آهسته	کشته از خیر و شر در او نم و نار
دهر شاخ دهاش پرورده	زاده از مهر و کین بر او گل و خار
امن و خوفش دهنده خواب و سهر	مهر و کینش نهنده منبر و دار
بار و ر جود ^(۴) او چو ابر سفید	بارکش عالم ^(۵) او چو زر عیار
طمعش لاغر و نظر ^(۶) فربه	سقطش ^(۷) اندک و نکت ^(۸) بسیار
جوق جوقش سرائیان شگرف	خیل خیلش سپاهیان عیار
رمح هر یک شهاب عیبه گسل	تیغ هر یک درخش خار و گذار
رنگ شب دیز آن ستاره پذیر	فعل گلگون این حلال نگار
همه رستم کمان و آرش تیر	همه آهو سوار و شیر شکار

(۱) نسخه ۳ - بابوئیان نسخه م ب - با بوئیان

(۲) نسخه م ب - بیدار

(۳) نسخه م ب - دستیار

(۴) نسخه ۳ - علم

(۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب - حلم

(۶) نسخه ۳ - کرم

(۷) نسخه ۳ و م ف سقطش نسخه م ب - لفظش

(۸) نسخه ۱ - مکف (؟) نسخه ۲ - نکت نسخه ۳ - مکتب م ب و

م ف - نکت

همه در کار خدمتش کامل	همه در شغل طاعتش بیدار
ای زجود تو گشته کوتاه بخل ^(۱)	ای بعجز ^(۲) تو خفته قامت عار
آن سوادست مسایه دار دلت	که در و علم را جهد بازار
وان ستاره است سایان درت	که از او آفتاب خواهد بار
زایرت را قدر کمین نکند	در امل بی گشاد استظهار ^(۳)
والت را قضا گذر ندهد	از هوا بی گشاد استغفار ^(۴)
تا بر افراز باشد و به نشیب	آتش و آب را ره رفتار
بدسکال تور را چو میخ بسنک	خسته خواهیم و بسته بر دیوار
نیکیخواه ترا بفر تو باد	تدرستی و ایمنی و یسار ^(۵)
مدح خوان تو مکرم شعرا	وصف ^(۶) گوی تو معطی ^(۷) شعرا

❦ خفیف ❦

(مدرمدح سلطان مسعود ابراهیم غزنوی وصف قصری از قصور وی)

این بهار طرب نهال سرور ^(۷)	که بفرمان شاه شد معمور
روضه عشرت است و بیضه لهو	موقف رامش است و موضع سور
آب او آب زمزم و کوثر ^(۸)	خاله او خاله غبرو کافور

(۱) نسخه ۱ - کشته کوتاه بخیل نسخه ۲ و ۳ - زرد گونه بخل نسخه م ب - کشته کوتاه بخل

(۲) نسخه ۲ - بفخر نسخه م ب - ز فخر اما عجز در اینجا معنی فروتنی دارد

(۳) کذافی نسخه الثالث و نسخه م ب نسخه ۱ - زایرت را امل کمین نکند

ور گشاد نظر باستظهار نسخه ۲ - زایرت را نظر مکرر کند (۴) در امل بی گشاد استظهار

(۴) نسخه ۱ نسخه ۲ - ذلت را هوا گذر ندهد از هوا بی جواز استغفار نسخه ۳

ذلت را قضا گذر ندهد از هوا بی جوار استغفار نسخه م ب - زلیت را قضا کرز

تدهد در هوا بی جوار استغفار

(۵) کذافی نسخه م ب نسخه او ۲ و ۳ - مدح

(۶) نسخه ۱ - معظم

(۷) کذافی نسخه الثانی و مجمع الفصحی نسخه ۱ - این قصیده را ندارد

نسخه ۳ - این بنای طرب نهال سرور نسخه م ب - این بنای طرب سرای سرور

بیت سیم و چهارم اوزده شد در متن کتاب کلیده و دمنه تالیف ابو المعالی نصرالله بن

محمد بن عبد الحمید چاپ تبریز (سال ۱۳۰۵) ص ۱۲۷

شکل او نابسوده دست صبا ﴿﴾
 صفت او بگوش دل نزدیک
 شیده بر مدح مادحت موع
 گوئی از مایه مزاج فلک ﴿﴾
 بقسا سود با بهشت عنان ﴿﴾
 کامران بادو کامکار دراو ﴿﴾
 پشت محمودیان ملک مسعود ﴿﴾
 آنکه جوید رضای او قیصر
 آنکه در قمع کفر^(۱) و نصرت حق
 وانکه از عدل و رحیق شود
 وانکه در ملک او جدا ماند
 تا زلهوو نشاط بهره دهند ﴿﴾
 شاه را در چنین بنا خواهم
 راوی بنده خوانده در مجلس

شبه او ناسپرده پای دیور ﴿﴾
 صورت او ز چشم حادثه دور
 گشته در عشق عاشقش معذور
 قبه رست از زمین پر نور^(۲)
 بقسا یافت از ازل منشور ﴿﴾
 خسرو عصر در سنین و شهر
 روی بازار دولت منصور ﴿﴾
 وانکه دارد هوای او فغفور
 تنگرد همش بحور^(۳) و قصور
 آب مسموم در دم زنبور ﴿﴾
 چنگ شاهین ز دامن عصفور
 ناله چنگ و نغمه طنبور ﴿﴾
 شده خرم ز شیر انگور ﴿﴾
 مدحت^(۴) قسح مرو و نیشابور

﴿ مضارع ﴾

[در مدح سلطان مسعود ابراهیم (?)]

ای ملک را جمال تو افزوده کارو بار
 فرسوده زیر پایه قدر تو آسمان ﴿﴾
 هم کف ذات جود ترا میخ درفشان
 عهد زمانه عهد تو آورده بر کتف
 فارغ نشسته حزم تو از اختیار چرخ

مسعود بیخ و شاخ تو مسعود بر گاو باز
 آسوده زیر سایه چتر تو روزگار
 هم عکس حزم رای ترا تیغ جزع بار
 دور سپهر دور تو پرورده در کنار
 ناظر نشاند عزم تو در عین اختیار

(۱) کذافی نسخه الثانی و مجمع الفصحی نسخه ۳ - قبه است بر زمین از

نور نسخه م ب قبه هست در زمین پر نور

(۲) نسخه ۱ - دیو

(۳) نسخه ۱ - جور

(۴) مدحت در اینجا تصرفی است از طرف نگارنده این سطور نسخه ۲ و م ب -

خدمت نسخه ۳ - خطبه نسخه ۱ - خدمت

نا یافته بر فق تو يك شهر شهر بار
بحرستم نوردی و خورشید حق گذار
گردون در تو گیرد هر لحظه اند بار
چون همت تو بیند تن در دهد بهار (۱)
از هیبت تو دایم در پرده شکار
کز حیب آن شکافد صبح امید وار
کز زخم آن خروشد شیطان جان سبار
آری درخش باشد زینگونه تابدار
گوئی نیافت خواهد باد از پیش غبار
لشکر فرو گذارد در دیده سوار
زخمش برابر آید با زخم ذو الفقار
قدش دومغزه گردد چون قد ذو الخمار (۲)
آمد شکست فاحش در نوبت بهار
چون لشکر کتک قطار از پس قطار
ایرا گرفته انگار آنرا زده شمار
که فتح و عون ایند بر فتح بر گمار
بر پای ییل بسته بخاری بحضرت آر
بر ساعد چنار قوی پنجه چنار
باران عدل و فضلی بر دوستان بیار
خوشر بنعمت اندر امسال تو زیار

هزج مقصور

زهی دست وزارت از تو بازور ندیده چشم گیتی چون تو دستور

نا داشته پیاس تو يك تاج تاجور
سلطان داد گستری و شاه دین پناه
گیتی دل تو جوید هر ساعت اندره
آتش بفخر یال بیوق بر کشد
دندان و چنگ درد در کام و کف پلنگ
شرق امید خواند رای ترا قضا
رجم شهاب گوید سهم ترا قدر
رخش درخش نعل ملک راست درنبرد
ایدون سبک ستاند سیرش زخاک پی
پیش از خیال خویش گه حمله قالبش
صمصام شاه چون زهر چاشنی دهد
باغد او نکنجد حد فلک بدانچ
شاهها خدا یگانا اکنون که از خزان
لشکر ز سرد سیر فراران بگرم سیر
قوج و با فرسی را خطر منه
گه مال و دست حشمت بر سمت او فکن
معبود مشرکان را زانجا کشان کشان
قازاستین صنع بر آید گشاده چنگ
شمشیر امرو نهی بادشمنان بکوش
بهر بظاعت اندر امروز تو زدی

(۱) نسخه ۳ و م ب - بغار - نسخه ۱ و م ب بکوشد دو مغزه فربه و قوی
ذو الخمار بکسر خای معجمه نام مردی که مقنعه بر رو انداختی و آن مردی بود
کاهن و بغایت مشعبد و از وی امور عجیبه ظاهر میشد از «لطائف» [غیاث اللغات]

ریب الدین و دولت ای ز رایت
بنو بنیاد دولت سقف مرفوع
ز عدلت لشکر یسپاد مخدول
بدیده خاطرت امروز رازی
همی تابد ز نور روی و رایت
ز تو دست وزارت آن شرف یافت
نه در خوابی است بخت حاسد تو
بنو قیامت چو شد منشور مطوی
توقع نیست بی توقیع میمونت
ز توقیع همایون تو گردد
زعهدی کز تحکم بر قلم داشت
ندیدم^(۱) عهد میمونت که دروی
چو آید در لطافت ذوق طبع
چو گردد رایت رای تو مرفوع
ترا زان دولت و عمارت ممدود
سخواو جود گنجی دان امروز
اگر صاحب ابوالقاسم دران عهد
ریب الدین ابوالقاسم درین عهد
نه چندانت مکارم جمع شد کان
چه مرد باشق و باز است تیهو
تو فردی در کفایت ور کسی را
بران کافی نباشد اعتمادی^(۲)

گرفته دین و دولت حظ موفور
ز تو صدر وزارت بیت معمور
ز حکمت رایت اقبال منصور
که اندر پرده فرداست مستور
جهان ملک را نور علی نور
که موسی کلیم از ذروه طور
که بیدارش کند جز نفیحه صور
همانکه شد لوای حمد منشور
که دارد هیچ حاصل هیچ منشور
چو از لاجول دیو فتنه مدحور
نقاد تیغ باران^(۱) گشت مغرور
قلم را تیغ شد منهی و مأمور
نماید نوش نحل از نیش زنبور
شود خیل عدومکسور و مجرور
که داری همی بر عدل مقصور
دل و دست بدان گنج است گنجور
برادی و کفایت بود مشهور
توئی مانند او مشهور و مذکور
به آسانی بود معدود و محصور
چه هم ناورد شاهین است عصفور
همی گویند آن قولی بود زور
بسی باشد سیه را نام کافور

(۱) نسخه م ب - یاران

(۲) نسخه م ب - بدیدم

(۳) نسخه ۲ و ۳ - بر آن کس نباشد اعتمادی که خارج از بحر است (شاید
نطور بود) بر آن کس می نباشد اعتمادی

منم عالی جنابت را دعا گوی	گر از نزدیک توانم هم از دور
بران منگر که از نور جمالت	بکنجی مانده ام ممنوع و مهجور
بین کاندلر دعای دوات تو	سخن می پرورم منظوم و منثور
دعا نیکوترین چیزی است کانرا	شمارد مرد عاقل گنج مدخور
مبارک دان دعای گوشه گیران	بروز روشن و شبهای دیجور
همیشه تا کریمان را به گیتی	بماند نام باقی سعی مشکور
مقدم باد بر همنام نامت	چو قران بر همه مسموع و مأثور
همیشه دوستان شاد و خرم	همیشه دشمنان مخدول و مقهور ^(۱)

خفیف

[در مدح منصور سعید]

ای سرافراز عالم ای منصور	وی بصدر تو اختلاف صدور
ای بقدر آسمان قایم ذات	ای برای آفتاب زاید نور
روزگاری و از تو دشمن و دوست	بمصیت رسیده اند و بسور
بسته ^(۲) حکم تو در قلوب ورقاب	جسته ^(۳) امر تو در ^(۴) سنین و شهر
همه گفتار تو بحق نزدیک	همه کردار تو ز باطل دور
برق لامع بجای فهم تو کد ^(۵)	صبح صادق بجنب وهم تو زور ^(۶)
شیر بی پاس تو شکار شگال	باز بی عون تو خور عصفور ^(۷)
نیش کره تو بر دم کژدم	نوش رفق تو در سر زنبور

(۱) سبک این قصیده چندان شباهتی با سبک معمول استاد ابو الفرج ندارد

(۲) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ و ۳ و م ب - جسته

(۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - بسته

(۴) نسخه ۲ و ۳ و م ب - بر

(۵) نسخه ۳ - بجنب فهم تو

(۶) نسخه ۱ - بجیب وهم تو زور نسخه ۲ - بجنب وهم تو دور نسخه ۳ -

نبرد رای تو زور

(۷) نسخه ۲ - خر عصفور نسخه ۳ - شیر با پاس تو شکار شگال باز بی عون

تو خور عصفور نسخه م ب - شیر با پاس تو شکار شگال باز با عون تو خورد عصفور

گر بخواهی حمایت تو شود
ور بکوشی ~~کفایت~~ تو نهد
در سیاق بگاہ خیره^(۱) تراست
کار داری است^(۲) عدل تو معمار
بادشاهی است نفس تو قاهر
دیگ مقهور چرخ ناپخته
لوح محفوظ را همانا نیست
ویحک آن مصری معجوف چیست
نظم تو نقش سحر و او نقاش
زو هراسان جهان و او ساکن
دست بر سر گرفته والی ظلم
گاه تفویض^(۳) کرده آمر عدل^(۴)
منعما مکرما خداوندای
خشم و حام تو در ثواب و عقاب
نکشی جز بسهو^(۵) حری غین
پیش معروف تو چه وزن آرد
تا نکردد می مروق تلخ
فضل جاه ترا مباد شکست
موکبت جفت قبح باد و ظفر
ساخته عرضت از هنر مرقد

چون حرم حامی و حوش و ظیور
یسوغ بی گردن صبا و دبور
روز بدخواه تو ز ضرب کسور
گشته اسباب ملک ازو معمور
شده دیو هوا بدو مقهور
بوی عالم تو آید از مقذور
از وقوف تو خیر و شر مستور
لون او لون عاشق مهجور
تیر تو گنج در و او گنججور
زو تن آسان سپاه و او رنجور
از چنو والی و چنو دستوز
نه چو تو آمر و چنو مأمور
شا کردند از تو خلق و تو مشکور
دو بزرگند نا صبور و صبور
نخری جز بعرق^(۶) جود غرور
حاصل حق عرض او ها وور
هم در انگور شیرۀ انکور
ربع تخت^(۷) ترا مباد قصور
مجلست یار لاهو باد و سرور
یافته عمرت از بقا منشور

- (۱) نسخه ۲ - خیر نسخه م ب - جبر
(۲) نسخه ۱ - کار دانست نسخه م ب - کار دانست
(۳) نسخه ۱ - تعریض
(۴) نسخه ۱ - عدول ..
(۵) نسخه م ب - به سهم
(۶) نسخه ۱ - بعرق
(۷) نسخه م ب و م ف - قصر

مجتب مقصور

(در مدح سلطان ابراهیم)

نظام عالم و خورشید ملک و ذات هنر
ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم
سپهر دولت عالیش را کهین برجی است
ز حزم اوست بهر کامکاه صد ناظر^[۱]
گشاده چشم بدیدار او شهر و سنین
اکر شمایل حلمش بیاد بر گذرد
و گرفتارایل طبعش^(۲) بکوه^[۲] بر شمرند
لطیفه های عرض را ز بهر خویشی جنس
گراو بجنس عرض نیستی بدین معنی
چگونه گوئی کز کو کنار یابد خواب^[۳]
از آن سپس که همی عدل و سهم شاه دهند
بهشت ملک جهان را ز تیغ نصرت شاه
که جز بقوت ایمان و امر طاعت او
کسی که فکرت او بر نهد بذروه^[۴] قدم

نصیر دولت و پشت هدی و روی ظفر
که اختیار خدای است و افتخار بشر
زمین ولایت ضافیش را کهین کشور
زعزم اوست بهر تیردار^(۵) صد لشکر
نهاده کوش بگفتار او قضا و قدر
دهد شکوه تجلیش باد را لشکر
سبک ز خاصیتش کوه را بر آید پر
همی بچرخ برد همش گرفته به پر
فرود چرخ نهشتی فراز^(۶) یک جوهر
کسی که اورا سودا دهد سپهر به سپهر
بچشم راحت خواب و بچشم رنج سپهر
صراطوار پلی مشکل است پیش اندر
برو نیارد دور^(۷) سپهر کرد گذر
کسی که همت^(۸) او بر کشد بجیحون^[۵] اسر

- (۱) نسخه ۱ - بهر کام زخم ده ناظر نسخه ۳ - بهر کام راه صد ناظر نسخه
م ف - بهر زخم کار
(۲) م ف نیزه دار
(۳) نسخه ۱ - عزمش
(۴) ج - بخاک
(۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب - قراز
(۶) نسخه ۱ - کز کو کنار آید خواب نسخه ۲ - کز کو کنا (؟) یابد
خواب نسخه ۳ - کز کو کنار نابد خواب نسخه م ب - کز کو کناری آید خواب
(۷) نسخه ۲ و ۳ حکم نسخه م ب و ج - دور
(۸) نسخه ۱ - بذره نسخه ۲ - افتاده دارد نسخه ۳ - براه (؟) نسخه م ب - کذا
(۹) نسخه ۱ و ۳ - حکمت نسخه ۲ و م ب - همت
(۱۰) نسخه م ب - گردون

ز نصرتش بزمین در گشاده یابد در
در او بعیرت بگذر بحال و بشکر
بروی خاک برش خار گشته خاکستر
نه هیچ سایر و طایر در او مگر صرصر
چو شاخ آهو شاخ درخت او بی بر
ترا ستاره سپاه است و روزگار حشر
توئی که خاک ندارد بدستگاه تو زر
ز سهم تیغ تو در رزم ماده گردد ز
بشان ملک تو عدل آیتی است حق گستر
نهد نگین تو در مهر موم سمع و بصر
یکی ز شادی فربه یکی ز غم لاغر
نهال ملک نشان و بساط عدل سپر
میان جو ز ابر طاعت بیسته کمر

ز دولتش بهوا بر گرفته نیند جای
خیال هیت او گر به بیشه عبهر کند
بجوی آب درش آب رنگ مانده سراب
نه هیچ ساکن و جنبان براو مگر انجم
چو شیر رایت شیر دلیر او بیدل
مظفر ملک خسروا خداوند
توئی که باد نیابد بیارگاه تو راه
ز امن عدل تو در صید باز گردد (۱) کبک
بجای جد تو دهر آنتی است هزل نمای
نهد یقین تو بر طبع سنگ مهر و وفا (۲)
همیشه تا که بود در نظاره گاه سپهر
کمال دولت یاب و جمال نعمت بین
دهان عالم بر مدحت گشاده زبان

خفیف نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

در مدح سیف الدوله ابوالقاسم محمود بن سلطان ابراهیم غزنوی

آمد آن مایه سعادت باز (۱)	کز جهان ملک را بدوست نیاز
تخت او را سپهر گشته رهی	بخت او را زمانه برده نماز
حزم او پیشین سیاه و سپید	عزم او پیش رو نشیب و فراز
رای او بر گشاده گوش یقین	جود او بر کشیده دیده آرز
سین دولت رسیده زو بهتر	عز مات گرفته زو پرواز (۲)
خلاق را عهدش اوقتاده درست	خطبه را نامش آمده دمساز

(۱) نسخه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

(۲) نسخه ۱ و ۳ - مهر گیا

(۳) نسخه ۵ - آمد آن مایه سعادت و ناز

در زمان زوست هر چه هست خطر ^(۱)	بر زمین زوست هر چه هست آواز
عقل با حکم او گذارد گام	فضل با طبع او گشاید راز
ظلم کوتاه دست گشت از آنک	کرد عدلش برفق پای دراز
سال و ماه از نپیب هیبت او	شب و روز اوفتاده درتک و تاز
بحر اگر خاک سهم ^(۲) او سپرد	آب جز تشنه زو نگردد باز ^(۳)
آنکه از حشر و از حقیقت آن	رود اندر سخن براه مجاز
گوید این جرم روز مظلّمش	باد گر مجرمان یکی بگداز ^(۴)
تا بیند که پیش شاه برد	گردد اعضای او همه غماز
ای ترا عدل بر نهاده بجان	وی ترا ملک پروریده بناز
کمر امر تست با جوسزا	حذر نهی تست با میجتاز ^(۵)
صلح و جنگ توشادی آمد و غم	خشم و خشم توتیهو آمد و باز
هر که حرز هوات بر جان بست	نایدش دیو حادثات فراز ^(۶)
(سر گردنکشان همی بشکن	گردن سرکشی همی بفراز
دوستی را بدوستان بنمای	دشمنی را بدشمنان پرداز ^(۷)
تا ز آغازها بود فرجام ^(۸)	تا بفرجامها رسد آغاز ^(۹)
همه در کوی بختیاری پوی	همه سوی بزرگواری تاز ^(۱۰)
دشمنان را بدار و گیر طلب	دوستان را بعز و ناز نواز

(۱) کذافی نسخه ۵ نسخه ۱ - خطیر نسخه ۲ - نظر نسخه م ب - ظفر

(۲) کذافی نسخه ۱ و ۲ و م ب نسخه ۵ - صحن

(۳) کذافی نسخه ۲ و م ب نسخه ۱ - آب جز تشنه لب بگردد باز نسخه ۵ -

آب جز تشنه زو نگیرد باز

(۴) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ - باد گر مجرمان یکی بگداز نسخه م ب -

باد گر مجرمان یکی يك راز

(۵) این دو بیت فقط در نسخه م ب دیده شد

(۶) نسخه ۱ - یاز

❖ رمل ❖

(در مدح منصور سعید)

دایم اندر دین و دولت زفت باش و داد باش ^(۱)	شاد باش ای پیشوای دین و دولت شاد باش
باتک او هم تک و بازاد او هم زاد باش ^(۲)	رایت اسلام را همنام گشتی دیر زی
شاه را در عرض نایب عرض را استاد باش	ملک را در عدل حاکم عدل را در حق گواه
سایه بر مظلوم گستر آفتاب داد باش	هر کجا فریاد خیزد مقصد فریاد شو
بدسکات بی ضرر ^(۳) گردیست او را باد باش	نیکخواهت بی شرتیغی است او را آبده
تابزرگی یاد باشد با بزرگی یاد باش	تاجهان برجای ماند باجهان برجای مان
زی چنین مجلس گرای و در چنین بنیاد باش	با چنین اقبال خیز و با چنین مسند نشین

❖ هزج مقبوض مقصور ❖ نسخه ۲ و ۳ و م ب

بفراخت ز چرخ تاج تارک ❖	میمون شد و فرخ مبارک ❖
از عدل ^(۴) خدایگان اتابک ❖	هم دین محمدی و هم ملک
جمشید مهان عالم از یک ^(۵)	خورشید شهان مظفر الدین ❖
از صفحه روز شب کند حک	شاهی که نشان جور تیغش
با جود کفش محیط اندک	با همت عدایش فلک پست ❖
اقبال و خرد معین ^(۶) ❖	او را چه خطر ز خصم کش هست
همرنک شفق زمین معرک ❖	روزی که شود ز تیغ چون برق
تا عرض گهر دهد بلا رک	بیرون آید ز پوست یک ره ❖

- (۱) نسخه ۱ - دایم اندر دین و دولت باشی و در داد باش
 (۲) نسخه م ب - با داد او هم داد باش
 (۳) کذافی نسخه ۱ و ۳ و ۵ نسخه ۲ - با ضرر نسخه م ب - پر ضرر
 (۴) نسخه م ب - از فضل
 (۵) نسخه ۲ جمشید جهان عالم از یک نسخه ۳ - جمشید جهان عالم از تک؟ نسخه م ب -
 جمشید مهان آل از یک
 (۶) نسخه ۲ - اقبال و خرد معین و دارک نسخه ۳ - اقبال و خرد معین و ارک
 نسخه م ب - اقبال و خرد معین و دارک

از هیئت نیرۂ زنده	در کار وجود خود ^(۱) کند شک
چنک ^(۲) اجل آن زمان بیند	از دامن ^(۳) پای منفک
هم همدم تیغ کشته گردن	هم محرم راز سینه ناوک
با دشمن آن رود ز تیغ	کز حمله باز با چکاوک
خضم تو ز تیغ آن به بیند	کز آتش و آب سنگ و آهک
در معرکه بهر حفظ جان	انبوه ملک گرفته مسلك
بر میمنه لشکرت ز یاسین	بر میسر حرزت از تبارک
مهری که نهد قضای مبرم	جز حکم تو کس ندانش فك
ای عزم توتیز و حکم ^(۴) ساکن	ای رأی تو پیر و بخت کودك
افزون که عدل و حسن سیرت	از کسری و اردشیر بابک
با نام سخاوت تو بشکست	مرحانم و معن و آل برمک
دامی است نهاده هیبت تو	ید خواه تو همچو مرغ زیرک
تو موسی عهد و کسری وقت	خضم تو چو سامری و مزدك
الحان زبور را چه نسبت	با نعمه غنایب و طوطك
با معجز انبیا چه باشد	زراقی و بازی دوالک
ای سایه چتر تو همایون	ای دیدن روی تو مبارک
بنده بدعای دولت تست	با جمع ملائکه مشارک
دور است ز درگه تو لیکن	در موقب بند گیت اینک
بر خالق خلق ^(۵) می شمارد	انعام و آبادی تو يك يك
تا مطرب خوش ز برده راست	بیرون آرد نوای سلمك
خاتون طرب که زهره نام است	در بزم تو باد چون کینزك

(۱) نسخه ۲ - جود

(۲) نسخه ۲ - چنک نسخه ۳ - چنک

(۳) نسخه ۲ - صبح نسخه ۳ - هیچ نسخه ۲ - مای ؟ نسخه ۳ - نای

(۴) نسخه م ب - حلم

(۵) نسخه م ب - بر خالق و خلق

تیغ تو بقیمر بسته باج از خیل ختا و خان ایلك
ادرار تو خورده حسان قیصر^(۱) مأمور تو بوده رای فورك^(۲)

❦ خفیف ❦ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

ای جو نام تو اعتقاد تو باك	انجم ^(۳) همت تو بر افلاك
غایت شادی تو از رادی ❦	غارت رادی تو از املاك
جرم خوان تو را قمر سفره	نعل خنک تو ۱۰ شهاب شراك
در وفات مجالهای امان ❦	در خلافت مضیقهای هلاك ❦
دین حق را نه چون تو يك سرور	ملك شه را نه چون تو يك سرباك
از ملك رفیق تو بكاود پر	وز فلک باس تو ندارد باك
آتش برق و بانگ رعد آید	پیش فرمان امتحان تو ساك ^(۴)
قمر دریا و ییخ ^(۵) کوه نهند	پیش گرداب و گرد باد تو خاك
حذق وهم تو در اصابت رای	آفتاب یقین كند كاواك ❦
چنك جود تو در معیبت مال	بر گریبان بخل بندد چاك ❦
سرخ زاید زشهد امن تو موم	زرد روید ز كان خوف تولاك
كهر عقل را تو بالائی ❦	سیم را گرم داروی سباك ❦
فلک فضل را تو گردانی ❦	دوك را باد ریسه افلاك ❦
بخشردان در نمود هاگوئی	از نهال نو برده انس ستاك
خشم دیدند مسته حلمت ❦	زهر كردند مسته تریاك ❦
منعما مكرما خداوندا ❦	كوته است از تو دست اسندراك
دهر چسبون تو نیسورد چاك	چرخ چون تو نبرورد جالاک

(۱) نسخه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - جان قیصر نسخه ۳ - خان قیصر خان و قیصر

(۲) نسخه ۲ و ۳ - راد فورك

(۳) نسخه ۲ - مرقد

(۴) نسخه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - ساك

(۵) نسخه ۴ - ییخ

کوب خورد اندرین سفر حاشاک	بنده گر چه ز ناتوانی و ضعف
در فراز و نشیب چون اتراک	عزم او باره گرم نکرد همی
آبهای گذشته ولوله ناک	خاکهای سپرده زلزله وار
بسته پیموده اوج او بسماک	سکوره مالیده قعر او بسمک
بسرش بر نهد ز بخت بساک	همه امیدش آنکه خدمت تو
بسته اشراف پیک بر قتراک ^(۱)	باز گردد عیان گشاده بجای
خوش و زفت اوقتند عود و اراک	تا به بوی و به طعم در عالم
کلمات تو دنده حاک ^(۲)	در صواب و خطا مینجها باد ^(۳)
سیل عیش تو باد بی خاشاک	دل لیس تو باد بی اندوه
نیکخواه تو روز و شب ضحاک	بد سسکال تو سال و مه به بکا
بود آن یک بسجن چون ضحاک ^(۴)	بود این یک بتخت چون فرخ

بیت خضیف

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

تاج ماه است کاه بار ملک	کاه مسعود تاجدار ملک
به یمن داده و یسار ملک	فلک آورده یمن و یسر از خلد
عدلی عدل در شمار ملک	رانده کک شمار گیر قضا
بختی بخت در قطار ملک	کرده رای قطار دار قدر

(۱) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ - بسته اشراف پیک بر قتراک نسخه ۳ - بسته اشراف تنک بر قتراک نسخه ۴ م ب - بسته اشراف نیل بر قتراک نسخه ۵ - بسته اشراف را بر قتراک

(۲) نسخه ۱ - در صواب و خطا مینجها (؟) باد نسخه ۲ - در صواب و خطا مینجها بار نسخه ۳ - در صواب و خطا مینجها باد نسخه ۴ م ب و ۵ - در صواب و خطا مینجها باد

(۳) نسخه ۱ - زنده حاک نسخه ۳ - زنده خطاک (؟) نسخه ۴ م ب زنده حاک نسخه ۵ - زنده حاک

(۴) بیت آخر فقط در نسخه ۴ م ب دیده شد

نرسد عقل اگر دواسبه رود^(۱) در تگ و نه هم بی غبار ملک
هر چه شاهین آسمان سنجد خوار سنجد بگر عیار ملک
بر گرفت آدمی و دیو و پری مذهب و سنت و شمار ملک
دین و دنیا بیافرید و نهاد آفریننده در شمار ملک
آفتاب از فلک نیارد خواست شرف عرض حق گذار ملک
زحل از قوس بر نداند داشت^(۲) قزح نفیس شاد خوار ملک
آب دارد که آتش افروزد جوهر تیغ آبدار ملک
بار گیرد چو خاک پیماید جرم یکران بی قرار ملک
ماه چون سنگ پشت سر بکشد در کشد روز کارزار ملک
تا دلب و وار نور او نبرد سایه گر ز گاو سار ملک
و یحک آنکو کعب عجل چه بود که قران کرد با وقار ملک
منزلی تاخت عالمی پرداخت عزم کوه کمر گذار ملک
کشوری سوخت لشگری افروخت^(۳) رزم پر شعله و شرار ملک
گرد افغان و جت^(۴) بر غبت و حرص^(۵) بره زرد مو کب سوار ملک
جز شکاری برون نشد زمین یک تن از بره شکار ملک
گر بدان کوه پایه باز رسی کاندلر او فتح بود یار ملک
نشنواید صدای کوه ترا جز همه کر و فر کار ملک
تن بقریان مشرکان در داد اندر این عید ذوالفقار ملک
بچنین رسم تا جهان باشد مقتدا باد روزگار ملک

(۱) کلیله و دمنه - این بیت گنجائیده شده در متن کلیله و دمنه چاپ تبریز (۱۳۰۵) صفحه ۱۹۹

(۲) کذافی نسخه م ب نسخه ۲ شست ؟ نسخه ۳ - خواست نسخه ۵ - ست ؟

(۳) نسخه م ب - لشگری سوخت آتش افروخت

(۴) کذافی نسخه الخامسة نسخه ۲ - عث ؟ نسخه ۳ - غب

(۵) نسخه م ب - گرد افغانیان بر غبت و حرص

بار و رکشته سال و مه بظفر شاخ شاداب اختیار ملک
دست بر سر گرفته والی ظلم از ره بند و [۱] گیر و دار ملک

﴿ قریب ﴾

(در مدح بورشد رشید رشید محتاج)

بورشد رشید ای جمال ملک	ای ذات تو ذات کمال ملک
ای دولت تو عید و جشن خلق	ای حشمت تو پرو بال ملک
طبع تو نسیم هوای فضل	حلم تو زمین نهال ملک
عدل از تو سپرده طریق شرع	ظلم از تو چشیده دوال ملک
چون نال ز رنج تو کوه خصم	چون کوه ز ناز تو نال ملک
آورده با استاد پیش دل ﴿﴾	درس تو همه قیل و قال ملک
پالوده چو بالونه گام بذل	دست تو همه ملک و مال ملک
با حفظ تو گستاخ نکذرد	نکبای قضا بر عبال ﴿۴﴾ ملک
با امن تو در واخ ﴿۴﴾ تسکیرد	شیر فلک اندر غزال ملک
آفاق بگیرد به فضل ید ﴿﴾	بخت تو به عالی مثال ملک
سیمرخ در آرد بدام امر ﴿﴾	رای تو بر احوال ﴿۴﴾ حال ملک
رامست و جمام است ﴿۵﴾ ملک تا	بر تست جواب و سؤال ملک
گفتی که چو بختی است ملک و هست	پاس تو زمام و عقال ملک
و همی که ضمیرت پیرورد	خواند خردان را خیال ملک

(۱) نسخه ۲ - از دهو بند نسخه ۳ - از دهو بند نسخه م ب - از ده بند و

(۲) نسخه ۳ - جبال نسخه م ب - نهال - نسخه ۱ و ۲ و ۵ - عبال عبال

(ج) عبال

(۳) نسخه ۲ - دژواخ

(۴) نسخه ۲ - اموال نسخه ۳ و م ب - احوال نسخه ۱ و ۵ - احوال

(۵) نسخه ۱ و ۵ - حمام

نعلی که براقیت یفکند	گوید فلک ^(۱) آنرا هلال ملک
صمصام ترا گوشتی ^(۲) دهد	بازوی تو روز قتال ملک
تأدیب ترا تقویت کند	انگشت تو بر گوشمال ملک
آزرده ز جور جهان ستد	داد تو ز چنگ مجال ملک
الففده بدندان ملک داد ^(۳)	عون تو بنوک خلال ملک
تکلیف تو خانان ملک را ^(۴)	آورده بصف نعال ملک
تخوف تو رایان هند را	افکنده بحد جبال ملک
تا پست نگردد بنای چرخ	تا تمک نباشد مجال ملک
ایام تسو در امر و نهی باد	چون روز و شب و ماه و سال ملک
یا زنده چو تاب سنان شمع	سازنده چو آب زلال ملک
در جام تو جوش حرام رز	باطبع تو سحر حلال ملک ^(۵)

❦ خفیف ❦

(در مدح خواجه منصور - سعید احمد ؟)

آمد از حوت بر نهاده قتل	پیشوای ستارگان به حمل
پر لطایف نموده عرض هوا	در ظرایف گرفته طول جیل
کرده بر آب و باد و خاک طبع	آتش او هزار گونه عمل

(۱) نسخه ۱ و ۲ - ملک

(۲) نسخه م و ۵ - پشتی

(۳) نسخه ۱ - دهر نسخه ۲ - قهر نسخه ۳ و م ب ملک

(۴) نسخه ۵ - ترك را و درست بنظر می آید

(۵) بور شد رشید مسعود سعد سلمان گوید پسر محتاج ای من شده محتاج
بتو از پی آنکه همه خلق بتو محتاج است مردی کن برسان خدمت من چون
برسی بزرگی که کفش بحر عطا امواج است عمده مملکت قاهره بورشد و شنید
خاس شاهی که فروزنده تخت و تاج است
و در خاتمه گوید

پسر محتاج آورد بدین قافیه ام حمل انصافش هم بر پسر محتاج است
چاپ ۱۲۹۶ ص ۲۱

روز و شب را بمسطر انصاف	استوا داده چون خط جدول
زود بینی کنون زاشهب روز	ادهم باب شب شده ارجیل
نافه های تبت گشاده صبا	روضة های بهشت زاده طلل
باقلی ها شکوفه آورده	راست چون چشم اعور واحول
لاله و گل کفیده روی بروی	چون سما کین رامح و اعزل
راغ ها را کمال نعمت حق	بسته در سبزه دامن منهل
باغها را جمال حضرت شاه	کرده بر گوهر آستین امل
صاحب کافی آسمان علوم	خواجه منصور آفتاب دول
آنکه بی حکم ^(۱) او عطیت عفو	عالمی بود ضایع و مهمل
از وقارش بصد هزاران رنج	نکشد کوه قاف یک خردل
ذات عقل است عرض او بحساب	گر مفصل کنیش یا مجمل
مسند سامی رسالت را	آینی شد کفایتش منزل
نزند ملک در سیاست گام	تا نیاید ز رای او مدخل
پر کند نعمتش دهان نیاز	بگسلد هیش میسان اجل
کلك و همش گشاده راز قضا	لوح فهمش گرفته علم ازل
ای سپرده بخاصیت مه و سال	قدم همت تو فرق زحل
بوسعت هستی کف تو کند	مشکل نیستی به گیتی حل
هم ترا دارد از تو چرخ مثال	هم ترا دارد از تو دهر بدل
هر که را تاختن دهد جودت	بدر گیرد بجای بدره بغل
آن زمینی است ساحت در تو	که نیارد بر او سپهر خلیل
وان زبانه است برق کینه تو	که از او عاجز است آب حیل
تا بر آید ز شاخ غیب همی	کلی صنع خدای عز وجل
هوش تو سوی زطل باد و قدح	گوش تو سوی مدح باد و غزل
نیکخواهت چشیده عز امید	بدسکالت کشیده رنج وجل

ه هزج مقصوره: نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ف و ه

(در مدح خواجه ابوسعید بابو)

فلک در سایه پر حواصل	زمین را بر طوطی کرد حاصل
هوا بر سیرت ضحاک ظالم	گزید آئین نوشروان عادل
خزان را با بهار از لعب شطرنج	بوجه سپه (۱) شد نوبت محامل (۲)
ز نرگس مانده باغ و جوی (۳) مفلس	ز لاله گشته کوه و دشت حامل
شب سور است پنداری جهان را	که بر کردند از ایوانش مشاعل (۴)
اگر سوسن نشد بر باغ عاشق	چه مانده است اندر او پایش فرو گل (۵)
گل از پیروزه گوئی شکل دستی است	گرفته جام لعل اندر انامل
من و صحرا که شد صحرا بمعنی	چو صحن مجلس عین افاضل
عمید ممانعت ابوسعید بابو	که باب هیتش بابی است مشکل
کرا دانی بحضرت پیش خسرو	چو او فرزانه مقبول مقبل (۶)
مقدم عقل و در جمع او آخر	مؤخر عهد و با علم اوایل
ز جودش گر عروزی بحر سازد	از او ناقص نماید بحر شامل
جز اندر غایت انعام و اکرام	دراو لالم چه داند گفت عامل (۷)
چو ابر هاطل اندر حق شوره	بیند (۸) عقلت اندر حق غافل (۹)

(۱) نسخه م ب - لهو

(۲) نسخه ۳ و م ب - محافل

(۳) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ - کودجوی نسخه ۳ و م ب و م ف - کردجوی

(۴) کذافی نسخه ۱ و ۳ نسخه ۵ و نسخه ۲ - که بر کردند از ایوانش مشاعل

نسخه م ب - که بر کردند از انوارش مشاعل م ف - که بر کردند از نورش مشاعل

(۵) نسخه م ب و م ف - چرا ماند اندر او پایش فرو گل نسخه ۲ و ۳ - فرا گل

(۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ - دولام چه داند گفت عادل نسخه ۳ - در

اولام چه داند گفت قابل نسخه م ب - در اولام چه داند گفت عادل

(۷) نسخه ۵ - بیند

(۸) نسخه ۱ و م ب - عاقل (عاقل غافل) ؛ نسخه ۳ و ۵ - غافل غافل نسخه

۲ - عاقل

کزاو ^(۱) مسؤل گردد طمع ^(۲) سائل	بر آرد بیخ طمع از خاک آدم
کزاو نهر جستی برقی است هایل	چه شخص است آن براق خواجه یارب
بتک زو کاغ کرده باد عاجل ^(۳)	بتن زو کوس ^۴ خورده کوه ساکن
نه مسکن دانی او را و نه منزل	گد رفتن چو خضر از کل عالم
نه خارج یابی او را و نه داخل	که کشتن چو مور از خط ناورد
که شد زین براقش را حمایل	وزان ورق دگر هیات هیات
چو عقل آرام او در مغز عاقل	چو دل میدان او در صدر قالب
قصاد طبع او ا طبع قایل	حصار روح او را روح کاره ^(۵)
کشیده بر اماها خط باطل	گشاده در اجل ها راه حیوان
زبار طبع او چون حام کامل ^(۶)	جهان تیز روز و کنده بر پای
برین ترتیب و رتبت صدر سایل	بنام او ^(۷) بوالفرج را
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل	همیشه تابود تقطیع ابن وزن
چنین باعید اضحی کشته همدل	هزاران نوبت نوروز بیناد ب
سلامت پاسهانش در مراحل	سعادت پیشکارش در مساکن

(۱) کذافی نسخه ۱ و ۳ و م ب نسخه ۲ و ۵ - کرو - کزاو

(۲) کذافی نسخه ۱ و م ب نسخه ۲ و ۳ و ۵ - طبع

(۳) کذافی نسخه ۱ و م ب و ۵ نسخه ۲ و ۳ - کوب

(۴) نسخه ۱ - بتک زو داغ کرده باد عاجل نسخه ۲ - بتک زو داغ کرده باد عاجل نسخه ۳ - بتک زو خاک خورده باد عاجل نسخه م ب - اول ازین قرار نوشته بود بتک زو کاغ خورده باد عاجل پس تصحیح شد بتک زو خاک خورده باد عاجل نسخه ۵ - بتک زو داغ برده باد عاجل

(۵) کذافی نسخه ۲ و م ب نسخه ۱ - قضا او روح او را روح کاره نسخه ۳ - غذای روح او را روح کاره نسخه ۵ - فضای روح او را روح کاوه

(۶) در نسخه م ب این بیت پس از بیت نوزدهم نوشته شده و شاید مناسب

نر باشد

(۷) نسخه ۱ - بنام او بزم بوالفرج را نسخه م ب - بنام او سربل بوالفرج را

موافق در همه احوال با او جمال صدر دیوان رسایل ^(۱)

* خفیف * نسخہ ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷

(در مدح سلطان ابراهیم)

ای بذات تو ملک گشته جلیل
از بیان تو طبع فضل فره ^{۴۴}
پیش حلم تو آب نرم درشت
دهر باشور هیبت تو جیان
دل تو شرع را بحق ضامن
اعتقاد تو صافی از شبهات
کار حکمت بریدن دعوی
بر تو پوشیده نی صلاح و فساد
بسرو همها شوی بقیاس ^{۴۵}
هرچه سازی زامهات شکفت
آسمانی بکوشش و بخشش
حصن امنت کشیده برج بیرج
نهی تو نهی و شرط او آرام
در کشد مهر تو کلنگ از چرخ
روز حرب تو کز تعحیر وقت
تبغ بینی ز مرد و مرد از تبغ
خاکها چهره سرخ کرده بخون

(۱) از بیت اخیر این قصیده معلوم میشود که خواجه ابوسعید بابو که نیز از ممدوحین مسعود سعد سلمان میباشد رئیس دیوان رسائل یعنی باصطلاح امروز وزیر خارجه آن زمان بود

(۲) نسخہ ۳ - کوہ ما

گوش ارواح سوی طبل رحیل	هوش اجسام سوی جای نزول
از فلک جبرئیل و میکائیل	گر و فر ترا نظاره میکنند
نه بترسی ز حملهای تقیل	نه بتفسی ^(۱) ز لمبهای سبک
گرز یازی بر آهنین اکیل	باره تازی در آتشین میدان
بزنی شاخ بیخهای طویل ^(۲)	بکنی بینخ شاخهای بزرگ
شاهرخهای زفت خورد ازپیل ^(۳)	خسروا بنده از اریکه ظلم
مانده عریان ز موزه تا مندی	گشته گریان ز بنده تا آزاد
بی گنه سنگ یافت در قندی	بی عمل عزل دید بر بالین
گر نجستی ^(۴) براین فقیر معیل	باد اقبال حضرت عالیت
جز به آواز صور اسرافیل	شخص او را حیات نفزودی
برود بر زمانه ها تهلیل	تا که از دیدن شکفتنها
باد ملک تو با نظام عدیل	باد عمر تو بادوام انباز
بد سکالانت یار ویل و عویل	نیکخواهانت جفت شادی و لهو
نوبت سال و ماه گشته رسیل ^(۵)	قازی جشنهای خاص ترا
چون بمجموع مرجع تفصیل	مرجع ملکها بحضرت تو

❖ خفیف ❖ نسخه ۲ وم ب وم ف

(در مدح ثقة الملك طاهر بن علی)

میل کرد آفتاب سوی شمال روز فرسوده را قوی شد حال

(۱) کذافی نسخه ۵ وم ف و ج نسخه ۱ وم ب بیفتی نسخه ۳ - بتفتی نسخه ۲ -

لایقراء است

(۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ وم ب وم ف نسخه ۱ - بزنی شاخ ازدهای طویل

نسخه ۵ - بزنی شاخ ساقهای طویل ج - بزنی ساق شاخهای طویل

(۳) کذافی ۱ و ۲ و ۳ و ۵ نسخه م ب - شاه رخیهای بخت یافت زبیل ج - شاه

رخیهای زفت یافت بیل

(۴) نسخه ۱ و ۵ - بخستی نسخه ۲ و ج - بخستی نسخه ۳ - نخستی نسخه

م ب - به بخشی

(۵) نسخه ۵ - نوبت سال و مه کشید و سیل

خاك در بيخ دوخت بيخ نهال	باد بر شاخ كوفت شاخ درخت
لاله آتشي گرفت از آب زلال	كوه چون آب گشت از آتش ميغ ^(۱)
بارسول سحر جواب و سثوال	سوسن خوش زبان بد بد به گفت
چشم در شيرمان ^(۲) شير آغال	گاوچشم دلير و شوخ گشود ^(۳)
بحق شير بك جهان اطفال ^(۴)	دايه نسنر همي پرسد
در سواد و بياض گيتي خال ^(۵)	ابر بخشنده بين كه پاشيده است ^(۶)
از خروش ^(۸) هزار دستان حال	سرو حيران ^(۷) كه آورد است
جوي را ميه ايست مالا مال	بيد را سايه ايست ميلاميل
جام گل جام مسكريست حلال	درج رز درج گوهر يست حرام
رو ره راغ گير و سنبل مال	شو در باغ كوب و بهمن چين
صاحب مكرم عديم مثال	باده خواه و به ياد صاحب نوش
صدر اسلام و قباله اقبال	ثقة الملك طاهر بن علي
نه هبوط آزماييد و نه وبال	آسماني كه جرم كو كب او
نه كسوف اقتضا كند نه زوال	آفتابي كه قرص قالب او
عزم او رد حمله ^(۹) دجال	حزم او سد رخنه با جوج
نزد حلمش سبك ثقال چيال	پيش طبعش گران هوای سبك
شهد رفقش بسر كه ماهي دال ^(۱۰)	باز گرداند از دهاي دژم

- (۱) م ف - كوه در آب رفت ر آتش ميغ
- (۲) كذا في م ف نسخه م ب - كشيد
- (۳) نسخه م ب و م ف - شيريان
- (۴) اين بيت فقط در نسخه م ب پيدا شد
- (۵) نسخه ۲ ابر بخشنده بين كه پوشيده است
- (۶) در سواد بياض گيتي حال
- (۷) نسخه م ب - بستان
- (۸) م ف - سرود
- (۹) نسخه م ب - فتنه
- (۱۰) در نسخه ۲ - اين بيت پس از بيت بيست و هفتم اين طور نوشته شده
باز گرداند از دهاي دژم شهد دفعش بسر كه ماهي دال

ساکن بستر کلال و ^(۱) ملال	بشت و بهلوی شور و فتنه بدوست
حامل طوق و یاره و خلخال	ساعت و ساق دین و دولت از اوست
عافل او را در اتساع مجال ^(۲)	هر زمان بردبار تر بیند ❀
سائل او را در اقتراح سؤال	هر زمان تازه روی تر یابد
حلقه در گوش نیزه ابطال	کلك معروف او بعتف کشد
خاك در چشم حیلۀ محال	رای خندان او بخنده زند
سعی را عیش ^(۳) بر سرین غزال	اثر داغ یوز ^(۴) نگذارد ❀
ای یسار تو مکسب ^(۵) آمال	ای بمین تو مشرق حاجات
زو به تف تشنه ماند آب زلال	بنده در گوشه ایست گز عطشت
کسب او کم بها چو کسب حلال ^(۶)	صید او بی نوا چو صید حرم
روز کردد بشغلی از اشغال	سزد از همت تو گر شب او
تا بمردیست نام رستم زال ❀	تا برادریست نام حاتم طی ❀
همه با خر میت باد وصال	همه با فر خیت باد قران ❀
ماه تو به زمام و سال ز سال	کار تو به زکار و شغل ز شغل
در جنابت ذمیمۀ افضال ❀	در پناهت تیجۀ فضلا ❀
کامش از احتما شکسته چو نال ^(۷)	دامش از امثلا بود چون کوه

(۱) نسخه م ب - کمال

(۲) کذافی نسخه م ب نسخه ۲ - در التیاع محال

(۳) نسخه ۲ - نور ؟

(۴) نسخه ۲ - داعیش ؟

(۵) نسخه ۲ - مکنت

(۶) کذافی نسخه الثانیة نسخه م ب - جلال

(۷) دو بیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد

﴿ هزج مكفوف مقصور ﴾

(در مدح سیف الدولہ محمود)

نسخة او ۲ و ۳ وم ب و ۵ وج وم ف

باغزو خداوند قرین بودند امسال
منسوخ شد از هیبت او قسسه دجال
رایان قوی رای سپردند بدو مال
بفزود بدو دولت و دین حشمت و اجلال
از دودۀ فرعونان^(۳) و ز^(۴) مجمع اضلال^[۵]
از قلعه رودابه و^(۶) از لشکر جیال
زایشان بفلک برج اسد بی عدد اشکال^(۷)
زایشان بزمین اندر بی زلزله زانال
شاخی است که با او نرود حیات مجبال
از عدل تو در پنجه نهان کردن چنگال
وقتی که همی خدندند آجال بر آمال
وز باد هوا باز کنند خاک زمین بال
گر طبل خروشان شود از درۀ طبال
کوه از فزع گرز نو در برز کند یال

فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال
مشهور^(۱) شد از رایت او آیت^(۲) مهدی
شاهان سر افراز نهادند بدو روی
بنمود بدو حکم قضا قدرت و امکان
شاهی است که عزم چشمش دود بر آورد
بحری است که موج سپش گرد برانگیخت
چندان علم شیر بر افراشت که بفزود
چندان گله پیل بیاورد^(۳) که برخواست
پشاهان ملکا رنج تو چون معجز موسی
آموخته زاید بجسته شیر ز مادر^(۴)
روزی که همی گریند اشخاص بر ارواح
بر خاک زمین وصل کند باد هوا پر
گر عقل پریشان شود از جرعه شمشیر
دیو از الم خشت تو برخشت زند سر

- (۱) نسخه ۱ - منشور
(۲) کذا فی نسخه ۲ و م ب و م ف نسخه ۱ و ۳ و ۵ - رایت
(۳) نسخه م ب - ارغوان ؟
(۴) نسخه ۱ و ۳ و ۵ - در مجمع
(۵) نسخه ۱ - اجدال
(۶) نسخه ۱ - داودیه نسخه ۲ - بورانیه نسخه ۳ - دو داندیر نسخه م پ و ۵
- رودابه
(۷) کذا فی نسخین ۱ و م ب نسخه ۱ و ۳ و ۵ و م ف - رایسان بفلک بر چو
اسد بی عدد اشکال
(۸) فقط در نسخه ۳ نسخه ۱ و ۲ و م ب و ۵ و م ف - بر آورد

آنی که ز کردار تو آرد گهر اسناد
گر وهم تو بر خاطر ابدال گذشتی
ور قوت عقل تو بصلصال رسیدی ﴿۱﴾
تا معدن اعدای تو اطلال ندیدند ﴿۲﴾
اندر خطر زخم تو چون نال شود کوه
تا از پس و پیشند کم و بیش و بد و نیک
طبع و دل و طبل و علم و رای تو بیناد
ففتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال

﴿ قریب اُخرب مکشوف ﴾

(در مدح ابو سعید بابو)

ای چود تو اصل نوای عالم	ای طبع تو فصل بهار خرم
ای پشت ضعیفان نسل آدم	ای روی بزرگان آل بابو
بر نام تو عاشق نگین و خانم	در مدح تو عاجز بنان و خامه
امرت بولایت تیجهٔ حیم	حکمت بعدالت عریضهٔ حق
از جاه تو جزوی سپهر اعظم	از قدر تو عضوی مقام اعلا
از کین تو دودی دم جهنم	از مهر تو بوئی نسیم جنت
جز تابعهٔ دلو را مقدم	حام تو ز هم گوشگان نخوانده
جز عاقلهٔ حوت ^(۱) را مسلم	نفس تو ز هم کیتان نکرده
برابر بگرید کمان رستم	چون تیغ زند آفتاب زایت
برقش بخورد خون دیو ضیفم ^(۲)	چون نیزه گذارد شهاب سهمت

(۱) نسخه ۱ و ۲ و ۵ - همت نسخه ۳ و م ب و م ف و ج - خاطر

(۲) نسخه ۲ و ۳ و م ب - قوس

(۳) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ لایقراء است نسخه ۳ - برقش بخورد همچو دیو

ضیفم نسخه م ب برقش بخورد همچو دیو و ضیفم نسخه ۵ - برقش بخورد چون دیو ضیفم

کرباس ^(۱) ترا رفیق تو ندارد	در سد تو یا جوج وار بر کم ^(۲)
کوهی ببرد سیل او به يك تك	بحری بکشد تیغ او به يك دم
بر شخ چو تك آورد بر سر شخ	در یم چو گذر کرد بر لب یم
باشند پلنگان ولیکن از طبع	مانند نهنگان ولیکن او هم ^(۳)
گفتی که زباس تو بود خواهد	هنگام نزول مسیح مریم ﷺ
	تا روی زمین سلم ^(۴) ﷺ
زاد است جهان از جهان فضلت	چون حرف روی ^(۵) از حروف معجم
رسنه است بهار از بهار عدل	چون شاخ فزونی ز شاخ جوجم ^(۶)
کشتی که بعون تو گشت کشته	او را نکند باد ^(۷) قبله بی نم
قفای ^(۸) که بسعی تو شد گشاده	در وی نشود هیچ پره محکم
تا سال و مه آورد گاه گیتی	بر نقش پی اشهب است و ادهم
عیش تو هنی باد و بخت خندان	نفس تو قوی باد و روح بی غم
در حکم تو آینده و شونده	نوروز بزرگ و بهار خرم

- (۱) نسخه ۳ و م ب - کرباس نسخه ۵ - کرباس
 (۲) نسخه ۱ - پر کم نسخه ۲ - سر کم
 (۳) کدافی نسخه الأولى نسخه ۲ - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان
 ولیکن اشم نسخه ۳ - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن از هم نسخه
 ۵ - باشند پلنگان ولیکن از طبع مانند نهنگان ولیکن از هم م ف - مانند پلنگان
 ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن اشم
 (۴) نسخه ۱ - تا لوح فلك میلهای فتنه تا روی زمین بیار های سلم نسخه ۳ -
 با لوح فلك میلهای قید با روی زمین پایهای سلم نسخه م ب تا اوج فلك میلهای فتنه
 تا رری زمین ساز های سلم نسخه ۵ - با لوح فلك میلهای فتنه تا روی زمین تار
 های سلم
 (۵) کدافی م ب و م ف نسخه ۱ - حرف برونی نسخه ۳ - حرف درون نسخه
 ۵ - حرف جهان
 (۶) نسخه ۱ - چو جم نسخه ۳ - چو جم نسخه م ب - جوجم نسخه ۵ -
 چون خم و جوجم شاخی است از درخت که میوه و گل بار آورد
 (۷) نسخه م ب - ابر
 (۸) نسخه ۱ - قفای (! ؟) نسخه م ب فضلی (؟)

* قریب * نسخہ ۱ و ۲ و ۳ و م و ہ و م

(در مدح عبد الحمید احمد عبد الصمد)

ییار ای پسر ای ساقی کرام
 از آن لعل که زردی برد ز روی
 نه پای مهرش ^(۱) سوده از رکاب
 ز گرمیش همه ساز عیش گرم
 از او بوده بهر کس طرب رسول
 بطبع اندر چون طبع سازگار
 خرد نعمت صاحب شناختیش
 عمید ملک آنکس که چشم ملک ^(۲)
 بزرگی که گهر شد بدو بزرگ
 کفایت که دراو ماه دید داد ^(۳)

- (۱) کذافی نسخه م ب نسخه ۱ - نه پای جوهرش ؟ نسخه ۲ - نه پای سرش ؟
نسخه ۳ - ندارد نسخه ۵ - نه پای قهرش
(۲) کذافی نسخه ۵ و م ف نسخه ۱ عز گرمیش همه ساله عیش گرم ز خامیش
همه کاره عقل خام نسخه ۲ - ز گرمیش همه ساله عیش گرم ز خامیش همه کار
عقل خام نسخه ۳ - ز گرمیش بر حال عیش گرم ز خامیش همه کار عقل خام نسخه
م ب - ز گرمیش همه سال عیش گرم ز خامیش همه کار عقل خام
(۳) کذافی ۵ نسخه ۱ - برده برده نسخه ۲ - وزوداده نسخه ۳ - بدو برده
نسخه م ب - وزو برده
(۴) کذافی ۳ و ۵ نسخه ۱ - عمید ملک آنکس که ... نسخه ۲ - عمید
الملك ان کس که چشم فلك نسخه م ب - عمید الملك
(۵) کذافی ۳ و م ب نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - کفایت که مایه در او دید
داد نسخه ۵ - کفایت که ازو پایه دید داد
(۶) نسخه ۱ ندارد نسخه ۲ - بهشیاری ازو کار ها بنظام نسخه ۳ - بهشیاری
شغلای نظام نسخه م ب بهشیاری کار ها نظام بهشیاری کار های انتظام ؟ بهشیاری
او کار ها نظام ؟ نسخه ۵ - بیاری او بکار ها نظام زهشیاری او کار های
(شغلای) نظام

رسالت که بدو طفل ^(۱)	ز یسرداری او حد احتلام
اجل چون بکشد تیغ کارزار ^(۲)	حسودش بود آن تیغ را نیام
اصل گر نهید بار آرزو	پسر باشد عبد الحمید نام
اگر مال کفش را نه دشمن است	چرا زو بتلف خواهد انتقام
طمع زایر او را زجود او ^(۳)	بشخص اندر زرین کند عظام
ایا گشته مخالف ترا مطیع	و یا داده زمانه ترا زمام
چه گویم که بدریای مدح تو	همی غرقه شود کشتی ^(۴) کلام
ز همتای تو در شاهراه دهر	شد آمد نگشته است والسلام ^(۵)
همی تا نبود یاد کند رو	همی تا نشود خاك تیز گام
ز نعمت تو بادا مهین رسول	ز دولت بشو بادا بهین پیام
تواز بخت رسیده بکام خویش	رهی نیز رسیده ز تو بکام

بمجهت مقصود بم نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

(در مدح علاء الدوله ابوسعید سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم بن)

(سلطان مسعود بن محمود بن سبکتکین غزنوی)

نظام گیرد کار هوا بدین هنگام بم که دل ز شیر ستاند بدود و پیکر وام^(۱)

(۱) نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - رسالت که بدو طفل مایه یافت نسخه ۳ - رسالت که بدو طفل مامد مافت نسخه م ب - رسالت که بدو طفل مایه داد نسخه ۵ - اصالت که بطفل اید بیافت ؟

(۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ و م ب نسخه ۱ - تیغ بر افتاب

(۳) کذافی ۲ نسخه ۱ - طمع زاید او را زجود ادمی ؟ نسخه ۳ - طمع رابر ادرا جود او نسخه م ب طمع زاید او را زجود او نسخه ۵ - طمع زاید ازجود او همی (۴) نسخه او ۳ - همی غرقه شود آیت ...

(۵) کذافی ۳ نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - شد آمد انگشت والسلام نسخه م ب - شد آمد بکش آستین والسلام نسخه ۵ - نیامد بکس آسیب والسلام

(۶) نسخه ۱ - که دل ز شیر ستاند بدود و پیکر نام نسخه ۲ - که دل ز شیر ستاند برور پیکر وام نسخه ۳ - که دل ز شیر ستاند برود و پیکر وام نسخه م ب - که دل ز شیر ستاند بدین دو پیکر نام پس تصحیح شده که دل ز شیر ستاند برود و پیکر نام نسخه ۵ - که دل ز شیر ستاند برود و پیکر نام ج - که دل ز شیر ستاند مرو و پیکر وام

جهان اگر چه حرون است ینی اورا رام
فرو کشد طرب از طره جای عیش لگام
ز حرص باده ببرد لب و بخارد کام^(۳)
زبان طوطی شیرین کنند ادای کلام
عرق به بوی گلابی همی چکد ز مسام^(۴)
همی گذارد لعل و همی طرازد جام
همی فشاند دست و همی گذارد گام
ز بس که بر وی ریزند جرعه های مدام
گشاده یابد خاص و برهنه بیند عام
که روز او نه تمام است و راز او نه تمام^(۵)
که هم بطبع غلام است و هم بطوع غلام
سنای ملت مسعود پشت عهد انام
ظفر بدیده کشد پشت موصب اسلام
همای چرخش گسترده سایه بر ایام

سپهر اگر چه درشت است یابی او را نرم
برون کند خرد از خرده گاه^(۱) لهو شکیل
ز عشق یار ببخشد^(۲) کش و پیچد دل
دهان قمری موزون نهد عیار نفس
غذا بطمع غسل میرسد همی به گلو
بخار و جمره در انگور ولاله در گوئی^(۵)
درخت سرو ز باد شمال بنداری
مگر مدام درین فصل خاك مست بود^(۶)
از آن چو مستان راز دلش قلیل و کثیر
خزان عصر عدیل خزان جانور است^(۷)
بهار سال غلام بهار جشن ملك
علای دولت بوسعد روی لشکر حق
خدایگانی شاهنشهی که رایت او
فروغ تاجش پرورده نور در انجم

- (۱) نسخه ۱ و ۵ - خورد گاه نسخه ۳ - خرو لهو نسخه ۲ و ۴ ب - حرده گاه
(۲) نسخه ۱ - نه چنید . . . نه پیچد (۱)
(۳) نسخه ۳ - ز حرص باده بخارد لب و ببرد کام
(۴) نسخه ۲ - غذا بطمع مذاق غسل رسد بگلو عرق بیوی گلاب عرق چکد ز مسام
نسخه ۳ - غذا بطمع لعاب غسل رسد بگلو عرق بیوی گلاب و عرق چکد ز مسام نسخه ۴ ب -
غذا بطمع لعاب غسل رسد بگلو عرق بیوی گلاب عرق چکد ز مسام
(۵) نسخه ۱ - بخار و جمره در انگور نسخه ۲ - بخار جمره بانگور نسخه ۳ -
بخار و جمره بانگور نسخه ۴ ب - بخار جمره بانگور نسخه ۵ - ندارد ج - بخار و
جمره بانگور
(۶) مگر را بر درین فصل خاك مست بود
(۷) کنایه ۲ و ۳ و ۴ ب نسخه ۱ و ۵ - خزان عصر خزان عدیل جانور است
(۸) کنایه نسخه ۱ نسخه ۳ و نسخه ۴ ب که روز این نه تمام است و روز آن نه تمام
نسخه ۲ - که روز آن نه تمام است و روز به تمام (۹) نسخه ۵ - که روز او به تمام است و روز
او به تمام (۹)

برزم و بزم قضا کوشش و قدر بخشش
 پیاپی همت او آسمان سپرده رصا
 نشسته امنش^(۱) در مدخل صباح و مسا
 براق آخر او را طریق کاهکشان
 شهاب ترکش او را زگره قالب دیو
 اگر بچرخ برآز چرخ او نمونه برند
 پیش بخاید شاخ دو شاخه بر ناهید
 زرشک او بخمد^(۲) پشت صاحب خرچنگ
 منجمان که بشکل هلال کردارش
 گمان برند که اعجاز شاه پیکر ماه
 بر آن میان که بر انصار برزند انصار
 خطیب فتنه بخلفی همی دهد پاسخ
 شراب حسرت دنیا همی چشند افواه^(۳)
 شود ز دهشت پونده هوا مقعد
 چنان رباید رمحش ز پشت گور^(۴) پلنگ
 زهی سیاست تو عقد شرک را قساح
 تو آن مطاع نفس داوری که درگینی

بمزم و حزم هوا جنبش و زمین آرام
 بدست طاعت او آفتاب داده زمام
 گذشته امرش بر مخرج ضیاء و ظلام
 به اوس و لایه دهد کوکب دوال و ستام
 بخون و مغز کند سیر در عروق و عظام
 نموده ناطح انوار گردد و اجرام
 زهش بمالد گوش دو گوشه بر بهرام
 ز سهم او برمد هوش را کب ضرغام
 ننگه کنند ندانند کاین هلال کدام
 دو مغزه کرد بایماء پیکر صمصام
 در آن میان که باعلام در جهند اعلام
 رسول جنگ^(۵) بتجمعی همی برد پیغام
 وبال رجعت عقبی همی کشند اقدام^(۶)
 شود ز هیبت گوینده صدا تمام
 که شاهباز رباید ز روی آب نجام^(۷)
 زهی ریاست تو عقد شرع را نظام
 بامر و نهی تو مقصور شد حلال و حرام

- (۱) نسخه ۱ - امرش
 (۲) نسخه ۱ و ۵ بهجد
 (۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - مرك
 (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب - ارواح
 (۵) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب اجسام
 (۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب - زیشت کوه
 (۷) نسخه ۱ - چنانکه باد رباید ز روی آب لجام نسخه ۲ - که شاه باز
 رباید ز روی آب سمم نسخه ۳ - که شاه باز رباید ز روی آب لجام نسخه م
 چنانکه باد رباید ز روی آب لجام نسخه ۵ - چنانکه باد رباید ز روی آب لجام

بعمون عقل تو سهم هنر بیاراید ❀
 بصیت عدل تو صیاد وحش رمی آرد^(۱)
 همیشه تا نبود یاری جو یاری بخت
 ز بختیاری بر تارک سپهر نشین ❀
 عریض ملک تو را ملک روزگار^(۲)
 نن توانگر و درویش بی تکلف لام
 سروی آهوی نخجیر بی وسیت دام
 همیشه تا نبود راندنی جو راندن کام
 ز کامکاری بر دیده زمانه خرام ❀
 طویل تیغ ترا تیغ آفتاب نیام

❀ هزج مقصور ❀

بگردون نور اختر میفرستم
 بفردوس برین سرو و صنوبر
 ییزم حور کانه جوارح ساقی است
 بخوزستان ز نادانی و شوخی
 چه میگویم خلاب پار گینی است
 غلط گفتم ز ذره کمتر است این
 سوی یاقوت و لعل از ریش گاوی
 چو موسی طالب خضرم و گر نه
 ازین قلب تبهره درهمی چند
 نه بی شرمی است گر نه ذره خاک
 نه خود را می نهم خوارانه خاری
 فراهم کرده را مفلسانه^(۳)
 بدریا در و عنبر میفرستم
 بر طویی بنوبر میفرستم ❀
 بتحفه شاخ عنبر^(۴) میفرستم
 متاع قند و شکر میفرستم
 که سوی آب کوثر میفرستم
 که زی خورشید انور میفرستم
 فروغ مهره خرم میفرستم
 چرا قطره به اخضر میفرستم
 بسوی درهمی زر^(۵) میفرستم
 چرا زی مشک از فر میفرستم^(۶)
 چرا زی وود احمر میفرستم
 بر طبع توانگر میفرستم

(۱) کذافی نسخه ۵ - نسخه ۱ - بنشاندودا؟ نسخه ۲ - میساید نسخه ۴ م - بسیار

(۲) نسخه ۱ - به تیغ نسخه ۲ - ربیع نسخه ۳ - وسیع نسخه ۴ م - وسیع نسخه ۵ - تبیع

(۳) کذافی ۳ نسخه ۲ و م ب عنبر

(۴) م ب - بسوی درهم و زر

(۵) نسخه ۲ - زیبی آبیست که ز شعله چند جراحی مشک اذفر میفرستم

نسخه ۴ م ب - زیبی آبیست که ز شعله چند چو آزی مشک اذفر میفرستم

(۶) نسخه ۴ م ب - فراهم کرده دو مفلسانه نسخه ۲ - فراهم کرده دو مفلسانه

نسخه ۳ - فراهم کرده دو مفلسانه

هنرمندا به تحفه پیش خدمت	سخنهای مبتدئ میفرستم
هزاران کاروان شوق هر دم	بیای پی همچو شکر میفرستم
اگر بادی برد در صحبت او ^(۱)	دو صد آه معبر میفرستم ^(۲)
سخن نژدت فرستادم بهر حال	قران هم زی پیمبر میفرستم ^(۳)
عروس نظم باری بکر بودی	که نزد چون توشوهر میفرستم
بچونین حضرتی چونین سخنها	اگر چه نیست در خور میفرستم
جو نظمی نیست شایسته تو	سخن زین روی ابر میفرستم

پیر متقارب ❦ نسخه ۲ و ۳ و م

(در جواب نظم نجم دین نامی گفته)

گلی سوی خالد برین میفرستم	شبه پیش در ثمین میفرستم
یکی نقش کز ازبی زیب و زینت	به تحفه بر محور عین میفرستم
کلامی ر کیک از پی استفادت	به دیه بروح الامین میفرستم
همانا کم است این بصدره ز ذره	که زی آفتاب مبین میفرستم
ندارد خطر در بر آب حیوان	خلابی که از بار گین میفرستم
فروغی مزور سراسر کثافت	نبویر بچرخ برین میفرستم
یکی شعله کان هیچ بر تو ندارد	بر حضرت نجم دین میفرستم
هنر پرور این زبی خرد گوی دان	که زی خرده دان مبین میفرستم
بملك سخن در تو جمشید و آنکه	منت از سفالی نکین میفرستم
دریغ از گزین بودی این نظم زیرا	که نزدیک طبع گزین میفرستم
هزار آفرین تحفه هر صبح و شامی	بدان طبع سحر آفرین میفرستم
نباشد مرا در خور تو جوابی	بیجای جواب آفرین میفرستم

(۱) کذافی ۲ و م ب نسخه ۳ - اگر بادی وزد در صحبت او

(۲) کذافی ۲ و م ب نسخه ۳ - رو صد ره معبر میفرستم

(۳) نسخه ۳ - فراهم زین پیمبر میفرستم ؟

* مجتہد مقصود * نسخۃ ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸

(در مدح سلطان ابراهیم)

ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم
بطالعی که نولا کند بدو تقویم
قدر بحشمت او کرده کار شرک سقیم
شهاب صولت او خسته جان دیو رحیم
بسون رایش پتیار های دهر سلیم
کنون بچنبد مسمار ملک های قدیم
نه ~~نحوه~~ باشد با حلم او بوعده لثیم
امید رایان یابی نهاده پشت به بیم
چنانکه نوک قلم در شتاب حلقه میم
چنانکه جادوی جادوان عصای کلیم
پشیزه یابد بر شبه پشت ماهی شیم (۴)
عدوی دولت و دین را میان زند بدو نیم
که باد زخم دهد زو بخاک رنگ ادیم
به باد ماند و کس باد را ندیده جسم (۶)
بروز جرب گرانمایه (۷) ترز خشم حلیم

سپهر دولت و دین آفتاب هفت اقلیم
شیدرایت منصور سنوی لوهاور (۱)
قضا ز هیئت او دیده حال شرع قوی
غبار لشکر او بسته راه باد بزان
بروز عدالتش میزانهای ظلم سبک
کنون بجوشد خون خزانهای (۲) مسن (۳)
نه بحر گردد با عزم او بعبره عبیر
نشاط شاهان بینی نهاده روی بغم
سپه کند بگشاد خدنگ دیده روز
فرو خورد حشرات زمانه نیزه او
ز نعل خشکش روی زمین گه ناورد
خیال تیغ وی اندر میان پشت پدر (۴)
نمود باله از آن آب رنگ آتش فعل
به برق ماند و کس برق را ندیده سکون
بگاه صلح سبکروح تر ز حلم شجاع

- (۱) کذافی نسخه ۳ و م ب و ۵ و ج نسخه ۱ و ۲ و م ف - کشید رایت منصور جانب لاهور
- (۲) نسخه ۲ و ۳ - خزینهای
- (۳) نسخه ۱ و م ب - کهن
- (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب و م ف و ج - پراز پشیره شود همجو پشت ماهی سیم
- (۵) خیال قیغ تواند در میان صلب پدر شمس قیس ص ۳۳۶
- (۶) این بیت نقطه در نسخه م ب و م ف بود و باید پس از بیت یازدهم نوشته شود
- (۷) کذافی نسخه ۱ و م ف و ج نسخه ۴ و م ب و ۵ - گران سنایه [؟]
- نسخه ۳ گران بارتیر

روى بازار ملك هفت اقايم
شهرىارى كه طول وعرض فلك
كوه باحم^(۳) او بمايه سبك
دولتش را مزاج هاى قوى
نه بحلم اندرش سئوال درشت
دش^(۴) سلطاننش فلك عاجز
بشت حق بوالمظفر ابراهيم
همتش را نيامد است جسيم
بحر با عزم او بعبره سليم
نصرتش را جهاد هاى عظيم
نه بعلم اندرش جواب سقيم
بر معرفتش زمانه لثيم^(۵)

- (۱) کذا فی نسخه ۳ نسخه ۱- سقیم نسخه ۲- یتیم نسخه م- ثیم نسخه ۵- سطیم
(۲) نسخه ۱- وگر کبیره بیالاید از بنفشه چه عجب بای کبیره بیالاید از عذاب الیم
[۳] نسخه ۲- وگر کبیره بیالاید از نفس چه عجب بای نعیم بیالاید از عذاب الیم
نسخه ۳- وگر کبیره بیالاید از نقش چه عجب بای کبیره بیالاید از عذاب الیم
نسخه م- وگر کبیره بیالاید از نفس چه عجب بای کبیره بیالاید از عذاب الیم
نسخه ۵- وگر کبیره بیالاید از نقش چه عجب بای کبیره بیالاید از عذاب الیم
(۳) نسخه ۲۰ و م- حزم
(۴) نسخه ۵- بر
(۵) نسخه ۲ و م- و ج و لباب بیش سلطاناش آسمان عاجز بر معروفش آفتاب لثیم

مهر او منهل شراب ظهور	سکین او حفره عذاب الیم
مفلسان را بمالش* اندر قسم	ظالمان را بعدلش اندر یم
گر زجودش مظاهرت یابد ^(۱)	زاله زرین زند هوای عقیم
ور ز تیغش مزاحمت ینسد	چون دویسکر اسد شود بدو نیم
در شکارش که شیر بسته اوست	خاک رخ در کشد برنگ ادیم
در خطابش که رفیق مذهب اوست	در پاسخ زند عظام رمیم
چرخ او در جگر شهاب نشانند	هر که را دید جنس دیو رجیم
رای او عاطفت بکار آورد	هر کجا دید شکل ^(۲) در ینیم
کیست امروز در جهان به از او	از ملوک جهان حدیث و قدیم
عدد لشکرش که دانسته است	بحقیقت مگر خدای علیم
جنبشی حکم ^(۳) کرده اند امسال	خسرو شرق را بذات کریم
زود ینی زعرض موکب او	عرصه ها تنگ تر ز حلقه میم
روی هامون ز نعل ادهم رخش	پر پشیزه چو پشت ماهی شیم
نیزه در چنگ نیزه دار سپاه	ازدها گشته چون عصای کلیم
کوس شاه از فراز پیل زده	نه چو طبل عدوش زیر گلیم
شاه خرم نشسته باده بدست	کرده مضبوط ملک هفت اقلیم
شعرا خوانده شعرهای قنوج	یافته اسب و جامه و زر و سیم
من رهی نیز باز گشته بکام	دیده اقبال شاه و صرف غریم ^(۴)
نازمین است اصل و فرع بخار ^(۵)	تا هوا راست بر و بال نسیم ^(۶)

- (۱) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۵ و ۳ و ۴ - مصاهرت نسخه م ب - مظاهرت (۱۴) لباب - گر زجودش مطر مدد یابد
- (۲) سلك کذافی لباب
- (۳) نسخه ۱ و ۴ - جنبش عقیق
- (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ و ۲ - ضعف رعیم نسخه ۳ و ۴ - صرف زعیم
- (۵) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ - تا زمین راست اصل و فرع بجای
- (۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ - م ب - هست نسخه ۲ و ۳ و ۴ - تا هواست پرو

مجلس عجم شاه را یارب در طرب دار و در نشاط مقیم
دولت او را قرین و اختر یار نصرت او را معین و بخت ندیم
❖ خفیف ❖ نسخه ۳ و ۲ و م و ۵

[در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم]

موکب جشن خاص شاه عجم	اندر آمد بساحت عالم ❖
چتر میمون ماه پیکر او	سایه گسترده بر بنی آدم ❖
پی آن بر ملک مبارک باد	پیشوای ملوک امام امم ❖
آنکه بر ساحل درش دریا	جز به تکبیر بر نیارد دم
و آنکه از رشک خاتمش ناهید	نام او نقش کرد بر خانم
همش را بحیله گنجد روح	در تن کامل ولایت جم
دولتش را بطبع سازد چرخ	از ملک شیعه از نجوم خدم
پیش او هر کجا نشاط کند	عزم او لشگری بود معظم
گردد او هر کجا فرود آید	حزم او باره شود محکم
نور گیرد ز حرمت قدمش ^(۱)	صحن میدان او چو صحن ارم ^(۲)
خشک دارد حرارت فز عش	خون بدخواه او چو خون بقم
گیرگ با عدل او جزا در خواب	نزدند راه کاروان غنم ❖
در جهد باس او بشیر فلک	اگر اندر شود ^(۳) بشیر عالم
در دم از بهر آن فراز آرد	تا دهد خوش منش بقلب درم
هر نفس چون نفس یفزاید	جود او ذل مال و عز حشم

- (۱) کذافی نسخه البخامسه نسخه ۲ - نور گیرد ز خدمت قدمش نسخه ۳ - نور گیرد ز خدمت جدش ؟ نسخه م ب - نور گیرد ز خدمت خدمش
(۲) کذافی ۳ و م و ۵ نسخه ۲ - حرم
(۳) نسخه ۲ - اگر اندر افتد

از بر عرض خوان همت ^(۱) او	بر فکند است ^(۲) خویشتن بشکم ^(۳)
ملک بر عرض ملک پرور او	وقف کرد است خویشتن بستم ^(۴)
تا ز اصل است بار نامه فرع ^(۵)	تا بلوح است باز گشت قسَم
دولتش خویش باد و بخت قرین	نعمتش بیش باد و حاسد کم
عقل و هوشش همه بتاج و بخت	چشم و گوشش همه بزیر و بهیم
اختر او چو نام او مسعود	مجلس او چو طبع او خرم

❖ خفیف ❖ نسخه ۲ و م و ه

(در مدح بو حایم شیبانی ؟)

ای قوی رای کدخدای عجم	ای بگوهر گزیده تا آدم
چرخ عدل تو را هزار بهشت	صحن امن تو را هزار آدم
شخص با همت تو شخص خیال	شیر با هیبت تو شیر علم
دولت را زمانه زیر نگین	همت را سپهر زیر قدم
داده جود تو سازهای وجود	دیده علم تو رازهای عدم
وصل مهر تو جفت وصل شهاب	فصل کین تو یار فصل هرم
نام کردار بخت تو پیروز	طبع مانتد وقت تو خرم
بر ودیعت حمایت تو وثیق	در شریعت کفایت تو حکم
قلمت حله باف خلد نعیم	سخنت نقشبند نقش نعم ❖
آسمانی محول احوال ❖	آفتابی معول عالم ❖
حمل حزم تو بر نگیرد کوه	سیل عزم تو بر تسابد یسم

(۱) نسخه ۳ - خوان نعمت

(۲) نسخه ۵ - بر فکند اسب

(۳) نسخه م ب - بستم

(۴) نسخه م ب - بستم

(۵) م ب تا ز اصل است جمله مایه فرع

بر کئی آزه را بنذل شکم	خمدھی حرص را بصلت ^(۱) پشت
بچکانی بوهم از آتش نسیم	بدمانی ^(۲) بسهم ^(۳) از آهن خوی
در سه انگشت نوشده بر کم ^(۴)	آنکه انگشت کالبد عقد است
آب چر آب سان آتش دم	ابر مهر ابر باد برق گرای
نشود فعل او ^(۵) ندیم ندیم	کاملی ^(۶) عقل پیشه که ز عقل
نکند پایه ^(۷) در عطف حکم	جادوی مهر پایه که چو مهر ^(۸)
چشم دانش ^(۹) ضریر ^(۱۰) گوش اصم	چشم رایش بصیر و گوش سمیع
منهی و مشرف هزینه جم ^(۱۱)	معطی و منصف خزانه حق
ای ترا زهد وارث ادهم	ای ترا حکم نایب داور
چند يك ^(۱۲)	بنده از بو حلیم شیبانی
که بدینسان برهنه شد چو قام	که از اینسان سیاه شد چو دوات
آب گردی چنین قعیر و دزم	موج خیزی چنین مهیب و درشت

- (۱) ببخشش شمس قیس ۳۵۳
 (۲) نسخه ۲ - بردائی [؟] نسخه م ب بدوانی و تصحیح شده بدمانی
 (۳) نسخه ۵ - بدوالی بصحن [؟]
 (۴) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب - زانچه انگشت کالبد عقد است در سر انگشت تو شده برهم نسخه ۵ - آنچه انگشت کالبد عقدی است در سه انگشت نوشده بل کم
 (۵) نسخه ۲ - کامل
 (۶) نسخه م ب - نشود فعل او نسخه ۵ - نشود فعل در
 (۷) نسخه م ب - زمهر
 (۸) نسخه ۲ - پایه
 (۹) نسخه م ب - چشم خصمش
 (۱۰) نسخه ۵ خدیر
 (۱۱) نسخه ۲ - منهی و مشرف هر سنه جم نسخه م ب - منهی و مشرف
 نتیجه جم نسخه ۵ منهی و مشرف خزینه جم
 (۱۲) نسخه ۲ - بنده از بنده حلیم سبانی ؟ چند يك روز دستم ؟ ! نسخه م ب بنده از بو حلیم شیبانی چند يك بود روز دار دستم ؟ نسخه ۵ - بنده از تو حلیم شیبانی چند يك بود رز داد و ستم

چکند بنده بچنگ در که زند
تا سزود است حاجت موسی
چون توئی شاخ و بار فضل و کرم
تا نکوهیده است حاجت بلغم ؟
مؤ کبت با سپاه باد و خشم
عیش در عیش باد و غم در غم
بروان از تو شاد فخر عرب
بزبان با تو خوب شاه عجم

❦ معجزات مقصود ❦ نسخه ۱ و ۲ و م و ه

زهی بزرگ عطاراد سرفراز همای^(۱)
تو آن جوادی کز حرص جود معروف
ز شاخ بر تو سایل دو مغزه افتاند
امل ز دریا پرسید چون خیال تو دید
همیشه بادی^(۲) در کامها رسیده دلت
چنانکه از تو جهانی رسیده اند بکام

❦ خفایف ❦ نسخه م و ه

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

حضرتی شد بزرگ چون غزنین
پشت مسعودیان ملک مسعود
لاهور از قدوم شاه زمین
روی بازار آل ناصر دین
تاجور خسروی که رشک برد
آنکه ماهی است روشن اندر صدر
بش از در^(۳) تاج او بروین
وانکه شیری است شرزه اندر زین

❦ زمستان ❦ نسخه م و ه

خسروا گیتی بعدل آباد کن
وز فراموشان عالم یاد کن

- (۱) کذافی ۵ نسخه ۱ و ۲ و م ب - زهی بزرگ عطاواو زهی بزرگ عطار او
- (۲) کذافی ۱ و ۵ زبان بمسام آید بکار چون صمصام نسخه م ب زبان تمام آید بکار چون صمصام
- (۳) کذافی ۲ و م ب نسخه ۱ - که تو کرامی بخشیده یا خدای کرام نسخه ۵ - که تو کدابی و بخشیده خدای کرام
- (۴) نسخه م ب - یادا نسخه ۲ مارا
- (۵) نسخه م ب - زر

جام می بر کاخ عدل آباد نوش	خرم می دو کاخ عدل آباد کن
رسم نوشزوان عادل تازه دار	جان نوشزوان عادل شاد کن
خستگان چرخ را فریاد رس	بستگان ظلم را آزاد کن
خلق را آواز عدل و داد ده	دهر را مملو عدل و داد کن ^(۱)

❦ قریب ❦ نسخه ۱ و ۳ و ۵ و ۷ و ۹

(در مدح سلطان علاء الدوله ابوسفد مسعود بن ابراهیم)

شه باز بحضورت رسید هین	یکران مرا بر نهید زین
تا خوی کند از شرم او زمان	چون طی کنم از نعل او زمین
آباد بر این چرخ تیز گرد	از نور سرا پای او عجبین
هم زور چون شیرانش بر کتف	هم موی چون گورانش بر سرین
گر نیزه گذارد شهاب او	دیوی فکند لب او لعین
ور حمله پذیرد سوار او	خسبی بودش پشت او حصین
کرد آخر او هر نفس هزار	بر صورت او خواند آفرین
گر میل بجرمش بحق کند	یعنی عوض گهر باست این
پروانه که در جلوه بیندش	با پیرهن شمع و سمن ^(۲)
لبیک زند سکوید ای فلک	جان بازی من بین و شمع بین
ای بار هوا ای براق جسم	ای قاصد جم و ^(۳) ای رسول چین
یکران من اندر سبق مگر	چین حسدست بست بر چین
کز مسطر ^(۴) او در گذر همی	بر آب نشانی خطوط چین
ایزد نه به از به بیافزید	از رشک جزائی درم چین

(۱) بیت پسین تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۲) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - - - - - ثمین نسخه ۳ - - - - - شمین ؟

(۳) کذافی ۱ و ۳ و ۵ و ۷ و ۹ - - - - - ای قاصد روم و

(۴) کذافی ۱ و ۵ نسخه ۳ - - - - - مسطر ! ؟ نسخه م ب - - - - - منظر

در خاك مكش بخويشتن بخشم	بر سنگ مزن خويشتن بكين
خواهى كه ييكران من رسي	بر سايه ييكران من نشين
تا شاه فرود آردت چو من	بر در كه سلطان داد و دين
بوسعد سليمان روزگار	مسعود فريدون آئين ^(۱)
آن شاه كه چشم فلک ندید	در خاتم شاهى چو انگين
و آن شير كه شمشير حق نيافت	در مالش باطل چو معين
راحت زد در عدل او بملك	چون بوى در آمد بياسمين
فترت بتف باس او ز شرع	چون موم جدا شد ز انگين
صيت ^(۲) ملك و ذكر جم شنو	اين صورت زريم آمد آن طنين ^(۳)
عرض شه و جرم فلک نگر	اين نفس نفيس آمد آن مهين
يك پنجه نيارد برون فلک	چون پنجه راديش ز آستين ^(۴)
با همت ^(۵) او آشنا شود	پيش از حر كتب قلب جنين
عزمش كه بنابد بكف ^(۶) كند	ملكى و نباشد بدان ضنين ^(۷)
رمحش كه بيازد فرو خورد ^(۸)	خلقى و نگردد بدان بطين ^(۹)

(۱) آئين يا آئين نگاه كن به فرهنگها

(۲) كذايى ۳ و م ب نسخه ۱ - صفت

(۳) نسخه ۱ - اين صوت و سر ز آمدن طين ؟ نسخه ۳ - اين صورت زير آمدو
مبين نسخه م ب - اين صوت زير آمد آن طنين نسخه ۵ - ندارد نسخه م ف - اين
صورت زير آمد آن طنين

(۴) كذايى ۵ نسخه ۳ - چون پنجه روانش ز آستين نسخه ۳ - چون پنجه
راوش ز آستين نسخه م ب - چون پنجه دادش ز آستين م ف - چون پنجه رادش ز آستين

(۵) كذايى ۱ و ۵ و م ف نسخه ۳ - نعمت نسخه م ب - خدمت

(۶) كذايى ۱ و م ب و ۵ نسخه ۳ - تلف

(۷) كذايى م ب و ۵ - نسخه ۱ - حس ؟ نسخه ۳ - طنين ؟

(۸) كذايى ۱ و م ب نسخه ۳ - حزمش كه نيارد فرو خورد نسخه ۵ - رمحش

كه ببازو فرو خورد

(۹) كذايى ۵ نسخه ۱ و م ب لطين نسخه ۳ - لطين

یَلِکْ بکمانش بجان خصم	چون ^(۱)	❦
شعله ز حسامش در آب عرق ^(۲)	چون برق به ایما دهد دفين ^(۳)	
شاها ملکا از کمان ^(۴) تو	رخشده بود ^(۵) گوهر یقین	
در خلد باعزاز پرورد ❦	تکبیر غزات تو حور عین	
هر قول نه قولست چون یاتب ^(۶)	آحاد ^(۷)	❦
هر بحر نه بحری است چون دلب	قیفال ^(۸) از وتین	
تا طعمه بازان شود تذرو	تا سکنه شیران بود عربین	
باد اختر سلطان تو مضی ^(۹)	باد آبت برهان تو مبین	
با دولت تو ناصح رفیق	باطالع تو مادح قرین ^(۱۰)	
بر در گه حق شأن تو بزرگ	در نصرت دین رأی تو رزین	
❦ ^[۱۱] ❦	گردیده بن لاغر و سمن ^(۱۲)	

- (۱) نسخه ۱ - چون پاره بعدوی بر ادمین نسخه ۳ - چون بارد بعدو بود امین
نسخه م ب - چون فاره بعدو برد آبتین نسخه ۵ - چون باره بعدوی برد امین
- (۲) کذافی ۱ و ۳ و م ب نسخه ۵ - به آب عرق نسخه ۱ - عرق
- (۳) کذافی ۱ و م ب و ۵ نسخه ۳ - کند دفين
- (۴) نسخه م ب - حسام
- (۵) نسخه - شود
- (۶) کذافی ۵ نسخه ۱ و ۳ - بنات نسخه م ب - ثنات
- (۷) نسخه ۱ - آحاد نشید است از ماهین ؟ نسخه ۳ - آحاد پسندد از این
- نسخه م ب - احاد رسید است ارماتین نسخه ۵ - احاد نشید است از معین
- (۸) نسخه ۱ - قیفال شکایت است از وینین نسخه ۳ - قیفال شکافست از وینین
- م ب - قیفال تکابست از وتین نسخه ۵ - قیفال نه کاهی است از وتین
- (۹) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - معین نسخه ۳ - مصین
- (۱۰) کذافی ۱ نسخه ۳ - با طلعت تو حاجبش قرین م ب - با طالع تو نصرت قرین
- نسخه ۵ - با طالع تو نصرت قرین
- (۱۱) فقط در ۳ و م ب ۳ - در زروه فطر تو درور آخر ؟ م ب - از روزه فطرو
- روزه آجر ؟
- (۱۲) کذافی م ب نسخه ۳ - گردند بن لاغر و سمن

هزج مكفوف مقصور ﴿﴾ نسخه ۲ و ب م
(در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهيم)
(و پسرش شيرزاد عضد الدوله ؟)

نو گشت بفر ملك اين صفة زرين	اين صفة زرين كه بهشتي است نو آئين
ابن كنبد ثابت بكم دراو ثابت گشتند	خورشيد و ميم و مشري و زهره و پروين
اين مجلس خرم كه دراو چهره نمودند	خيبري و گل و ناسترن و سوسن و ناسترين
خضر است بياغ ملك آراسته از نور	حور است بقصر ملك آورده بكابين
وصاف چنين قبه نياراست در او صف	نقياش چنين نقش نپرداخته در چين
رود از خم طاقش بصدا يافته از ياد ^(۱)	سحر ^(۲) از خط صنيش بنا ساخته تلقين
سقفش بسرافرازي چون حشمت پرويز	شكش بدل افروزي چون صويت شيرين
با برگ گل از گلشن ريزان شده تكيه ؟	تكيه شده در مجلس او با گل گلچين ^(۳)
خسرو عضد الدوله خرم شده در وي	مر پادشه شاهان سلطان سلاطين ﴿﴾
مسعود كه از اختر مسعود فروز است	در دايره كفر همي نايره دين ﴿﴾
عالم ز رضا و سخطش پيش دل و چشم	كه چشمه خضر آرد كه كوره برزين ^(۴)
احرار سرايش همه با حكمت لقمان	اتراك سپاهش همه با حشمت افشين ^(۵)
در جنگ دليريش بلنگ جگر آور	گوئي كه رميدني گنجشگ ز شاهين
در حق سواريش بچابك ز ير چرخ ؟	گفتي كه فرودني زين از بر خزين ^(۶)
تا مار نه چون رمح بود شهد نه چون صبر	تا باز نه چون جغد بود مهر نه چون كين

(۱) كذا في ۲ م ب - بصدا يافته از مار

(۲) نسخه ۲ - بحر نسخه م ب سحر

(۳) فقط در م ب

(۴) كذا في ۲ نسخه م ب - كه كوزه زرين (۱)

(۵) نسخه ۲ - با حشمت امسين نسخه م ب - با حشمت قنين

(۶) فقط در م ب نسخه ۲ - گوئي كه فرودني او زين بر خزين

این شیر در این یشة آباد بماناد ^۱ با زاده و با آنکه ازو زایسد آمین

مجتث مقصور ^۲ نسخه ۲ و م ب

سپاه دولت و دین اندر آمد است بزین ^(۱) همی بغزو نهد روی پشت دولت و دین
جهان سیاست او را بطوع داده ضمان فلک سعادت او را بفتح گشته زمین
قضا مطابق رأی و قدر موافق عزم سپهر زیر رکاب و زمامه زیر انگین
ز بیم غارتش اکنون ملوک هندستان کشیده رخت ز صحرا بحضرای حصین
یکی چورنگ سبک سرزده بکوه و کمر یکی چوروبه وحشی فرو شده بزمین
نه هیچ رای زند رای جز برای گریز نه هیچ راه برد راه جز برای حزین
اجل بخندد بر عرصگاه ^(۲) لشکر آن اصل بگیرد بر شامگاه مجلس این
کراست آن دل وزهره که در همه عالم به پیش خسرو عالم نهد قدم که شکین
گران کران نکنند رو بدوزدش در حال گر این حذر نکند تن بدرش در حین ^(۳)
خدایگانا شاهنشها ز تو برسید خدایکانی شاهنشهی بعین ^۴
توئی که تخت ز تو گشته باشکود و بفر توئی که بخت ز تو هست بایسار و بعین
همیشه تا بدمد مشک و مغز یابد بوی همیشه تا بوزد باد و آب گیرد چین
بدست دوست بسای و پبای دشمن مال ^(۵) بگوش هوش نبوش و بچشم حشمت بین ^(۶)
جهان مسخر حکم تو باد و چرخ مطیع خدای ناصر عزم تو باد و بخت معین

خفیف ^۷ نسخه ۲ و م ب

(ظاهراً در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم سروده شد)

(در هنگامی که بغزو هندوستان بسیجیده بود)

شاد باش ای مطاع فتنه نشان ای زامن تو خفته فتنه ستان

(۱) کذافی م ب نسخه ۲ - اندر آمدند برین

(۲) نسخه ۳ - عرصه گاه

(۳) فقط در نسخه ۴ - گراین حذر نکند زین بدرس در حین

(۴) کذافی م ب - بدست دوست گشاده پبای دشمن مال

(۵) م ب - بچشم نعمت بین

ای برون ناخنه کفایت تو	در عجب آرمیده شیطان
خورده از جام اهنمام تو آب	جگر خشک عالم عطشان
کرده درخشکزار سعی تو سبز	کشت امید کسور یاران
رسته ملک را پس از رستم	مهرباتر نبوده از تو شبان
بر سریرت نشاند گاه و داغ	فلک آیدون چو رستم دستان
زین کرامات شایگان که سزد	بتو اقبال مقتدای جهان
علم و طبل و آلت و موکب	عهد و منشور و عهده دیوان
مهد دزیر مهد پیل ^(۱) سبک	اسب بر پشت اسب بار گران ^(۲)
چون دو کوهان دو کوه مرقد کش ^(۳)	چون دو پیکر دو ترک بسته میان
درجهها پر ^(۴) تقایس بحرین	تختها پر بدایع امکان ^(۵)
سگ تازی و یوز و باز سپید	درع رموی و خود و تیغ و سنان
نیست بی لاهو شکر هیچ دماغ	نیست بی لفظ شکر هیچ زبان
شرق تا غرب نیجم دوات تو	نور گسترده بر زمین و زمان ^(۶)
قاف تا قاف چتر حشمت تو	سایه افکنده بر مکین و مکان ^(۷)
ساقی نوش تست دور فلک	دایه شیر تست حکم قمران
امر تو هر چه خواهی کن	نهی نهی تو هر چه باید دان
لشکر تو چو موج دریا اند	سپهی کش چو برز کوه گران
همه آتش منش بکار و کش	همه آتش روش بتیر و کمان

- (۱) کذافی م ب . نسخه ۲ - مهد در زیر پیل مهد
- (۲) کذافی م ب - اسب زاسیب ساز اسب کران
- (۳) کذافی م ب - چون دو کوهان که گوهر قدرش
- (۴) کذافی م ب نسخه ۲ - درجهادر
- (۵) کذافی م ب - نسخه ۲ تحتها بر بدایع کمان
- (۶) کذافی م ب - نسخه م ب - بر مکین و مکان
- (۷) کذافی م ب نسخه ۲ - بر زمین و زمان

همه با حفیظ و حزم بر بیان	همه با رعید و برق ابر درم
رایت * نشان (۱)	شهریارا بذری عمری
با زر قلب برسان (۲)	نقد ها را بمهر سلطانی
قصد و الیش بی سر و سامان	سوردهلی که کار مرت کرد (۳)
بیخ آن را بزور نولک سنان	چون رسیدی بر آن حصار بر آ
آیت کمال من علیها فنان	بز انگلی و بر سپاهش دم
روز و شب عقد این گشایش آن	تا که در آفتاب و سایه بود
و (۴)	بر جهان آفتاب وار بناب
ور نمائند سال و مه تو بمان	گر نیایند بحر و بر تو پای
رازهای شگفت غیب تو دان	سازهای شگرف عمر تو ساز
دوستان را بخوان احسان خوان	دشمنان را بمال تا وان مال

۲ و م ب چ م ف رمل

(در مدح ابو حلیم زریر شیانی)

ای سپهسالار شرق ای پشت ملک ای صدر دین ای زریر ای ابو حلیم ای کوه حلام ای بحر کین (۵)
 آفتابی تو ز موکب گرد تو ساکن سپهر آسمانی تو بمر کب زیر تو جنبان زمین (۶)
 گرنجستی با رجودت بر گن نشاندی درم (۷) و ر نرستی نقش نامت بار (۸) ناوردی نگین

- (۱) فقط در نسخه م ب . م ب - رایت و جولیان بنشان
- (۲) فقط در م ب . م ب - با زر قلب لوهیان برسان
- (۳) فقط در م ب
- (۴) نسخه ۲ - حمله ملک سانه روان نسخه م ب - جانب ملک سایه یزدان
- (۵) کذافی م ب . نسخه ۲ - ای زریر تو حلیم ای کوه حلام ای بحر کین ج -
- ای وزیر با حکم
- (۶) کذافی م ب . نسخه ۲ - مصرع اول همچنین است و مصرع ثانی آسمانی
 جرم موکب کرد تو جنبان زمین م ف آفتابی کرد موکب کرد تو ساکن سپهر آسمانی
 جرم مر کب زیر تو جنبان زمین
- (۷) کذافی م ب و م ف . نسخه ۲ - درخت
- (۸) کذافی م ب و م ف . نسخه ۲ - ناز

آینی شد بذل تو در شأن روزیها مبین
 باس تو کلی است کمتر جزو او باد سبجین^(۱)
 چشم رایت ناظری بیدار دارد پیش بین
 سنبل خلقت چرد گوئی همی آهوی چین
 خون ازین سنبل پذیرد قیمت اندر ناف این
 دولت اندر نعمت الوان تو گردد سمین
 در گشاده حصن دین را حفظ تو دارد حصین
 جز بدشت امن تو گرگی نبیند کس امین
 شیر نر بر آتش سهم تو بسیار د عرین
 وز تف شمشیر ها عطشان شود ماء معین
 نشتر ناوک بکاود عرفهای سهمگین
 از بلا طاحونه سازد گیتی از ابدان طحین
 جوق جوق آیند بیرون شرزه شیران از کمین
 جرم او را امتلا جسمی نگرداند بطین
 کز درشتی طبع او در چهرش آورد است چین
 خورده اصل طول او بر قبضه کیوان لحن^(۲)
 مضطرب روحی است گفتی خیره در جسم چنین
 چون بر آری بر دو بایش^(۳) از حمایلگاه زین

طارمی زد عقل تو بر صحن دانشها بلند
 رفق تو اصلی است کمتر فرع او در بزم راح
 سهم غیبت صورتی کامل نگار در است کوی^(۴)
 شیرۀ لطفت چشد گوئی همی زنبور غور
 آب از آن شیرۀ ستاند مایه اندر کام آن
 نصرت اندر سایه اعلام تو گیرد قرار
 زنگ بسته تبع حق را غزو تو شوید بخون
 جز به جس حرز تو^(۵) دیوی نیابد کس ورع
 مار گر بر رقبه عدل تو بگذارد سلاح^(۶)
 چون درخش قتلها خدان کند خاك دزم
 مهرۀ ناچرخ بگوید مهره های گرد نان
 از قضا صیاد خواهد فتنه وز ارواح صید
 فوج فوج آرند حمله نامداران در مصاف
 از دهای حرب تو گر لشگری را خون خورد
 و یحك آن خود داده گوهر دار نرم اندام چیست
 سوده حد عرض او در جلوه بهرامی فسان
 آتش کانون او گاه سکونش در نیام
 شکل خرزین باید از پنهانی او بالای مرد^(۷)

- (۱) کذافی م ب . نسخه ۲ - یاس تو کلی است کمتر جزو او باد اینچنین
 (۲) کذافی م ب - نسخه ۲ - سهم غیبت صورتی کامل نگار و اشکار ج - سهم
 غیبت صورتی کامل نماید راست کوی
 (۳) کذافی م ب . ۲ - جز به جس حرز تو
 (۴) نسخه ۲ - سلاح نسخه م ب - سلاح
 (۵) کذافی م و ۲ م ب .
 (۶) کذافی م ب . نسخه ۲ - ... باید از بالای او پنهانی مرد
 (۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - چون بر آری نزد مایش

شاد باش ای پیشوای اهل شیبان شاد باش
رایت رایان گرفته لشکر شاهان زده
روی سوی حضرت آوردی مرفه دو ستکام
سنگ بت بگرفته سیصد بار سنگ^(۴) از سومات
آستین عهد مشحون از نقش کار و بار
دولت خواهم که باشد هر کجا باشی مطیع
باتو دولت همغان و باتو نصرت هم رکاب
دایم اندر حرمت و اقبال و عز و جاه و ناز
عمر تو با جاه تو پانده باد و پایدار

✽ خفیف ✽ ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶

(در مدح ابو سعید بابو)

آمد آن تیر ماه ۱۹۱۰ سرد سخن
زیر او در سؤال با من تیر
نه مرا با تصاب او پایاب
عرصهای بنات نعش تهم

گرم در گفتگوی شد با من
هم من در جواب او ^{۱۱۰}الکن
نه مسرا با گشاد او جوشن
گشت از او تگتر ز شکل پرن

- (۱) کذافی ج . نسخه م ب - در تن رایان
(۲) کذافی ج . نسخه ۲ - دولت
(۳) نسخه م ب یسر دولت در یسارو یمن دولت در یمین
(۴) کذافی م ب . نسخه ۲ - شکل
(۵) کذافی م ب نسخه دوپیل مست الفغد جفت پیل یوستین
(۶) نسخه ۲ - برنشانی نسخه م ب - برفسان
(۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - با تو حشمت همنشین امین رب العالمین ج -
با تو همت همنشین امین رب العالمین
(۸) دوبیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد
(۹) کذافی ۱ و [۳] و م ب و ۵ . در نسخه ۲ و م ف مهر ماه و صحیح بنظر
می آید
(۱۰) کذافی ۱ و ۳ و م ب و م ف در نسخه ۲ و ۵ - بم ! و در جواب من

غنچه های گل است بنداری	همه اطراف من کفیده دهن
غربت و عذل ای مسلمانان	بزمستان بسرده بودم ظن
دیولاخی چنین که دیو ^(۱) اهرمی	ز و بدوزخ فرو خزد ^(۲) برسن
جویش از آب بسته بر ^(۳) سیماب	کوهش از برق ^(۴) چسته بر آهن ^(۵)
از مسام زمین گذشته هواش	چون بدرز حریر در سوزن
من مسکین مقیم گشته در او	اهل بدرود کرده و مسکن
مار کردار ^(۶) دست و پای مرا	شکم از آستین و از دامن
بدن از سنگ نی وز آتش طبع	بی خیر مانده کوره های بدن
هیچ درمان ^(۷) و هیچ حیل نی	جز بر خواجه عمید شدن
تا فرو بوشدم به آذر ماه	ز آفتاب تموز پیراهن ^(۸)
خواجه بوسعد بابو آنکه نهد	کشت قدرش بگردمه خرمن
حکم او را قضا جواد عنان	امر او را زمانه خوش گردن
عزم و حزمش دو نفس هر دو قوی	خلق و خلقش دو نقش هر دو حسن
از تفاخر چو کرم پبله سپهر	تار مهرش تنیده بر سر و تن
در ^(۹) ترازوی همت اعلاش	دانگ سنگ آمده است پرو پرن ^(۹)
موش سوراخ غور کینه او	کرده افسوس بر چه بیژن

(۱) م ب - دیده

(۲) م ب و م ف - فرو خورد

(۳) کذافی ۲ و ۳ و م ب و ۵. در نسخه ۱ و م ب - بسته پر

(۴) برف

(۵) کذافی ۲. نسخه ۱ و ۵ - در آهن نسخه ۳ - بروهن نسخه م ب - پیراهن

م ف - پیراهن

(۶) نسخه ۲ - باز کردار م ف - باز کرد است

(۷) کذافی ۲ و ۳ و م ب و م ف - در نسخه ۱ و ۵ - داستان

(۸) نسخه ۲ - وز

(۹) کذافی ۳ و ۵ نسخه ۱ - دانگ سنگ آمده است پرو پرن ؟ نسخه ۲ -

دانگ سنگ آمده برو پرن ؟ م ب - دانگ سنگ آمده است پرو پرن

ز آفرینش برآون نهاده قدم ^(۱)	نظرس رحم او بمرد و بزن
بوستان سعادتش فلکی است	چون مهره دراو هزار چمن
تربش عین منشأ احرار	بدل نشو عسعر و سوسن
طفل او چون رسیده غنچه گل	پیر ^(۲) او چون جوانه شاخ سمن
یار نی با نعيمهاش زوال	جفت نی با سرورهاش حزن
میوه دارانش میوه دلها	بعضی آزرده بعضی آستن
ای ز اصل کرم عزیز نهال ^(۳)	وز نهال شرف بدیع فن
زنده کی ماندی این چراغ امید	گر ز جودش نیامدی روغن
هر که حرز سخات بر جان بست	نایدش دیو فقر پیرامن
بنده بی موی روبه بانسار	زده بر ابره ها خن اداستن
نه همانا که بر تواند کند	سبب از روی او دی و بهمن
تا جهان را ز گردش گردون	شب و روز است تیره و روشن
مجلسی باد نبه خواه سرا	بامی و بامغنی و گلشن
خانه باد بدسکال ترا	بی در و بی دریچه و روزن
طبع تو زورمند روزه گشای	عمر تو روزمند و عید افکن ^(۴)
افضلها را تسای تو دستان ^(۵)	فرقا را مدیح تو گرزن

- (۱) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - زافرینش برون نهاده شدم (۹) ۲ - زافرینش برون نهاده سلام ۳ - زافرینش بدو نهاد اسلام
- (۲) در تمام نسخ پر او [!؟]
- (۳) کذافی ۲ و م ب ۱ و ۳ و ۵ - عزیز نهاد
- (۴) نسخه ۱ - طبع تو زورمند روزه گشای عمر تو زورمند و عید افکن نسخه ۲ - طبع تو روزمند روز گشای عمر تو زورمند و عید افکن نسخه ۳ - طبع تو عیش ساز و روزه گشا عمر تو روزمند و صید افکن نسخه م - طبع تو روزمند روزه گشا عمر تو روزمند و عید افکن نسخه ۵ - طبع تو زورمند و روزه گشا عمر تو زورمند و زور افکن
- (۵) درم ب - دستار و در سایر نسخ دستان

بو القموج را ز غایت اخلاص در مديح تو حور روح سخن (۱)

* خفیف * ۱ و ۲ ومب و ۵ ومف

(در مدح سلطان ابراهیم یا سیف الدوله محمود بن ابراهیم ؟)

ماه ملک آمد از خسوف برون
 برد نورش ز تابیات شکوه
 باز بربر^(۳) گرفت باطل دست
 نرم شد نرم چرخ تیز و درشت
 آب در جوی عدل گشت گلاب
 بر کشید از نیام صیقل ملک
 چشم زخمی که برهدی زده بود
 رای سیفی سرای پرده فتح
 از تف تیغ لشکر اسلام
 میخ بسدد بلا و ژاله زند
 نه چنان ژاله کش بگرداند
 يك جهان بت پرست و بت بینی
 پای رایان گرفته دست زمین
 خسروا چون ولایت آذر
 بزم را آذری فروز خانك

(۱) این بیت فقط در نسخه ۱ و م س یافت میشود

۲) م ب و م ف - رقت

(۳) کذافی ۱ و ۵۰ م ب و م ف بر سر نسخه ۲ - در بر

(۴) کذا فی ۱ و ۵ و ۲ و م ب - عمر

(۵) کذا فی م ب . -- نسخه ۲ و ۱ و ۵ - به کشته

(۶) کدافی ۲ و م ب . در ۵ لایقرء در ۱ - جبال

آذری کز نهپ سوزش او	شور ^(۱) بخت است راسل ^(۲) ملسون
آذری کاندراودو جوهر اوست ^(۳)	جوهر دیو پال بود اندون ^(۴)
تاجو پروانه حرص جمع کند	خلق را گرد آتش التون ^(۵)
بارئ ملک را تو دار قوی	خانه عدل را تو باش ستون
امر تو باد بر زمانه روان	عمر تو باد با ابد مقرون
نیکخواهات مقبل و شادان	بدسکالانت مدبر و محزون

❖ خفیف ❖ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ج م ف ا ک

ای جمال ترا کمال قرین	طوق طوع تو برشهور و سنین
از یمین تو ملک برده یسار	به یسار تو دهر خورده یمین
هر کجا حزم تو فرود آید	بر کشد امن حصنهای حصین
هر که را سهم تو نزار کند	نکند رفق روزگار سمین
گر بسنجد سپهر رای تو را	بشکند خرد پله شاهین
عقل حلم تو را عرض ننهد	خود عرض کی بود ز غیر مبین ^(۶)
نیست با طول و عرض همت تو	نقطه یش طول و عرض زمین
همه عالم عیال جود تواند	او دهدشان هزینه و کابین ^(۷)
توئی آن شه که روز داد از تو	روی باطل شود ز حق پر چین

- (۱) کذافی ۲ و م ب نسخه ۱ - ندارد نسخه ۵ - شوم
 (۲) کذافی ۲ و م ب ۵ - لاشک (۱)
 (۳) کذافی ۱ و ۲۰ - آذری کاندرا او جوهر اوست (وزن !) م ب - آذری
 کند رودو جوهر او
 (۴) کذافی م ب ۱ - نسخه ۱ - جوهر دیو پال بودارون نسخه ۲ - جوهر دیو
 پال بود اودون ؟ نسخه ۵ - جوهر دیو پال بود آوون ؟
 (۵) کذافی نسخه ۱ - نسخه ۲ و م ب و ۵ - عقل حلم ترا عرض ننهد خود
 عرض کی بود که غزنین نسخه ۳ - عقل و حلم ترا عرض ننهد خود عرض کی بود
 که غزنین
 (۶) نسخه ۱ - هزینه و کابین نسخه ۲ - نرینه و کابین نسخه ۳ - هنر سه و کابین
 نسخه م ب - هراینه کابین نسخه ۵ - نرینه و کابین

دهر چون پاسبان ز حزم تو یافت	فته در خواب شد هم اندر خین
ابر و خورشید را بکف و برای	در جهان کیست جز تو بشت و معین
تا ترا بر زمین نخبید مهر	دانه جنبش نیارد اندر طین
خسرو بنده را در این دوسه سال ^(۱)	در مدیح تو شعرهاست متین
هر یکی کرده راوئی انشاد ^(۲)	بند بر ^(۳) خواند و کند تضمین
مگر این قطعه کا ندر این خدمت	میر محمود سیف دولت و دین
آفتاب زمان و شمع زمین	و آنکه شیری است شرزه اندر زین
آنکه ماهی است روشن اندر صدر	و آنکه دارد زمانه زیر نگین
آنکه آرد سپهر زیر رکاب	با خداوند شرق و شاه گزین
حال من بنده ^(۴) باز خواهد راند	خاطرش نظم را چنان و چنین ^(۵)
گوید ای شاه بنده ایست ترا	کرده این آستانه را بالین
بوده این اتفاق را جویان	کند او را ملک بدان تمکین
گرو جوهری که داشت مسعودی	او دعا گوید و شفیع آمین
او تا گوید و شفیع دعا	در شفاعت سخن چنین شیرین
جز خداوند من که داند گفت	برساند سرم به علین
لاجرم زین نظر که خواهد یافت	طبع و گوهر ز جنبش و نسکین
تا بود خاک و باد را هموار	

- (۱) نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - خسروا بنده را بلوهاور
 (۲) کذافی ۱ و ۵ - نسخه ۱ - هر یکی کرده را شده انشاد نسخه ۳ و ۴ و ۵ -
 هر یکی کرده ناشدی انشاد
 (۳) نسخه ۱ - در سنه اربع و سنه تسعین نسخه ۲ - در سنه اربع و سنه تسعین
 نسخه ۳ - و ۴ و ۵ - در سنه اربع و مائه ستین نسخه ۵ - در سنه اربع و سنه تسعین
 ج - در سنه اربع مائه ستین
 (۴) نسخه ۲ - عنصری
 (۵) نسخه ۳ - حال این بنده
 (۶) کذافی نسخه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - خاطرش نظم را چنان و چنین نسخه ۱ -
 خاطر نظم را چنان و چنین نسخه ۵ - خاطرش نظم با چنان و چنین

چون نیال و نکین بدین درگاه
بر خورند از لقای یکدیگر
شاه و اولاد شاه چون پروین
شده رفتار کز تر از فرزین
اختر دشمنان ایشان را

مضارع ✽ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

ای کد خدای عالم و عالم غلام تو	ای شرق و غرب عالم گشته بکام تو
کاراسته است شرع محمد ^(۱) نیام تو	دایم چو نام خویش در اقبال شرع باش
نظمیست ^(۲) علم و فائده او کلام تو	عقدی است عقل و واسطه او کلام تست
دنیا توئی و نعمت باقی خطام تو	اختر توئی و دولت عالی ترا تبع
گر هر عذیم عبره سزد ^(۳) بر ستام تو	دریا سلیم عبره نماید بر دلت
دهر ارچه توسن است بلیسد لگام تو	چرخ ارچه کودن است بیوسد ترار کاب
اوج سپهر صحن سنون خیسام تو	صحن زمین ستام ستور سپاه تست
از تر و خشک دولت و از خاص و عام تو	یکسر هر آنکه هست بحکم تو راضیند
لازم که کرد علت بر انقسام تو	گر منتقم نه نه شکفت این بدیع نیست
چونانکه هیچ گام نبرد ز کام تو	پیوسته شد چو سایه بذات تو ذات عدل
انصاف تو دلیل بس است از دوام تو	منصف در دوام زند خاصه پادشاه
صاحبقران نیامده با احتشام تو	در شرط آفرینش و در عهد روزگار
کین در وجود رکن تو دید آن مقام تو	لیک زد شجاعت و تکبیر کرد جود
گردنده شد بجیب زمان بر زمام تو ^(۴)	ایدون اجابت آمد بخت تو را کز او

- (۱) کذافی ۱ و ۳ و ۵. نسخه ۲ و ۴ و ۵ - پیمبر
(۲) کذافی ۲ - ۳ - نظم است نسخه ۱ - عقل است نسخه ۴ و ۵ - جزوی است
(۳) کذافی ۲ و ۳ نسخه ۱ - سود م ب - بروید نسخه ۵ - شود
(۴) نسخه ۱ ندارد نسخه ۲ - اکنون اجابت آمد بخت تو را کز او گردنده شد بحسب
زمان بر زمام تو نسخه ۳ - ایدون نجات آمد . . . گردند شد بحسب زمان . . .
نسخه ۴ و ۵ - اکنون اجابت آمد . . . ارزندد شد بجیب زمانه زمام تو نسخه ۵ - ایدون
نجات آمد بخت تو را کز او گردیدو شد بجفت زمان از زمام تو



کش بی سپر ندارد سهم سهام تو	مریخ سرخ چشم و فلک هیاست ^(۱) از آن
شمشیر قتنه خورده زنک نیام تو	شخص ^(۲) هوا فکنده آسب قهر ^(۳) تست
اقلیم شرق را ^(۴) نشاط خرام تو	شاهها خدایگانا حاجت بود همی
سیراب عدل فاروق الا ز جام تو	چندین هزار تنه امید کی شوند
حاصل کند مراد جهانی غمام تو	هر چند بحر وار به آسایش اندرون
زیرا که منزل تو شاید ^(۵) مقام تو	آخر بکوب روی منازل چو آفتاب
دورش میاد بی عمل اهتمام تو	تا چرخ ملک دور پذیرد ز اهتمام
قیصر امیر بار تو باد و سلام تو	خاقان و کیل خرج تو باد و کفیل آن
بر خاص جشن خاص تو بر عام عام تو	چون سایه همای همايون کناد بخت




❦ خضیف ❦ نسخه ۲ و م ب

(در مدح ثقة الملك طاهر بن علی)

خواجه طاهر عليك عين الله	ثقة الملك خاص و خازن شاه
مصر کرد و ز مصر یش بجاء	بقدم عزيز لوهاور ❦
جاء او نابوده سایه چاه	نور او نور يوسف چاهی است
چشم شعرش بشرع کرده نگاه ^[۷]	صاف فضلش به بذل گشته ^[۶]
شده از نهی منکرش کوتاه	دستهای دراز نهی گران ❦
شیر دوشیده در گلوی گیاه	میخ دوشا یازوی و کف او

- (۱) نسخه ۱ - بی بهاست نسخه ۲ - لعباست نسخه ۳ - میبایست نسخه م ب - هیاست نسخه ۵ - هیاست
- (۲) نسخه ۱ - شخصی
- (۳) نسخه م ب - مهر
- (۴) کذافی ۱ و ۵ . نسخه ۲ - املیم غرب را [؟ !] نسخه ۳ - اقلیم غرب را نسخه م ب اقبال و بخت را
- (۵) کذافی ۲ و ۳ . نسخه ۱ - نیاید نسخه م ب و ۵ - نیاید
- (۶) نسخه ۲ - گشته وهی م ب گشته رهی
- (۷) نسخه ۲ - چشم شعرش بشرع کرده نگاه م ب - چشم شعرش بشرع کرددگاه

جدا آن زمین که عبره کند
 نه بدو ظلم را کنند مواج^(۲)
 شیرش از شیر آسمان باشد
 گوش از ~~صوه~~ کهر با باشد
 شاد باش ای چو عدل نوشروان
 دیرزی ای چو سد^(۵) اسکندر
 عین فضلی و روزگار تراست
 دور چرخ^(۷) 
 هیچ دعوی نکرده همت تو
 هیچ منز مسکوفت اختر تو
 کس نگوید که 
 تا بزجر و بفال نیک بود
 کام گام تو باد در نیستی
 قرن عمر تو سی و پنج ولی

مو کبش طول و عرض آن بجای^(۱)
 نه در او قحط را دهند پناه
 بی اجل جرم او نگیرد راه
 بی بها طبع او نیابد گاه^(۳)
 ذکر عدل تو سجده افواه^(۴)
 سد حزم تو^(۶) حایل بد خواه
 بر مراعات خلاق و سخت گاه
 در مهات ملک سرعت مہاء
 کز دوعلوی نداشته دو گواه
 که دو منزل ساخته^(۸) 
 سعی رفتن^(۹) 
 بر سر راه دیدن رو بآه 
 کار کار تو باد بر در گاه
 سال قرن تو سیصد و پنجاه^(۱۰)

- (۱) نسخه ۲ - بسیار
- (۲) مراج ؟ - تنها در نسخه ۲
- (۳) تنها در نسخه م ب
- (۴) تنها در نسخه م ب
- (۵) نسخه ۲ - چو عزم
- (۶) نسخه ۲ - شده عزم تو
- (۷) نسخه ۲ - دور چرخ و دور مار تراست ؟ نسخه م ب - و در چرخ و شیر
«ارتر است ۱۹»
- (۸) این شعر تنها در نسخه ۲ یافت شد
- (۹) نسخه ۲ - کس نگوید که گشته داور سعی رفتن ز کار کشته تباہ نسخه
م ب - کس نگوید که کیشه داور سعی رفتن دو گاه کشته تباہ
- (۱۰) چنانچه در نسخه ۲ . نسخه م ب قرن عمر تو سی و پنج بود ساعت روز
سیصد و پنجاه

❦ ضعیف ❦ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ه

ای بگو جام برده مو کب شاه	دیدم اقبال شاه بر کو جام
بوده چون هفتای شادیا	هفته میزبان شاه و سپاه
نه ز رنج کشفته خورده دریغ	نه برنج گذشته کرده نگاه
باد بذل تو جسته بر ارکان	یاد خوان تو مانده در افوا
کوه بابل فراشته بخرد	بحر عمان گذاشته بشاه ❦
هم بمردی شده بدیده شیر	هم بدستان زده ره روباه ❦
حمله در گرد وهم قته هنوز	بند عزم تو کرده کوهش گاه
حیله در جنب مکر قته هنوز	سد حزم تو بسته پیشش راه
آفتابی تورا ز قرص تو تاج	آسمانی ترا ز قطب تو گاه
عقل عرض تو دید گفت ای عرض	عین فضا علیک عین الله ❦
ملک برداشت خامه و بنگاشت	صورت طاعت تو بر درگاه
تا همت اختلاف خلق نماند	زین موافق نموده جز بچاه ؟ (۱)
بنظر پیل و مهد گرد آیند	اسنر و مرقد تو همت شاه
زود باشد که از دگر نظرش	پیل و مهد تو چرخ گردد و ماه
تربیت کردی و رسانیدی	عرف تخمی به آب رتبت و جاه
لاجرم سایه مبارک آن ❦	گشت پانده تر ز سایه چاه
پس ازین چون توفحل کی زاید	این دو زاینده سپید و سیاه
وحی و تنزیل و بآس و رفق فلک	بر تو بگسست و شد سخن کوتاه
ایزد از رودگار دولت تسو	دور دارد کما به بد خوا

(۱) کذافی نسخه ۱ . نسخه ۲ - تا سحت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده
حر بگناه؟ نسخه ۳ - تا سحت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده حر بچاه؟ نسخه
م ب - تا بیخت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده جز بچاه؟ نسخه ۵ - تا همت
اختلاف خلق نماند زین موافق نموده جز بچاه !

هر کجا آری و بری لشکر منزلت سبز باد از آب و گیاه
ز ایران را مقام تو، چو مقام ساکنان را پناه تو چو پناه

مجتب مقصور ۱۱۱۱ نسخه ۳ و ۲ و م ب و ه

(در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم)

نظام ملک و ولایت جمال تاج و کلاه	سر محامد محمود شاهزاده و شاه
بلاهور در آمد میان موکب خویش	بزرگ برآید شب چهارده ماه
قضا بروی همی رفت پیش او همه دشت	قدر بدیده همی رفت پیش او همه رام
هوا عنان براقش همی کشیده بدست	ز خاک نعل براقش همی دمیده گیاه
گشاده چشم بدیدار او سپید و سیاه ^(۱)	نهاده گوش بگفتار او سپهر و سپاه
بیافت خشم او پشت دهر و گشت قوی	بدید هیبت او شیر چرخ و شد روباه
کنون کشد بجهان در سیاستش لشکر	کنون زند بفلک بر سعادتش خرگاه
ز شرم جاهش عیوق بر نیارد سر	ز بیم عدلش بیجاده بر ندارد کاه
گناهکار پرهیزد از مظالم او	که دست و پای گواهی بر او دهد بگناه
تساختی که بدان فر ایزدی نکرد	بگوید اشهد ان لا اله الا الله
دلی که آینه فکرتش بچنگ آرد	دراو بیند رازی که نیست ز آن آگاه
کسی که خواهد کز همش سخن گوید	دراز گرددش اندیشه و سخن کوتاه
ضمیر گردد تیرش دل مخالف را	از آن چو تیر همی محضق شود که گاه
بدید گرز گران سنگ ماه بر کتفش	جو سنگ پشت سراندر کف کشد هر ماه
نه جست یارد با خشم او زبانه برق	نه کرد یارد در چشم او زمانه نگاه
زبیب حمله او دید دهر گشت جیان	نشاط خدمت او کرد چرخ گشت دوتام
مظفرا ملکا خسروا خداوندا	همی نباید بر شاهزاد گیت گوا
بدین صفت که رسیدی رسیده بود خبر	خبر عیان شدو بفزود بر یکی پنجاه

خدای چشم بد از عرض تو بگرداناد که صدر دولت و دینی و عز مسند و گام
همیشه تا بهم آرند با سمیاع شراب همیشه تا بشکارند بر سپید سیاه
نهال ملک نشان و بساط عدل سپر رضای ایزد جوی و بقای سلطان خوام

❖ خفیف ❖ نسخه ۳۰۲ و ۱ و م و ه

ای سرافراز تاج (و) والا کلاه	ملک را نهیت کنید بشاه
شاه مسعود کز قران مسعود	نظرش قدر یش دارد و جام
آنکه بی مدح او فلک تهاد	نیهای کلام در افواه ❖
و آنکه بی نام او زمانه نکرد	حجت وقف ملک و سعی گواه (۱)
بوستانست عدل او خرم	قهرمانست پاس او برناه ❖
زود دو عزم او فراز و نشیب	تیزین حزم او سپید و سیاه
حکم او قاضی زمین و زمان	امر او والی سپهر و سپاه
فتح باب عنایش بکرم ❖	بدماند ز شوره مهر گیاه ❖
آفتاب کفایتش بطلوع ❖	آتش اندر زند بسایه چاه
گه رایش (۲) محرم (۳) زمین	چاره یابند بحر را بشناه
روز بارش مدبران فلک ❖	خاک رویند پیس او بجباه
تازه گشت از جلوس معجز او (۴)	شرط پاداش و رسم باد افراه
خیره ماند از قیام غالب او (۵)	حملة شیر و حيلة روباه
کوه یسود زخم تیرش گفت	صاعقه است این نه تیر واغوشاه

(۱) چنانچه در نسخه های ۲ و م ب - نسخه ۱ و ۳ - سیر گواه نسخه ۵ - مهر گواه

[۲] نسخه ۵ گه رزمش

(۳) چنانچه در ۱ و ۲ و ۵ - نسخه ۳ - مجردان نسخه م ب - مجرمان

(۴) در نسخه ۱ - هفتر نسخه ۲ - معجز نسخه ۳ - معمر نسخه م ب - خنجر

نسخه ۵ - مجلس

(۵) حملة او این بیت در کلیله و دمنه چاپ تیریز [۱۳۰۵] در ص ۱۴۶ یافت میشود

نه دراز و دراز یازش او	امل خصم را کند کوتاه
یارب این سهمناک روز چه بود	داعی قنسه اندر او پنجسایه
همه دعوی پرست و فرصت جوی	همه معنی گذار و بیعت خواه
همه عرق و رحم سپرده پای	همه عهد و وفا فکنده برام
خسرو اندر مقام فیروزی	سوده اوج هوا ^(۱) به پر کلاه
بارہ در زیران چو هیکل چرخ	چتر از افراز سر جو خرمن ماه
خاصکانش باهل بنی و خروج	اندر افتاده با دوار بکاه
ده ^۲ ده آورده پیش او طاعی	یک یک اندامشان مقرر بگناه
ملکا خسروا کیا شاهها	دولت افزای و کام حاسد کاه
تا همی تابد آفتاب فلک	بر سر ما تو باش ظل الله
کار تو غزو باد و یار تو حق	عرش تو تاج باد و فرش تو گاه

مضارع م م ۳ و ۲ نسخه ۳ و ۲ و م

(در مدح علاء الدین اسعد ؟)

ای باد صبحدم ز دم ^(۱) روح پروری	خوشخو چونو بهاری و خوشبو چو عنبری
هم طره بنفشه پریشان کنی بصبح	هم غنچه را بوقت سحر پیرهن دری
آن یک رایگانی کز مهر پروران	پیشام سر به مهر بر دلبران بری
سوگند میدهم بخدا بر تو کان زمان	کز جیب صبحدم نفس خوش بر آوری
برده گره گره ز درود و سلام من	الا بحضرت سر احرار نگذری
راد زمانه سرور عالم علای دین	اسعد که هست مایه رادی و سروری
زو مشتری سعادت کلی همی برد	زیرا که اوست اسعد و سعد است مشتری
داده بهر چهره زیبایش روشنی	بر عرش جسته همت عالیش برتری

(۱) چنانچه در ۳ و م ب و ۵ . نسخه ۱ - فلک

(۲) چنانچه در ۲ و ۳ در نسخه م ب - ای باد صبحدم بدم

با نور رای او نکند مهر هم روی
طوقی ز منت او هر مه زمناه نو
لطف نسیم خلد که جان در تن آورد
نشست هیچکس چو وی اندر صف هنر
ای آنکه همت چو کند خطبه علو
قدرت و رای صفة افلاک خیمه زد
فضل و سخا و همت و زین گونها هنر
نی آنکه اندر او هنری یا دو یافتند
آن خلعت رفیع بود لایق کسی
یک اسبه ران هنر که مسمای آن توئی
از تو هنر غریب نباشد بهیچ حال
تر کیب یافت نام تو از چار حرف و تو
تا چنر نور بر سر گیتی بگسترده
خندان نشین و خوش که بهر صبح و شام چرخ

❁ هزج اخرب مقبوض ❁ ۳ و ۲ و م و ه

در مدح ابو حلیم زریر شیانی

ای شیر دل ای زریر شیانی
ای خشم تو تیغ تیز سلطانی
با علم تو جهل علم یونانی
دستان تو روز جنگ دستانی
از رنج تو عالی در آسانی
دربان ترا جلوس رضوانی
و آنجا که نه حشمت تو ویرانی
ای شیر دل ای زریر شیانی
ای رای تو چشم عقل بیداران
با عدل تو ظلم عدل نوشروان
پیمان تو گاه صالح فاروقی
از گنج تو امتی در آسایش
در گاه ترا خلود فردوسی
و آنجا که نه نعمت تو درویشی

آن میغ کمان و راست قریانت	کندر سر اوست فعل طوفانی
و آن برق مجسم است شمشیرت	کندر حیک ^[۱] اوست جان جسمانی
شیطان سنان آبدارت را	نا داده شهاب کوب شیطانی
باران کمان کامکارت را	نادوخته روزگار بارانی
زور تو به عربده سخن گفته	از نوك زبان طفل ماکانی ^(۲)
داغ تو بخاصیت وطن کرده	بر تخته ران اسب کیلانی ^(۳)
سر خوانی سر کشان قضا خواهد	چون کوس تو کوفت شعر سر خوانی ^[۴]
پیشانی سر کشان قفا گردد	چون پیش کنی بحمله پیشانی
میل تو بحریکه فزون بیند	از میل طفیلیان به مهمانی
بر سفره رزم رزم جویانت	چیزی نخورند جز بشیمانی
رازی که زمانه داشت اندر دل	در حق نظام شرق و غرب آنی
تصدیق کند سپهر اگر گوید	گوینده ترا سکندر ثانی
چرخ شب و روز نیز از آن گردی	ماهی مه و سال گرم از آن گردی
خواهی که شوی مقیم نشکیمی	کوشی که کنی مقام توانی
تا طبع درشت و نرم رویاند	خار و گل عقربی و میزانی
در صدر تو باد سعد ناهیدی	با قدر تو باد اوج کیوانی

(۱) چنانچه در نسخه های ۲ و ۵ - نسخه ۳ - حك نسخه م ب - حق اما در حاشیه نوشته شده که « در نسخه بجای حق حك دیده شد و هردو قابل تأمل است
(۲) نسخه ۲ - دور تو بعربده سخن گفته از که تو زمان میل ماکانی نسخه ۳ - زوبین که بعربده سخن گفته از نوك رماست میل باکانی م ب - روز تو بعربده سخن گفته از نوك زبان مثل باکانی نسخه ۵ - روز تو بعربده سخن گفته از تو که | فرو | زبان طفل پاکانی

(۳) نسخه ۲ - کیکانی نسخه ۳ - کیلانی م ب - کیکانی نسخه ۵ - کنکانی
(۴) نسخه ۲ - سر خوانی سر کشان قضا خواهد چون گوش تو شعر شروانی
نسخه ۳ - بر جایی اگر کسی قضا خواهد چون گوش کند تو شعر بر خوانی م ب -
سر خوانی گر کسان قضا خواهد چون کوس تو کوفت سر خاقانی (؟) چون کوس
تو کوفت سر خوانی ؟ چون کوس تو کوفت شر سر خوانی ؟

آثار غزات تو فرامرزی ❀ احکام قضای تو سلیمانی
حفظ تو بسایه زاد و در ظلش آرام گرفته انسی و جانی

❀ خفیف ❀ نسخه ۳۰۲ و م ب و ه

نکند کار تیر آ بازی ❀ شل هندی و نیزه تازی ❀
پیش پیکان او کی آید کوه^(۱) ❀ گریباند که چیست جانبازی
بار سوار او زه چرخش ❀ با زمانه کشد بانبازی ❀
روز برتاب او ز شرق بغرب ❀ نصد عبره جز بطازی
پر او را عقاب سجده برد ❀ چون گشادش دهد سرافرازی
اوج او در صعود کیوان را ❀ بیند اندر هبوط صد بازی
حکم سیرش اجل همی راند ❀ کرده با او بفعل دمسازی
چون تواند زحد ایشان جست ❀ خصم کاین مرغزی است آن رازی
ای ز نو بر عمارت عالم ❀ یافته عدل خلعت رازی ❀
سهم شمشیر تو فکنده بکوه ❀ گرگ قصاب را بخرازی
مرزبانی قویر از عقلی ❀ قهرمانی قویر از آزی ❀
دل دولت شکفت رازی داشت ❀ آشکارا شد و تو آن رازی
چرخ گردنده شهاب انداز ❀ کاندرا آورد یسلك اندازی
آفتاب از تو جرم در وزدد ❀ گر بکین سوی جرم او تازی
یارب آن سهمناک ساعت چیست ❀ که تو باخود و درع بگرازی
و ندر آری چو برق پای برعد ❀ بزنی رعد را و بنوازی ❀
تیغ درخواهی و به آتش تیغ ❀ میغ بر تیغ کوه بگدازی
و از جهانی بطرفه العینی ❀ کینه تو زی و باز پردازی
دور باد از تو چشم حادثه دور ❀ تا بغزو اندرون همی تازی

بی خطر باش هر کجا باشی با ظفر یاز هر کجا یازی
همه فرجامات معدوم است محکم آغاز هر چه آغازی

مضارع

ای بیشکار تخت تو کیوان و مشتری
در جرم عقل طبعی و در جسم عدل جان
اقبال را بهمت بهتر طایعه
آن را که کارزار شود روی راخی
اندر نواضع آب روانی نشیب جوی
نشگفت اگر بکار بزرگی بنام تنگ
دریا که دید هرگز گوهر مکان او
بگرفت سیل عهد تو سهل و جیل چنانک
عشریست از تو عالم سفلی که تو بفضل
پیراهن^(۱) تو مشرق دیگر شمرده اند^(۲)
هر ساحنی که نعل براق تو بر نوشت
اضدا در اخصومت اصلی بر او افتاد
امروز کیست از همه رایان که روز جنگ
حقا که خار خون شود ایدون گمان برم
بانیغ پیش جمع بزرگان هندوان
خالی شد از نبات زمینی که خاک او
آسانیا که از تو جهان راست کر تو چند
گوئی زمانه فتنه بالین و بستر است

ای نجم شرق و غرب^(۱) ترا گشته مشتری
بر شخص فضل دستی و بر عرض حق سری
اسلام را نصرت مهر برادری
و آنجا که کارزار شود پشت لشکری
گر چه بقدر از آتش رخشنده برتری
چون همعان دولت و همنام اختری
اینک دل تو دریا اینک تو گوهری
بر زرو سیم خویش بیخوش ستمگری
سر جمله فواید هر هفت کشوری
کز وی که طلوع تو خورشید دیگری
از ایمنی بساطی بر وی بگستری
در اصل و قرع شهری کانجا تو داوری
آن را وفا کند که بر او ژرف بنگری
گر در میان معرکه بر خار بگذری
چون پیش خیل خوردان سد سکندری
در کینه آخسن به پی باره بسپری
از وی به اختیار بدشواری اندری
تا تو بطبع دشمن بالین و بسپری

(۱) لباب - شرق

(۲) نسخه ۵ - پیراهن

(۳) نسخه ۱ - گرفته اند

ایزد ترا بهشت به عقبی جزا دهداد کاین رنجها نه از بی دنیا همی بری
چندان که نام دهر بماند بمان بدهر تا نام نیک ورزی و تا عدل پروری
این مهر کان بکام شمردی و همچنین هر مهر کان که آید مادام بشمری

❁ خفیف ❁ نسخه ۳ و ۲ و م و ه

آمد آن اصل شرع و شاخ هدی	آمد آن برگ عقل و بارندی ^(۱)
سید عالم و عمید اجل ❁	عمده ملک و دین ابوالاعلی ^(۲)
رتب او نهاده متبر و تخت	رفت او سپرده عهد و لوی
همنش را سپهر کفش بساط	دولتش را زمانه کفش فدی
سایه عدل او کشیده طناب	نامه فضل او گشاده سحی ^(۳)
برده از عرض جود گوی سبق	سوده با ذات عدل دست مری
حکم او مالک قلوب و رقاب	رای او افسر سهیل سہی
نهی او رد کرد باد سموم ^(۴)	سمی او سد شاهراه عری
باد خلقتش دمیده عطر حسب	نحل مهرش نهاده شهد شفی
قلمش پر عجبیه نکته ❁	سخنش بر لطیفه معنی ❁
چون تکبر عظیم (و) باحشمت	چون تواضع کریم (و) بی دعوی ^(۵)
گوئی از آسمان فرود آمد	قهر اعوان قنیه را عیسی
زاید از اهتمام او اکنون	در عروق صلاح خون غدی
بشود زو تفاسق بسد ورع	بخورد زو فساد حسد زنی
وحشی مکه بر جهد بکمر ^(۶)	دمنه حیلہ در خزد بشری ^(۷)

- (۱) نسخه ۵ - بی
(۲) نسخه ۲ - ابوشمعی . ؟ م ف - ابویعلی ؟
(۳) در ۲ و ۳ و ۵ - سحی
(۴) چنانچه در ۲ و م - نسخه ۳ - نهی آورده کرد باد سموم
(۵) چنانچه در نسخه ۳ و م ف - نسخه ۲ - چون تواضع کریم با دعوی نسخه م - چون کرامت کریم و با دعوی نسخه ۵ - چون تواضع کریم با دعوی
(۶) نسخه ۲ - بسموی ؟ نسخه ۳ - بمو ؟
(۷) نسخه ۲ - بتری ؟ نسخه ۵ - برئی ؟

نرود ^(۱) با ودیعت استخفاف ^(۲)	نرود ^(۳) با شریست استهزی
چو سخن گوید او ز بهر صلاح	که کند گوش سوی هزل و هجی ^(۴)
ای بحکمت گزیده چون لقمان	ای بسیرت ستوده چون کسری
نشکند بند و نکسلد پیمان	بنده را خشک بند ظلم واذی ^(۵)
چون خورد بی گنه دوال ادب	چون کشد بی ورم و بال طلی
تو کنی جان او زرنج آزاد	تو کنی حال او بدهر انهی
تا مهباست شغل داد و ستد	تا مهباست کار بیع و شری
شغل شغل تو باد با خسرو	کار کار تو باد با مولی
داده دهرت بعر نوح نوید	کرده بخت بروز نیک ندی

﴿ مجتث مقصور ﴾ ۳ و ۲ و م و ه

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

(همانا در سال فراز آمدن آن پادشاه و الاجاه بر تخت پادشاهی گفته شده است)

درد داد خلافت رسید و عهد (و) لوی	به بارگاه همایون حضرت اعلیٰ ﴿﴾
به بارگاهی کنز فخر خاتمش جوید	ز ظل پرده او دوش آفتاب ردی
به بارگاهی کنز حرص طاعتش خواهد	ز لفظ حاجب او گوش روزگار ندی
به تیر ماه بهاری شکفت حضرت را	گشاده چهره تر از کارنامه مانی
گل نشاط و سرورش برنگ معجب گشت	هنوز عهد (و) لوی نا گرفته بوی نوی ^(۶)

(۱) نسخه م ب - نبود

(۲) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه ۲ - استقصی نسخه ۳ - استقصا نسخه م ب -

استحضار

(۳) نسخه ۲ - برود نسخه م ب - نبود

(۴) این بیت تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۵) این بیت تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۶) چنانچه در نسخه ۵ نسخه ۲ - هنوز عهد لوی نا گرفته بود هدی ۳ -

هنوز عهد لوی نا گرفته بودندی م ب - هنوز عهد لوی نا گرفته بوی هدی

یکی برای تماشا بخشگ رود برای
 نهاده کوئی رضوان بشاهزاهش بر
 بشکل و هیئت جرم سپهر معذور است
 خرد بساحت او بر دلیل قربان دید
 بنفس ناطقه تکبیر کرد و ایدون گفت
 بزرگوارا شهرا کو شهر غزنین است
 از آنکه عالم صفری زخسگرودش خود
 خدای تربت او را عزیز دنیا کرد
 نظام دولت محمودیان ملک مسعود
 ستوده سیرت شاهی که روز مظالمش
 حیرم عدلش نا دیده باز روز ستم (۳)
 بعزم تیز تر از برق راند خنک ظفر
 گشاده رایت منصور او در قنوج
 مدار هیسج عجب گر ز هول قوت او
 به ایمنیش برون تازد از کمین مهدی
 همیشه تا نبود کبک را سر شاهین
 سپهر موکب او باد و مهر مرکب او
 براق همت او اوج مشنری و زحل
 نه از جمالش طبع جمال را سیری
 بدین عبار سپرده رسول آل رسول

کری کند که بر آئی بخشگ رود کری
 میان هر دو سه گامی نهالی از طوبی
 اگر نیارد با او بقیه (۱) کرد مری
 چنانکه عبادت باشد بموسم اضحی
 که قصر خسرو کعبه است و خسگرودمنی
 چه شهر عالم کبری بعالم صفری
 نباشد الا عضوی کمینه (۲) از عضوی
 به فر مولد میمون خسرو دینی
 امین عهد و امام و یمن دین و هدی
 بدو پناهد عالم ز سیرت کبری
 نفاذ امرش نا خورده بند منع ایی (۴)
 بحفظ نرم تر از آب کرد صحف نبی
 شکسته هیئت شمشیر او دل (۵)
 بشرق و غرب نیابند فتنه را مأوی
 بدوستیش فرود آید از فسلک عیسی
 همیشه تا نبود بنده را دل مولی
 ستاره کفش (۶) بساط و زمانه کیش فدی
 سریر دولت او فرق فرقد و شعری
 نه در کمالش عین کمال را دعوی
 به تخت ملکش تشریف تاج و عهد (و) لوی

(۱) کذافی ۲. ۳ - بهفتنه م ب - بقیه ۵ - همچنین

(۲) نسخه ۲ - کهنه

(۳) چنانچه در نسخه ۵ - نسخه م ب - باد نقش ستم

(۴) چنانچه در نسخه ۵ م ب - بند میخ نوی

(۵) نسخه ۲ - ماهی ۴ نسخه ۳ - منهی م ب - سلمی ۵۴ - ملهی

(۶) در م ب و ۵ نقش نسخه ۲ - کفش نسخه ۳ - کیش

❦ خفیف ❦ ۱۰ و ۳ و ۲ و ۱ و ۵

در تعریف عمارت و مدح بورشد رشید خاص |

ای همایون بنای آهو پای	آهوئی نانهاده در تو خدای
ایمن از مکر و قصد یکدیگر	در تو شیران و آهوان سرای
سقف تو چون فلک نگار پذیر	صحن تو چون بهشت روح افزای
نقش دلبنده دلگشای ترا ❦	خامه قتنه بود چهره گشای
کرده بامطربان صدای خمت	بنشاط تمام هایا های ❦
گفته با زایران صریر درت	مرحبا مرحبا در آی در آی
روی دیوار تو ز بس پیکر	شکل عالم گرفته سر تایای
هم در او مرکبان گور سرین	هم در او سرکشان تیغ گرای
خورده آسیب شیر او نه خجیر	مانده خرطوم پیل او دروای
دست چنگیش بر دویده به چنگ	لب نائیش در دمیده به نای
می پرستش مئی چشیده برنگ	رشک تاج خروس و چشم همای
سوده از رزمگاه مجلس او ^(۱)	قصاب رزمخواه بزم آرای
لیکن آرام داده هر یک را	حشمت خاص شاه بریکجای
ناصر حق جمال ملت و ملک	صدر دنیا رشید روشن رای
آنکه با عدل او نیارد گفت	سخن گاه طبع کاه ربای
و آنکه بی حرز او نداند گشت	گرد سوراخ مار مار افسای
دایمش در چنین بنا خواهم	شاد کامی و خرمی افزای
سایه قصر او نیموده ❦	قرص خورشید آسمان پیمای
جامه عز او نهر سوده ❦	گردش گنبد جهان فرسای

(۱) چنانچه در ۱ و ۲ و ۳ - سوده و آورده سوی مجلس او نسخه ۳ -

وده آورد گاه مجلس او نسخه ۵ - سوده از بزمگاه مجلس او

تو آن مایه اعتدالی فلک را
تو آن گوهر احتمالی جهان را
همی تا بتقدیم و تأخیر عالم
اگر نیک خواهد ترا نیکخواهی
یکی را ز گردون مبادا گزندی
که طبع از تو جوید بلطف اعتدالی
که نفس از تو خواهد بصبر احتمالی
مقدم شود بر جوابی سئوالی
و گر بد سکاد ترا بد سکتالی
یکی را بگینی مبادا مجالی

بیت مقطعات منقار ب ۳ و ۲ و م

بر آمد یکی آرزو ملک را
که دست وزارت بصدری رسید
ازین پیش بی رای او مملکت
ابوالقاسم آن کز فلک قسم اوست
چو دندان کند نیز مر کلک را
بدو چرخ ازین پس تلافی کند
و گر داشت یداد حالی نکو
علی الجملة او در^(۱) زبانهای خلق
که بود اندر آن آرزو سالها
که گیرد سود از رخس فالا
چنان بد که بی روح نمائا
چه تعظیمها و چه اجلالا
شود فته را سکتا جنگالا
اگر پیش ازین کرد اخلاها
ازین پس بگردد ورا حالا
نباشد جز این بیت از امثال^(۲)

رمز م ب ۳ و ۲ نسخه ۳ و ۲

ای بیسان جود تو بر کاغذ روز سید
هر کجا کلک نوشد بر صفحه کاغذ روان
در هوائ هر که چون کاغذ دو بویی پشه کرد
هر چه آن بر کاغذ روز است و بر کیمخت شب
ماند هر کو چون قلم ماند ز نامت در طرب
نقش کرده خامه قدرت بزر آفتاب
تیغ هندی را نماند با نقاشی هیچ تاب
چون قلم سر کرد در سر راست رای ناصواب^(۳)
جز که نقش نام تو یکسر چون نقشی دان بر آب
در خمار شست رائی همچو کاغذ در شراب^(۴)

(۱) چنانچه در ۲ و ۳ م ب - علی الجملة ورد زبانهای خلق

(۲) ۲ - جز این بیت در یالها ؟ ۳ - جز این بیت

در بالها ؟

(۳) ۲ - چون قلم سر کرد در سرائیت رای ناصواب ؟ نسخه ۳ - چون قلم

سر کرد در سرائیت راه صواب ؟

(۴) چنانچه در نسخه ۲ - نسخه ۳ - سراب

قابل حکمت چو کاغذ خامه ات را هر که نیست
 هر که او چون کاغذ از خط تو نگشاید ققاع
 سرور را تکرار کاغذ نیک میدانی که چیست
 خاصه آن کاغذ که دارد بوی یکرنگی چومن
 طبع در مدح تو یک ساعت نمی آرد در رنگ
 تا همیشه کاتبان دارند کاغذ را عزیز
 کاغذ منشورت از تأید حق باد وجود^۱

کردش را چون دوات ناگزیر است از طناب
 چون قلم زیند که سر بنهند چون برگ سداب
 فیض جودت مایل از آن است بکاغذ چون سحاب^(۱)
 در وفا و مهر تو همراه تا روز حساب
 می نیاید از تو در کاغذ فرستادن شتاب
 گاه از او سازند منشور و گاهی از وی کتاب
 غرقه همچون کلک در آب سیه بش المئاب

﴿ خفیف ﴾ ۳۰۲ ومب و ۵

(قطعه که به مسعود سعد سلمان نوشته شده)

بوالفرج را درین بنا که در آن
 سخنی چند معجب است که عقل
 گوید این در بهشت یکجندی
 چون به آدم سپرد رضوانش
 بزمین آمد از بهشت آدم ﴿﴾
 یوبه منزل بهشتش خاست ﴿﴾
 سکنه او بدو فرستادند ﴿﴾
 عرصه عمر آدم آخر کار
 غیرت غیر بود بر سکنه^(۲)
 خانه ز آن شخص باز ماند ولی
 کرد او و هم گشت توانست

اختلاف سخن فراوان گشت
 بر وقوفش رسید و حیران گشت
 روضه دلگشای رضوان گشت
 منزل آدم اندر او آن گشت
 غربت او بکام شیطان گشت
 گرچه دشوار بود آسان گشت
 تا بتمکین گوهرش کان گشت
 حالی آورد و تنگ میدان گشت
 ز آرزو خواستن پشیمان گشت
 مدتی غوطه خورد و پنهان گشت
 کرد اسرار غیب توان گشت

(۱) نسخه ۲ - فیض جودت مایل او ان بکاغذ چون سحاب نسخه ۳ - فیض

جودت مایل از آن بکاغذ چون سحاب

(۲) نسخه م ب - غیرت عود بود بر سکنه

اندر این عصر چون بدید آمد قصر مسعود سعد سلمان گشت
تا جهان است او^(۱) نگهبان باد این بنا را که او نگهبان گشت
مقتضای مقارب نسخه ۳ و ۲ و م

چو سر رشته خویش گم کرده ام به عالم یکی رهبرم آرزوست
مرا خورد یکبارگی غم دریغ بگینی یکی غمخورم آرزوست
بسا داورها که دارم ولیک یکی دادگر داورم آرزوست
ز روزیور من قناعت بس است نگویم زر و زیورم آرزوست
برای عروسان بگر سخن یکی تازه رو شوهرم آرزوست
درین عهد ناخوش که قحط سخاست نگویم که سیم و ذرم آرزوست
نه در خاطر و دل بگردد مرا که این اسب و آن استرم آرزوست
کزین دهر نا اهل حاش الوجود خری حر^(۲) که یک نویرم آرزوست
بدین بی بقائی چنین زندگی ز اسلام دورم گرم آرزوست

مقتضای رمل مخبون نسخه ۲ و ۳ (مب)

ببخدائی که ره معرفش روز و شب مالک عالم^(۳) نظر است^(۴)
در ره او خرد از غول اضلال با ثبات قدمش در نظر است
چرخ بر در که او پشت خم است کوه دد خدمت او با کمر است
از دوسر هنگ درش خالی نیست نام آن هر دو قضا و قدر است
قدرتش زاد سه فرزند ولیک چارشان ماد و نه شان پدر است
عقل را هر نفس از حضرت او بی عدد منهی و صاحب خبر است
هر چه بیند دل و طبع^(۵) از منعمش به ربوبیت او راهبر است

(۱) نسخه م ب - تا جهان باشد آن نسخه ۵ - تا جهان باشد این

(۲) نسخه م ب - خر

(۳) صاحب

(۴) نسخه ۲ - روز شب مالک عالم نظر است نسخه ۳ - روز و شب مالک صاحب

نظر است

(۵) نسخه ۳ - چشم

که بیدار تو شوقی که مراست	شرح چندانکه دهم بیشتر است
﴿ هزج مقبوض ﴾	﴿ مقصور ﴾ نسخه ۳۰۲ و م ب
گردون ز برای هر خردمند	صد شربت جان گزا در آمیخت
گینی ز برای هر جوانمرد	هر زهر که داشت در قدح ریخت
از بهر هنر درین زمانه ﴿﴾	هر فتنه که صعبتر برانگیخت
جز آب دو دیده می نشوید	خاکی که زمانه بر رخ ریخت
بر اهل هنر جفا کند چرخ	توان ز خفای چرخ بگریخت
چون است زمانه سفته پرور	کی دست زمانه بر توان بیخت
چون کون خزان همه سراشد	دست از دم خر بیاید آویخت

﴿ مجتبی ﴾

بدان خدای که بر روی رقعۀ عظمت	کمینه بیدق حکمش هزار فرزین است
دو چاکرند همی صبح و شام بر در او	که آن یکی گهر افشان و این گهر چین است
سپهر زین کف قهرمان قدرت اوست	چو حقۀ که بر از مهره های زرین است
دو کفه قدرتش از روز و شب پدید آورد	که خط مخور بر هر دو کفه شاهین است ^(۱)
که شرح شوقم توان بصد زبان دادن	که زی جناب همایون مخض الدین است
ستوده صاحب سرور محمد بن علی	که زین ملت از او بانفاذ و باتمکین است ^(۲)
سر صدور اکابر که صدر مجلس او	ز بوی خلق خوشش بر گل است و نسیرین است
در آن مکان که ز خلق خوش سخن گویند	نسیم باد تو گوئی که عنبر آگین است
هر آن گروه که اندر پناه صدر ویند	زامن و راختشان بستر است و بالین است
بمهد دولت او خوش نشین که فتنه و جور	چو کبک و تیهو عدلش چو باز و شاهین است
فلک دهد بکف او زمام حکم جهان	هنور باش که این پایه نخستین است

(۱) نسخه ۲ - که خط مخور بر تیر او کفه شاهین است م ب - که خط مخور او تیر و کفه شاهین است

(۲) نسخه ۲ - که زین دولت او بانفاذ و تمکین است م ب - که زین دولت او بانفاذ تمکین است

❁ مجتث ❁

بدان خدای که هر دم بشکر خدمت او
 بلطف صنع بر آورد بی ستون قصری
 عروس نعمت او باز میرود بعدم ❁
 کمال نعمت او پرورنده مشفق ❁
 وفور هیبت و قهرش بشعله زائر (۱)
 بصحن مملکتش هفت نسبت است قلم
 حسام قدرت و قهرش بدست حکمت و حلم
 که اشتیاق مرا هیچ شرح نتوان داد
 امیر عالم عادل محمد بن حسن (۲)
 جز او که دارد آیین جود و رسم کرم
 سخا و طبع کریمش حریف یکدگرند
 بحذف (۳) همت او توسن مروت را
 بمدح او گهر افشاند خاطر من از آنک
 بذکر منقبت او زبان کلام تراست
 بزرگوارا داعسی دولت شب و روز
 توئی ز مخنت ایام کف مایه او
 به نامرادی از خدمت تو محروم ❁

زبان عقل تر و کام فضل شیرین است
 که قصر خسرو انجم نه قصر شیرین است
 بهر خویش که داماد شکر عنین است
 ز ابر ساخته کاین دایه ریاحین است
 مثال داده که این مقطع شیاطین است
 کبودوش که همه میخهای زرین است
 همیشه حافظ شرع است و ناصر دین است
 که زی جناب همایون ناصر الدین است
 که بر مناقبش از چرخ حمد و تحسین است
 تبارك الله آن خود چه رسم و آیین است
 مگر یکی است چو جوزاد گرجو پروین است ❁

❁

(۲)

❁

خرد ز لفظ گهربار او گهر چین است
 از آن سبب دهن کلام غیر آگین است
 ز بهر خدمت دایم نژند و غمگین است (۴)
 از آن دعای تو او را جو ورد یاسین است
 ولی چه چاره کنم چون مراد چرخ این است

(۱) م ب - وفور هیبت و قهرش بسفله زاید

(۲) حسین

(۳) نسخه ۳ و م ب - بحذف نسخه ۲ - بحذف

(۴) نسخه ۲ - چه خوش بکار در آورد البعہ نور منست نسخه ۳ - چه خوش

بکار در آورد آن شه توزین است

[۵] چنانچه در م ب ۲۰ - ز بهر خدمت دایم نژند و غمگین است نسخه ۳ -

ز بهر فرقت خدمت نژند و غمگین است

هم جوشنی نماید و هم مغفری کند
حکمش میان هر دو بحق داوری کند
خزمش بنور رای ورا رهبری کند
لطف پدر چو تزیینت مادری کند
با آن همه نفاذ ورا چاکری کند
اشکال مختلف ز خط غنبری کند
همواره سیخره بر زحل و مشتری کند
عاجز شوند از او چو زبان آوری کند
زو طرفه نیست اینکه گهر پروری کند
﴿۱﴾

در صف اهل فضل و هنر سروری کند
گردون هفت پایه ورا منبری کند
نه از طریق شعر و ره شاعری کند
مدح تو ورد او است چو مدحسگری کند
هنگام آن رسید که ذمت بری کند
و آنکه سه و چهار بدو مهری کند
تا بر سران عالم ذاتت سری کند

در پیش زخم تیغ حوادث بنور خزم
گر کثر کند قضا سر پیمانۀ وجود
ورگم کند زمانه سر رشته صلاح
بر خلق همچو بر سه موالد چار و نه
کمالی است ناتوان بکف کافیش که تیغ
بر عارض بیاض چو مشاطه گونه گون
بر خصم و بر ولی اثر سعد و نحس او
مانند الکئی است ولیکن سخنوران
در يك نفس هزار گهر زو جدا شود
چون مسکنش کف شرف الدین علی بود
صدرا ضمیر خادم داعی بمدح تو
چون خطبه مدیح تو خواند زبان او
معلوم رای تست که خادم ثنائی تو
دور است ازین طریق ولیکن بطوع طبع
فرضی که از ره کرم ملتزم شد است
تا از دو جنس عالم کوچک مر کب است
آسیب هفت و چار ز عمرت گسسته باد

﴿۲﴾ بر مصل مقصور ﴿۳﴾ نسخه ۳۰۲ ومب

شعاعه رایت سر افرازی کند
بر نفاذ تیغ طنازی کند
با محیط و ابر انبازای کند
همچو عنقا خانه پردازی کند

ای سرافرازی که بر خورشید چرخ
کاک تو در نظم کار مملکت
عار دارد همت کو در سخا
با همای عدل تو زاغ ستم

(۱) نسخه ۲ - ما سال حرج ارو غنبری کند نسخه ۳ - تا با تباان فرخ او غنبری
کند م ب ماسان چرخ ازو غنبری (چنبری) کند ؟

مشک تواند که غمازی کند	گر بداند آهوان انصاف تو
همچو دریا گوهر اندازی کرد	ورسختا آموزد از دست تو ابر
بر عقاب آسمان بازی کند	پشه کاند در هوای مهر تست
چون گفت با کلک دمسازی کند	فته را با خواب دمسازی بود
ظلم تواند که مجازی کند	برهران بقعت که صیت عدل تست
و آنکهی بدخواه خربازی کند	شهواری چون تو در میدان جود
گر وفا با آن هم آوازی کند	و عسده کان از کرم فرموده
با بنات کلک همرازی کند	از پی توقیع در انجاز آن
یاری دین حیدر غازی کند	از تو یابند اهل معنی تربیت
پیشه عطاری و بزازی کند	تا به بستانها نسیم نو بهار
گر گ در عهد تو خرازی کند	حکم بادت تا بحدی کثر عجب

مبحث مقصود ۱۱۱ نسخه ۳۰۲ ومب

پناه و پشت جهان عز دین تواند بود	بحکم ایزد و اقرار جمله تاجوران
همیشه رایت او را قسریں تواند بود	ستوده نصرت دین آنکه ذات نصرت و فتح
بدان خجسته حسام و یمین تواند بود	چو شد حسام و یمینش یمین فتح و ظفر
سعادتش علم آستین تواند بود	فلک چو بر قد او سکوت بقا دوزد
که او مہین ملوک زمین تواند بود	ملک ز اوج فلک میدهد بطبع اقرار
سوار رخس سوار سکمین تواند بود	بروز رزم به پیشش چو بر کشند یمین
جمال و زیب شهور و سنین تواند بود	زهی ستوده کریمی که عهد دولت تو
که او جوابگران مہین تواند بود	یکی سخن ز خرد دوش باز پرسیدم
برای چیست که طبعم حزین تواند بود	که هر کسی ز سخای شه است خرم و شاد
که در گمان همه غث و سمین تواند بود	جواب داد خرد کاین گمان میر بسخاش

اگر شود بمثل زنده حاتم طائی
نه نیز گویم شعرت بد است و نازیبا
ز بخت تست مگر کز سخاش محرومی
چو این سخن بشنیدم از او بدانستم
دعای روح امین باد حرز بازوی تو
معین و یار تو بادا خدای عز وجل

ز خرمن کرمش خوشه چین تواند بود
از آنکه طبع تو سحر آفرین تواند بود
حقیقت است که حال اینچنین تواند بود
که هر چه گفت خرد آن یقین تواند بود
که حصن دعوت او بس حصین تواند بود
به از (۱) خدای که یار و معین تواند بود

❦ خفیف ❦ نسخه ۱ (سه بیت اول) ۲ و م ب و ه

ای جوادی که کوه و دریا را
شکر انعام تو بجان گویم (۲)
آن درختی است بر تو (۳) که ازو
و آن درختی است رای تو که بدو
آز چندان سؤال کرد از تو
ببخل چندان دوال خورد از تو
دیو امساک را که طبع تو دید
هبه ایزدی از آن او را ❦
تا بماند فلک بمان که در او

باعطای تو ملک و مال نماند
که زبان را دراو مجال نماند
باغ امید بی نهال نماند
قرص خورشید بی همال نماند
که بسیرتش در (۴) سؤال نماند (۵)
که بپهلوش بر دوال نماند
اندر امساک قیل و قال نماند
با تو اندر هبت جدال نماند
نجم عمر تو را وصال نماند

❦ متقارب ❦ نسخه ۳ و ۲ و م ب

خرد کن همه چیز ها برتر است
چو عرض شریف تو باشد بجای

هم آخر کشد باده در وی قلم
زیشی و کمی چه بیش و چه کم

(۱) نسخه م ب - بجز

(۲) چنانچه در ۲ و م ب - در ۱ و ۵ - جویم

(۳) چنانچه در ۲ م ب - بر تو نسخه ۱ و ۵ - بر تو

(۴) که بسینه اش در

(۵) نسخه ۲ - که بسیرتش در مجال نماند نسخه م ب - ز چندان سؤال کرد از

تو که بسیرش در سؤال نماند نسخه ۵ - که در اطلاق سؤال نماند ؟

اگر حاسدی قصد جباه تو کرد	کز آن قصد گردد مکر محترم
ز بسیاری خصم و انبوه پیل	زیانی نباشد به بیت الحرم
چو یزدان بود حفاظ ذات تو	چه باید شد از قصد خصمان دژم
چه نسبت بود حاسدان را به تو	کسی فربهی چون شمارد ورم
به یزدان پناه و بدو یار گیر (۱)	که آنجا توان یافت لطف و کرم
حدیث شای من و حضرت	چوران ملخ دان و چون خوان جم

❦ خفیف ❦ ۲۱ و م و ۵

(در مدح ابونصر پارسی)

سال عمر عزیز آن نوگشت	که بزرگیش نیست نو بجهان
خواجه بونصر داده ایزد	صاحب جیش و صاحب دیوان
در بزرگی و عز و جاه و شرف	یارب او را بعمر نوح رسان

❦ مجتث مقصور ❦ ۲۱ و م و ۵

(در مدح ابونصر پارسی)

همای خلعت عالی فکند سایه بر آن	که آفتاب نماید ز رای او سایه
عمید دولت ابو نصر پارسی که خدا	دهد باختر دولت ز اخترش مایه
سپهر قالب معراج همتش بیسود (۲)	شمرد خویشتن از وی فروترین پایه
همیشه تا چو عروسان شاه طاوسان	بجلوه گاه در آیند غرق پیرایه
بقاش خواهم و اندر بقا بر او لازال	جهان بمر چو بر طفل مهربان دایه

(۱) م ب - بازگرد نسخه ۲ - بارگیر (۴)

(۲) نسخه ۱ و م ب - پیچود نسخه ۲ و ۵ میسود

هجویات

❦ مضارع اخرب ❦ نسخه ۱ ومب و ه

گوئی که گر بخوام یکدانه شعر سازم کز شاخهای نظمش نقش ترنج روید
هیات گر بخواهی کز که ترنج سازی در دل شکن که آنرا جز تو کسی نبوید

❦ هـ زج ❦ نسخه ۱ ومب و ه

مرا گوئی که تو خصم حقیری تو هم مرد دیری نه امیری
مسلمان وار بندت داد خواهم تو خود بند مسلمان کی پذیری^(۱)
فراوانت پلنگاند خصمان ❦ مگر با موش خصمی در نگیری
که گر چنگ پلنگی در تو آید بیاید^(۲) بر تو میزد تا بمیری

غزلیات

❦ مجتث مخبون ❦ ۱ ومب

چه دلبری چه عیاری چه صورتی چه تنکاری بگاه خلوت جفتی^(۳) بوقت عشرت یاری
بغمزه عقل گدازی بچنگ چنگ نوازی بوعده روبه بازی (عشق)^(۴) شیر شکاری
چو بوی خواهم رنگی چو صلح جویم جنگی چو راست رانم لنگی چه خوست اینکه تو داری
بلی قرینه اوئی و لبک گرگ تباری زمانه^(۵) ❦
نه سائی و نه بسودی نه گاهی و نه فزودی نه بندی و نه گشودی چه دیو دست سوار^(۶)

(۱) نسخه ۱ - زخود پندی مسلمان کی بر سری

(۲) نسخه ۱ ومب - بیاید نسخه ۵ - بیاید

(۳) باری - خاری

(۴) - بخیله

(۵) نسخه ۱ - زمانه بوالعجبی بخوی نیز بجوید ترا نمودی بیاید چگونگی کبر نیاری

نسخه م ب - زمانه بوالعجبی را ستیزه روئی خود را ترا نمونه نباید چگونه کرسماری؟! ❦

(۶) نه سازی و نه سائی نه گاهی و نه فزائی نه بندی و نه گشائی چه دیو

دست سوار^(۶) ؟ نسخه ۱ - نه سازی و نه بسوزی نه گاهی و نه فزودی نه بندی و نه گشادی

چه دیو دست سوار^(۶) ؟ نسخه م ب - نه سازی و نه بسوزی نه گاهی و نه فزائی نه بندی و

نه گشائی چه زور دست سوار

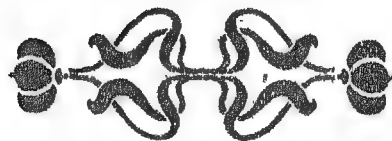
خفیف ۱ و م ب و ه مجمع الفصحا

زلف چون نامه گنه داران ^(۱)	روی چون حاصل نکو کاران
در کمینگاه طبع ^(۲) بیماران	غمزه مانند آرزوی مضر
ذوق مستان و هوش هشیاران ^(۳)	خیره اندر کمرشمة چشمش
چادرش بستند ازو یاران	اندر آمد بمجلس و بنشست
تا بگفتند راز میخواران	زیر و بم را بغمزه گویا کرد

مجست ۱ و م ب و ه

دلم ز دست برون کردی و بدر جستی ^(۱)	بپاهدی صنما بر دو پای بنشستی
همی بحیله شناسی بلندی از پستی	نه مست بودی و پنداشتم که چون مستان
نه هوشیاری دانم که چیست نه مستی	سه روز شد پس از آن تا ز درد فرقت تو
که تا زمن بگسستی بمن نه پیوستی	درست گشت که جان منی بدان معنی
چنانکه بردی امروز باز نفرستی ^(۲)	بجان جانان گر ^(۳) تو بدست خویش دلم

- (۱) در تمام نسخ گنه کاران ولی در نسخه م ب - در حاشیه به گنه داران تصحیح شده درست تر مینماید
- (۲) چنانچه در نسخه ۵ نسخه ۱ - طمع نسخه م ب - عمر
- (۳) این بیت تنها در نسخه م ب و م ف یافت میشود
- (۴) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه ۱ و م ب - برون جستن
- (۵) نسخه ۱ - کر نسخه م ب و ه کز
- (۶) در تمام نسخ بفرستی



رباعیات

ارزانی عشوئ تو هستم صنما ❁ تا چون دل خسته بتو بستم صنما^(۱)
گر نیز ترا بدوستی ببرستم^(۲) ❁ چون زلف تو خورشید پرستم صنما

ای محشمان حضرت آئید شما ❁ کز فضل در آفاق نشانید شما
این پایه چرا همی ندانید شما^(۳) ❁ منصور سعید را نمایید شما^(۴)

که نیک بگفتار برافروخت مرا ❁ که سخت بکردار جگر سوخت مرا
چون بستم گفتار بیا موخت مرا ❁ بر نخته عشق کرد و بفروخت مرا^(۵)

ای دوش فلک را علمت گشته ردا ❁ در گوش فلک ز جود و عدل تو ندا
بادات فدا هر که بگیتی چو منست ❁ تا خلق جهان همه باشند فدا^(۶)

تا بیک نفس از حیات باقی است مرا ❁ در سر هوس شراب و ساقی است مرا
کاری که من اختیار کردم این بود ❁ باقی همه کار اتفاقی است مرا^(۷)

- (۱) نسخه ۱ - تا چون دلخسته ز تو بستم صنما م ب - تا چون دلخسته باتو بستم صنما نسخه ۵ - تا چون دل خسته بتو بستم صنما
(۲) نسخه ۱ - گر نیز ترا بدوستی ببرستم م ب - گر نیز بدوستی ببرستم صنما نسخه ۵ - گر نیز ترا بدوستی ببرستم ۱ و م ب و ۵
(۳) نسخه ۱ - ای مایه چرا همی ندانید شما م ب - آن مایه چرا الخ نسخه ۳ - این مایه الخ نسخه ۵ - این مایه همی چرا الخ
(۴) نسخه ۱ و م ب - منصور سعید را چه مانید شما ۱ و ۳ و م ب و ۵
(۵) نسخه ۳ - گرنیک بگفتار بران دوخت مرا که سخت بکردار جگر سوخت مرا چون شیوه گفتار بیا موخت مرا بر نخته (۹) عشق کرد و بفروخت مرا نسخه ۵ - مصراع ۴ بر نخته (۹) عشق کرد و بفروخت مرا ۱ و ۳ و م ب و ۵
(۶) مصراع اول نسخه ۳ - ایدوش فلک را علمت کرده زدا مصراع دوم - نسخه ۲ - در گوش فلک ز جور عدل توندا مصراع سیم - نسخه ۲ - بادات فدا هر که بگیتی چو نویست نسخه ۳ - بادات فدا هر که بگیتی چو هست نسخه ۲ و ۳
(۷) تنها در مجمع الفصحی

از درد فراق ای بلب شکر ناب	نی روز مرا قرار و نی در شب خواب
چشم و دل من ز هجرت ای در خوشاب	صحرای پر آتش است و دریای پر آب ^(۱)
شاهی که جهان را بوجودش ناز است ^(۲)	بر خیل قضا ^(۳) خنجر او طناز است
بارایت او فتح و ظفر دمساز است ^(۴)	عز الدین ابو العصب خیاز است ^(۵)
چون یار بیوسه دادیم بار گرفت	زلفش بگرفتم از من آزار گرفت
چون یاری من یار همی خوار گرفت	زان خواست بدست من همی سار گرفت ^(۶)
تاجان مرا باده مهرت سوده است	جان و دلم از رنج غمان آسوده است
گر باده بگوهر اصل شادی بوده است	پس چون که ز باده تورنج افزوده است ^(۷)
از روز نخست کاین دلم رای تو جست	دید است جفای سخت و پیمانی سست
بودم ز تو دل شکسته از روز نخست	ناید ز دل شکسته پیمان در سست
شاهی که ملوک را ز عدلش بیم است	هفت اندامش سلاح ^(۸) هفت اقلیم است
از ده يك ملك او فلک ^(۹) دو نیم است	سلطان مظفر ملك ابراهیم است
ای رای سفر کرده فغان از رایت	خود بی تو چگونه دید بتوان جای
از دیده کنم رکاب هجر افزایت	تا مردم کش همی پرسند ^(۱۰) پایت

(۱) نسخه ۱ و ۲ و م ب و ۵

(۲) نسخه ۲ - مر است نسخه ۳ - بار است

(۳) نسخه ۲ - بر خلق جهان

(۴) نسخه ۳ - همراز است

(۵) - ابو العصب حبار است نسخه ۲ و ۳

(۶) م ب - همی مار گرفت لباب الالباب و م ب

(۷) نسخه م ب و ح

(۸) نسخه ۵ سلاح

(۹) نسخه ۱ - ملك نسخه ۱ و م ب و ۵

(۱۰) نسخه م ب همی به بوسد م ف همی بیوسد نسخه م ب و ۵ و م ف

- چون چرخ برافکند ز دای زربفت
بنشست بصد حیل و برخاست بفت
- گفتم که مرو چو این بگفتم که برفت
رفتم که دمید صبح و آمد آگفت^(۱)
- با روی تو آبله بسی جوشیده است
تا خلعتی از مهر در او پوشیده است^(۲)
- گفتی که دو هفته ماه نو پوشیده است
روضه گل و یاسمین بر او جوشیده است^(۳)
- روی تو ز مشک زلف قارون گشته است
زلف تو ز عکس روی میگون گشته است
- مستانه دو چشم تو دژم چون گشته است
گفتی که بر شک هر دو پر خون گشته است^(۴)
- از عقل نگر تا نبرد نام دلت
تا غم نخورد بکاو ناکام دلت
- بر چهل مگر بگیرد آرام دلت
کز چهل بخرمی کشد گام دلت^(۵)
- با انده جفت گشتم از شادی فرد
ایام وفا چیست ولی چنوان کرد
- اندیشه چو دانش است می باید داشت
اندوه چو روزی است می باید خورد^(۶)
- ای دل چو بتو چشم نو بهتر نگر
ترسم که تو را چو شمع چشمت بخورد
- از دیده بر آتش تو ریزم آبی
تا از تو بلای چشم من در گذرد^(۷)
- (۱) مصراع ۲ - نسخه ۱ بنشست بصد حیل و برخاست هفت مصراع ۳ -
نسخه ۱ - گفتم که مرو چون بگفتم که برفت نسخه م ب - گفتم که مرو جز این
نگفتم که برفت مصراع ۴ نسخه ۱ - رفتم که دمید صبح امید او گفت ! نسخه
۱ و م ب و ۵
- (۲) ماه نو پوشیده است !
- (۳) مصراع ۳ - نسخه ۱ و ۵ - گفتی که دو هفته ماه نو پوشید است م ب -
گفتی که دو هفته ماه تو نو دیده است مصراع ۴ - نسخه ۱ - وصل گل و یاسمین
برو جوشید است م ب - دوصد گل یاسمین برو جوشیده است نسخه ۵ - روضه گل
و یاسمین بر او جوشیده است ۱ و م ب و ۵
- (۴) ۱ و ۳ و ۵
- (۵) چنانچه در ۵ و در م ب - ای عقل تا غم با چهل یکی نگیرد گر چهل
بخرمی کشد گام دلت
- (۶) ۱ و م ب مصراع ۲ - نسخه ۱ - ایام وفا چیست می چه توان کرد
- (۷) ۱ و ۳ و م ب و ۵

چون است که عشق اول از تن خیزد	زو بر دل و تن هزار شیون خیزد
آری بخورد زنگ همی آهن را	هر چند که زنگ هم ز آهن خیزد ^(۱)
ای معطی دولت ای سر افراز عمید	ای صاحب روزگار منصور سعید
تا شادی و غم ردیف وعد است و وعید	بد خواه تو عود باد و ایام تو عید ^(۲)
یارب تو کنی عید که گرداند عید	بر بوالفرج رونی منصور سعید
تاراحت و محنت است و وعد است و وعید	منصور سعید باد منصور سعید ^(۳)
با هجر من ضعیف را تاب نماند	آرام نماند با من و خواب نماند
در مرحله ها مسجد و محراب نماند	کز من بگذر ز اشک غرقاب نماند ^(۴)
مسکین تن بی خواب مرا تاب نماند	خواب از من بشیر پرتاب نماند
چون گردد من از سرشک پایاب نماند	نشگفت گرم به آب در خواب نماند ^(۵)
ای جوی فراق در تو پایاب نماند	با موج تو کشتی مرا تاب نماند
ای کعبه وصل بی توام خواب نماند	خرسندیم از تو جز بمحراب نماند ^(۶)
بر یاد جمال ملک چشم بغضود	از لفظ قضا شنو که گوشم چه شنود

- (۱) نسخه ۱ و ۵ و م ب و ۳ و م ف
 (۲) نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵ مصراع چهارم نسخه ۱ کذافی ۵ - بدخواه تو خوار باد و ایام تو عید
 نسخه ۳ - منصور سعید باد منصور سعید م ب - بدخواه تو خوار باد و ایام تو عید
 (۳) مصراع اول چنانچه در ۵ - نسخه ۱ - یارب تو کنی عید گرداند عید
 نسخه ۳ - یارب تو کنی عید که کرد آمد عید نسخه م ب - یارب تو کنی که عید گردانی عید نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵
 (۴) نسخه م ب و ۵ - در نسخه ابتدا مصراع اول و چهارم این رباعی یافت میشود
 (۵) نسخه ۱ و م ب
 (۶) نسخه ۱ و م ب

ای خفته رساندت به آزادی زود گر بنده رشید خاص را خواهی بود^(۱)

چون دیده من بسوی جانان نکرد نرسان نگرود ز خلق و پنهان نکرد
چشم سر من در تو بد آنسان نکرد چون دیده مرده کز پس جان نگرود^(۲)

گفتم که ز خردی دل من نیست پدید اندوه بزرگ تو در او چون گنجید
گفتا که ز دل پیدیده باید نگسرید خرد است و بدو بزرگها بتوان دید^(۳)

چون باز بصید یاره باز تو شود بر تخت سپهر مهره باز تو شود
گر ماه بشکل چشم باز تو شود از بیم تو چون ناخن باز تو شود^(۴)

تا جزع هوات را دلم حرز افتاد زو چون تب لرزه بر تم لرز افتاد
از عشق توام کار به اندرز افتاد وزدی بچه زخم بان درز افتاد^(۵)

(۱) نسخه ۱ و ۳ و م ب - مصراع اول کذافی نسخه ۱ - نسخه ۳ - ای جود جمال ملک چشم نغنود . م ب - بر باد جمال ملک چشم نغنود مصراع سوم نسخه ۱ - ای بنده رساندت بازادی زود نسخه ۳ - ای خفته . . . نسخه م ب - گر بنده رشید خاص را خواهی بود مصراع چهارم کذافی نسخه ۳ - نسخه ۱ - گر بند رسید . . . نسخه م ب - این بنده رساندت باسانی زود

(۲) نسخه ۱ و م ب - مصراع دوم نسخه م ب - نرسان گردد ز خلق و پنهان نگرود مصراع سوم - نسخه م ب - چشم و دل من در تو بد آنسان نکرد مصراع چهارم نسخه م ب - چون دیده مرده در پس جان نگرود

(۳) نسخه ۱ و ۳ م ب

(۴) مصراع اول - نسخه ۱ - چون باز بصید یاره باز تو شود نسخه ۳ - گر باز بصید یاره باز تو شود م ب - چون باز بصید یاره باز تو شود - چون باز بصید یاره باز تو شود مصراع ۳ - نسخه ۱ و م ب - گر ماه بشکل چشم باز تو شود نسخه ۳ - گر ماه بشکل چشم باز تو شود نسخه ۵ - گر ماه بشکل چشم باز تو شود مصراع چهارم نسخه ۱ و م ب و ۵ - از بیم تو چون ناخن باز تو شود نسخه ۳ - از بیم تو چون ناخن باز تو شود

(۵) مصراع ۱ - نسخه ۱ - تا جرخ الخ مصراع ثانی از عشق توام کار باندروز افتاد مصراع چهارم - نسخه ۱ - دزدی بچه زخم تو بر درز افتاد م ب - وزوی بچه زخم بان درز افتاد

جانم نقش عجز برای تو کشد ماتده آن نقش که پای تو کشد
پیوسته مرا دل بهوای تو کشد واندیشه پیاد دلگشای تو کشد^(۱)

هر تیر که در جعبه افلاک بود آماجگش این دل غمناک بود
تا چرخ چنین ظالم و بی باک بود آسوده کسی بود که در خاک بود^(۲)

از هر که دهد پند شنودن باید با هر که بود رفق نمودن باید
به کاشتن و نیک فروزن باید زیرا که پس از کشت درودن باید^(۳)

ای مایه اعتصام خلق ای منصور ای معتمد دگر بفریاد (و) نفور
خورشیدی و خورشید نباشد معذور گر زو برسد نظر بنزدیک و بدور^(۴)

در ظلمت شبهای فراق ای دلیر بینی که چگونه میبزم عمر^(۵) بسر
ضایع نشود ریختن خون جگر کاخر بدمد صبح امید جا کر^(۶)

از بهر چرا مرا نداری معذور گر من بدلی دو عشق را سازم سور

(۱) نسخه ۱ - مصراع اول و ثانی بجای نقش نفس نوشته م ب - پیوسته مرا
دل بهوای تو کشد و اندیشه پیاد دلگشای تو کشد جانم نفس عمر برای تو کشد مانند
آن نقش که پای تو کشد ۵ - بیت اول چون م ب . بیت ثانی جانم نفس عجز
مانده آن نفس که نای تو کشد

(۲) م ب و ۵ و ج

(۳) م ب و ۵

(۴) مصراع ۲ - نسخه ۳ - ای معتمد دگر بفریاد و نفور مصراع ۲ - نسخه م ب
ای معتمد ذکر بفریاد و نفور مصراع چهارم - نسخه ۳ - گر زو برسد سایه بنزدیک
و بدور م ب - گر زو برسد نظر بنزدیک و بدور

(۵) ۵ - عجز

(۶) نسخه ۱ - در ظلمت شبهای فراق ای دلیر ضایع نشود ریختن خون جگر
بینی که چگونه میبزم عجز بسر کاخر بدمد صبح امید ای جا کر م ب - از ظلمت
..... گفتمی که چگونه میبری عمر بسر ضایع نشود کاخر بدمد صبح

امیری از در ۱ و م ب و ۵

يك دل بدو اندیشه كشد مهر دو حور ؟	يك تن بدو سایه خيزد از عكس دو نور ^(۱)
گر عاشق دلسوخه بی تدبیر	پیغام دهد صكه از توام بنست گزیر
صفرآ چه كنی زحم كن ای بدر منیر	بای تو گرفته است رهی دستش گیر ^(۲)
ز آن عهد بر از نفاقت ای شمع سرور	چون آتش شب نغای نزدیک ز دور
چون از تف تابش تو گشیم نفور	خواهی همه نار باش خواهی همه نور ^(۳)
شبهای دراز تو به آرام و بنار	خوش خفته و خواب با تو گشته دمساز
مسکین من بیدل چه بشبهای دراز	چون چشم فلک نیابدم چشم فراز ^(۴)
بادی صكه در آئی بستم همچو نفس	ناری كه بسوزی دل خستنی بهوس
آبی كه بتو زنده توان بودن و بس	خاکی كه بنست باز گشت همه كس ^(۵)
ای دل بسفر چرا نبندی مفرش	كاندر حضرت عیش نمی باشد خوش
چون آهن آب داده اندر آتش	نرمی میکن دلا و سخنی میکش ^(۶)
سر مست بیکوی دوست بگذشتم دوش	برداشته چون شیفته گان جوش و خروش ^(۷)

(۱) مصراع ۲ - نسخه ۱ - گرم بدل دو عشق ترا سازم سور نسخه ۳ -
 كز خود بدلی دو عشق را سازم شور م ب - كومن بدلی كه عشق را سازم و سور؟!
 م ف گرم بدلی دو عشق را سازم سور مصراع ۳ - نسخه ۱ - یكدل بدو اندیشه كشد
 مهر دو حور نسخه ۳ - یكدل بدو اندیشه كند مهر و جور م ب - و م ف يك دل بدو
 اندیشه كشد جور دو حور

(۲) ۱ و م ب و ۵

(۳) نسخه ۱ و م ب و ح و ۵

(۴) نسخه ۱ و م ب و ۵ مصراع چهارم نسخه ۵ - چون چشم فلک نیابدم دیده فراز

(۵) نسخه ۱ و م ب و ۵

(۶) ۱ و م ب و ۵ و ج

(۷) نسخه ۵ - بانك خروش

آمند خرد و مرا فرو گفت بگوش کای عاشق نهمت زده بگذر خاموش^(۱)

آترا که چو ما سرشت باشد از گل بی خارشگی نباشد ای مهر گسل
من همچو توام ز من چرائی تو خجل تو خارش تن داری و من خارش دل^(۲)

ای عشق بخویشتن بلا خواسته ام آنگاه به آرزو^(۳) ترا خواسته ام
تقصیر مکن کت بدعا خواسته ام تا خود بدعا بلا چرا خواسته ام

ای رایت شه گرفته از نام تو نام طبع تو بنظم داده انصاف کلام
هر شه بیتی ز نظم تو دیده تمام در جلوه عروس نطق را هفت اندام^(۴)

تا چون گل لعل گونه^(۵) بفروخته ام چون نیلوفر جامه غم دوخته ام
بیداری شب ز نرگس آموخته ام زیرا که چو لاله بادل سوخته ام^(۶)

در عشق چو نار کفته شد رخسارم از بسکه برو سرشک خونین بارم
هر گه که سرشک دیده زو بردارم^(۷) چون پرده^(۸) ز ناردانه بیرون آرم

تا باز ترا بدیده ام^(۹) زار ترم دیدار ترا ز جان^(۱۰) خریدار ترم
تو خفته چو ظالمان خوش و من همه شب از دیده^(۱۱) مظلومان بیسار ترم

(۱) یکدم خاموش م ب و و و *

(۲) نسخه م ب و و

(۳) نسخه ۳ - آنگاه که بارزو م ب - آئی که بارزو نسخه ۵ - آن به که

نسخه ۱ و م ب و ۳ و ۵

(۴) نسخه ۱ و م ب و ۵

(۵) نسخه ۱ - تا بر گل لعل گونه نسخه م ب - تا بی گل لعل چهره

(۶) لباب الالباب و نسخه ۱ و م ب

(۷) م ب - زو بر رویم نسخه ۱ - رو بر ارم

(۸) م ب چون پنبه

(۹) م ب - تا یار بر اب دیده ام

(۱۰) نسخه ۱ - بجان

(۱۱) نسخه ۱ - از دولت ۱ و م ب

این پند نگاه^(۱) دار هموار ای تن بر گرد کسی که خصم تو هست من^[۵]

عضوی ز تو گریز^(۲) شود با دشمن دشمن دو بمر تیغ دو کش زخم دوزن

ای کرده گران غمت سبکباری من بخدان دولت ز گریه و زاری من

دیوانه شدم دریغ هشیاری من^{۳۳} ای خفته میاز مای یداری من^[۶]

برخاسنه ام دوش بدبایی من بر توده سیم کرده قنلابی من

در بادیه رفته ز پی آبی من کانهجا همه عاج بود و اعرابی من^(۵)

از گرمی خورشید رخ روشن او رنجور تر است از دل عاشق تن او

یکروز که فرصت بود از دامن او چون سایه درون شوم به پیراهن او^[۷]

ای جود و جمال ملک رام آمده گیرنده دست خاص و عام آمده

با هر که ربوده در کلام آمده چون جامه او بر او تمام آمده^(۷)

چون زور ملک چرخ در آورد به زه از چرخ ملک بانگ بر آورد که زه

خم داد زشت^(۸) تیر و برداشت گره بگشاد گشاد او مسام دو زره^(۹)

(۱) م ب و ه و - این پند بکار دار .

(۲) م ب - تا سوز ترا بیش نباشد شیون . ۵ - تا سوز ترا بیش نباید شیون .

تا سوز ترا بیش نباشد شیون

(۳) گر دوست شود لباب الالباب و م ب و ه و -

(۴) م ب و -

(۵) م ب و ه

(۶) ۱ و م ب و ۳

(۷) ۱ و ۳ و م ب

(۸) بشت

(۹) لباب الالباب و م ب

از شیرینی چون بسخن بنشینی وز دلب خود شکر بدامن چینی
در بوسه مرا لب تو گوید یینی هرگز شکر لعل بدین شیرینی^(۱)

ای بنده دولت تو هر آزادی شاگرد کفایت تو هر استادی
گر بنده چرخ جز تو کس بگشادی امید مرا نزد تو نفرستادی^(۲)

ای دل مخور اندیشه فردا پیشی نزدیک مشو بنم ز دور اندیشی
با عقل مکیر تا توانی خویشی کز لهو ترا عقل دهد درویشی^(۳)

ای خدمت تو بر رهی آمال رهی هم جان رهی تراست هم مال رهی
گر نیک شوی نیک شود حال رهی گر بد گردی بد شود احوال رهی^(۴)

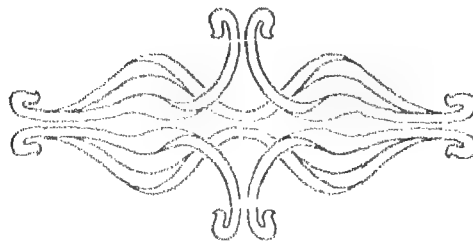
[۱] م ب و ح

(۲) نسخه ۱ و م ب و ه

(۳) نسخه م ب و ه

(۴) نسخه ۱ و م ب و ه

در طهران بیستم آبان ماه سنه یک هزار و سیصد و پنج شمسی هجری
انجام پذیرفت



تصحیحات

❦ صفحه ۲ ❦

سطر ۲ - همانطور که در متن تحریر شده صحیح است . سطر ۳ - تحریر متن اصح است و بیسه بمعنی سیاه و سفید بهم آمیخته باشد گدافی البرهان . سطر ۴ - تحریر متن صحیح است و عنان بر تافتن و عنان باز تافتن بیکمعنی و غرض از این بیت عبور سلطان محمود بن امیر ناصر الدین از آب کذک است در جنگ هندوستان و فرخی هم در این معنی گوید (ز آب کذک سپه را بیکزمان بگذاشت ❦ بیمن دولت و توفیق ایزد دادار ❦) سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - ظاهراً مؤمنند صحیح باشد و آن علی ما سمع من بعض الثقات جائیست در سرحد هند و افغان .

❦ صفحه ۳ ❦

سطر ۱ - تحریر متن اصح و هرموز نام شهرست . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است و یافه بمعنی گمشده و بیهوده و سخنان هرزه و دشنام باشد و اینجا بمعنی بیهوده است . سطر ۶ - م ۱ - (برج حصال دجول) ظاهراً صحیح باشد و دجول محتمل است موضعی باشد که اکنون بنام داجل معروف و در مشرق رود سند واقع است . سطر ۹ - م ۱ (رای زنی پیر بود بر در دهل) مصراع ثانی تحریر متن صحیح است رای زن بمعنی مستشار و مصلحت بین و رای لقب سلاطین هند است

❦ صفحه ۴ ❦

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۲ - تحریر متن اصح است . سطر ۳ - (بر عدد لشگرش وقوف نباشد) صحیح است . سطر ۷ - تحریر متن صحیح است و نایزه بمعنی گلو باشد . سطر ۱۰ - متن صحیح است .

❦ صفحه ۵ ❦

سطر ۳ - در مصراع اول (ملك توخرم) بمناسبت احتراز از تکرار اصح و احسن است . سطر ۴ - برای فهمیدن ممدوح این قصیده رجوع کن بشرح حال . سطر ۵ - ممدوح مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی است سطر ۷ - (راهی برده بک تن) صحیح است . سطر ۸ - تحریر متن صحیح و نکبا نام بادبست رجوع کن بشرح قاهوس . سطر ۹ - بیایاب بتک و بیایاب تنک هر دو صحیح است و پایاب آبی است که پای بر زمین آن برسد و از آن پیاده عبور توان کرد و ته حوض و دریا و تنک

بمعنی قد چاه و ته حوض و تنك بضم اول و ثانی بمعنی كم باشد . سطر ۱۱ - تحریر متن صحیح و در مصراع ثانی تا جواز انسب است . سطر ۱۲ - تحریر متن صحیح و حربا بكسر اول جانوریست عاشق آفتاب (نوعی از سوسمار) و فارسی آن چلباسه بفتح اول و سکون ثانی است . سطر ۱۳ - تحریر متن در مصراع اول صحیح و مصراع ثانی « كه همی شاه چو تو زب دهد ملك ترا » صحیح است زیرا ممدوح مسعود فرزند ابراهیم است نه دامادش و در ضمن مدح وی پدر او را هم ستوده چنانكه در نسخه نگارنده شرح حال هم چنین نوشته شد است و اگر بسپرد بتشدید راء بخوانیم گذشته اینكه شعر از حلیه فصاحت عاطل خواهد ماند با مصراع ثانی بهیچوجه تناسب نخواهد داشت . سطر ۱۴ - بجای بسپرد در نسخه نگارنده « بهسپرد » مرقوم و چنین صحیح است و جنوب و صبا و دبور بفتح اول و شمال بفتح و كسر اول نام چهار نوع بادند و بمعنی ایست كه داعی دولت او خاك را از این چهار گونه باد « بهسپرد » یعنی بهتر طی میکند .

صفحة ۶

سطر ۳ - تحریر متن صحیح است و سمر غزوش یعنی داستان جنگش . سطر ۴ - م ۲ - اندر آویزند صحیح است . سطر ۵ و ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۹ - صحیح اینست - قبضة چرخ تو شیطان بشود و نه گرفت - گفت این نیست مگر عمده لاحول ولا « نسخه نگارنده » و چرخ بمعنی کمان سخت « و نوعی از کمان » باشد و عمده بعنهم اول چیز است كه بروی اعتماد و تکیه کرده شود و مراد اینست كه قبضة چرخ ترا شیطان (كه از لاحول میگریزد) نگرفت زیرا آنرا عمده لاحول خوانند . سطر ۱۲ - لفظ غزنین را سه گونه نوشته اند غزنه - غزنی - غزنین (بروزن سنگین) سطر ۱۵ - تحریر متن صحیح است .

صفحة ۷

سطر ۲ - در نسخه خطی نگارنده مصراع ثانی چنین است « رسم صدخسرود در مجلس انس تو ادا » و اگر بیت نهم را بترتیبی كه پروفیسور در ذیل نوشته اند بخوانیم از وزن خارج میشود و مقصود ایشان ثابت و از این تكلیف مستغنی است سطر ۱۰ - تحریر متن صحیح است .

صفحة ۸

سطر ۲ - تحریر متن صحیح است . سطر ۶ - تحریر متن در مصراع اول انسب است و در مصراع ثانی (كشته) از کرده بهتر و كش بفتح اول یعنی سینه

پس دست بکشی یعنی دست بر سینه . سطر ۸ - در مصراع اول (و در چشم دیده)
اصح و انسب از تحریر متن است . سطر ۹ - م ۱ - (چون ملت رسول) م ۲
(چون رحمت خدای بنیکی) صحیح است . سطر ۲۰ - تحریر متن در مصراعین
صحیح و برانیا بکسر اول یعنی برانی و اجرا کنی و الف بعد از یاء آخر اشعار این قصیده
زائده و زینت راست . سطر ۱۱ - م ۲ - اینک بنقد صحیح است

﴿ صفحه ۹ ﴾

سطر ۱ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۷ و ۱۰ - تحریر متن صحیح است

﴿ صفحه ۱۰ ﴾

سطر ۴ و ۵ و ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - متن انسب است
سطر ۹ - در نسخه نگارنده اینطور است - کر مدح و ثناها سبب کسب بلندیت -
رو کسب بلندی شده دینار و درم را . سطر ۱۰ - تحریر متن صحیح است .
سطر ۱۱ و ۱۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۱۴ - تحریر متن صحیح است .

﴿ صفحه ۱۱ ﴾

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است و قلق بمعنی بی آرام گشتن و یم بمعنی
دریاست . سطر ۲ و ۳ و ۴ - تحریر متن صحیح است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است
و کشاورز بمعنی زارع و شمن بمعنی بت پرست است و هیچ در اینجا بمعنی (هر) آمده
است . سطر ۷ - سغد بضم اول نام شهر است در ماوراء النهر و مصراع اول ظاهراً اینطور
انسب است - گه لشکر او بر زده تا سغد و سمرقند و درم ۲ - تحریر ذیل صحیح است

﴿ صفحه ۱۲ ﴾

سطر ۱ - م ۱ (هر سال در این فصل بر آرد فلک پیر) صحیح و مناسب و
در نسخه نگارنده نیز چنین و در مصراع ثانی تحریر متن صحیح است . سطر ۲ -
خوان بفتح اول بمعنی خمیده و لاغر و بی برگ کنایه از فقیر و تهی دست باشد .
سطر ۳ - تحریر متن صحیح است و مجدر یعنی آبله گون . سطر ۴ و ۸ و
۱۰ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۱ - م ۱ - تحریر متن صحیح و درم ۲ -
بجای (عقد) (روح) مناسب است چنانکه در نسخه نگارنده نوشته شده . سطر
۱۴ - مسته بضم اول و سکون ثانی طعمه مرغان شکاری باشد چون بازو امثال آن .
سطر ۱۵ - فزع بمعنی قوس است . سطر ۱۶ - تحریر متن صحیح و تموز بمعنی
گرما و چهارمین برج از سال باشد بقول صاحب فرهنگ سروری و تشدید آن در
این جا بر حسب ضرورت شعر است

☆ صفحه ۱۳ ☆

سطر ۳ - در نسخه نگارنده چنین است (تا ايلك خان قبله يبقا و تبار است -
جز در گه او قبله مباد ايلك و خانرا) و چنین صحیح است و ايلك خان سلطان تركستان
و معاصر سلطان محمود فرزند ناصر الدين سبكتكين بوده و بقا و تبار نام دو شهر از
بلاد تركستان است پس ممدوح این قصیده سلطان محمود است . سطر ۵ - بجای
خلق فضل مناسب است تا موافق نام پدر ممدوح باشد و در اینکه ممدوع ابوالحسن
علی ابن فضل باشد اشکالی نیست و نظایر این مطلب در شرح حال بحث شده است .
سطر ۱۴ - آبگرد بکسر كاف تازی و ظاهراً بمعنی گرداب است . سطر ۱۵ -
م ۲ - (خلاص جست نارو گفت عافنا) صحیح است

☆ صفحه ۱۴ ☆

سطر ۳ - گذشته از دو نسخه دیوان استاد ابو الفرج در نسخه خطی نگارنده
نیز این قصیده هست و نیز بسبك اشعار ابو الفرج است . سطر ۸ - قفیه شباب
است . سطر ۱۱ - م ۲ - (مگر که آید) صحیح است

☆ صفحه ۱۵ ☆

سطر ۱ - میفهای دژم یعنی ابرهای تاریك . سطر ۸ - ناچخ و ناچخ باجیم
فارسی و عربی و فتحه و تقدیم آن برخاء نقطه دار بمعنی تبرزین و توزی جامه تابستانیست
که از کتان بافند و در م ۲ - (بشب مهتاب) صحیح است . سطر ۸ - نواب
یعنی مصائب و ناب بمعنی نیش است .

☆ صفحه ۱۹ ☆

سطر ۷ - م ۲ - چو چنك از مضراب صحیح است . سطر ۱۰ متن
صحیح است . سطر ۱۱ - ططاب

☆ صفحه ۲۰ ☆

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ (زبخت) انطب است .
سطر ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - تحریر ذیل انطب است . سطر ۹ - م ۱
(زگرد) صحیح و شستگانی بمعنی پی و بنیاد و عمارت باشد . سطر ۱۰ م ۲ - بجای
خاك (آب) صحیح باشد . سطر ۱۲ - تحریر ذیل صحیح است سطر ۱۶ - م ۲ - یارنده
انطب است سطر ۱۷ - م ۱ - تحریر متن صحیح و در م ۲ - دریا کند صحیح است

☆ صفحه ۲۱ ☆

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۴ - سلب در لغت عرب بوسه

درختی است در یمن که از آن ریسمان بافند و باشد که سلب گویند و جامه را که از پارچه آن ریسمان باشد اراده کنند . و در م ۲ - تحریر ذیل انساب است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ (پذیرد) صحیح و شعاب بکسر اول جمع شعبه است و آن شکافست در کوه که جایگاه طیور است . و در م ۲ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - م ۱ - (کای جدا شود) انساب است و غرض درست معلوم نیست . و در م ۲ - تحریر متن صحیح و شعاب جمع صعب است که بمعنی (شیر درنده) و سرکش باشد و ظاهراً بمعنی اول مراد است و تیروار یعنی مانند تیر در سرعت سیر . سطر ۹ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۰ - سنان بکسر اول سر نیزه و رمح بمعنی نیزه است . و در م ۱ - (غیر از سنان) و و در م ۲ - تحریر متن صحیح باشد . سطر ۱۱ - م ۲ - (هر دو قوم را) انساب است . سطر ۱۵ و ۱۶ - تحریر متن صحیح است .

﴿ صفحه ۲۲ ﴾

سطر ۱ - م ۱ - (خرد) و (هنر) هر دو محتمل است . سطر ۲ - مهین بکسر اول بزرگتر و کهن بمعنی کوچکتر باشد . سطر ۴ - م ۲ تا گنبد کینه و بر این است - صحیح . سطر ۵ م ۱ (میتین) صحیح و این لفظ بکسر میم بمعنی تیشه و کلنگ است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ م ۱ - متن صحیح است و م ۲ - نسخه نگارنده چنین است (کز روی صفات زهر گین است) و صحیح همین است . سطر ۱۷ - متن صحیح است . سطر ۱۸ - از لفظ یسار معنی توانگری اراده کرده و از یمین در این بیت دست راست در بیت ثنی معنی سوگند و قسم خواسته است .

(صفحه ۲۳)

سطر ۲ و ۳ - تحریر متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - (چون کاک چنانش را) صحیح است

﴿ صفحه ۲۴ ﴾

سطر ۱ - همایون خسروی کز عدل و انصاف - بشاخ ملک براو برک و بار است - صحیح و چنین است در نسخه نگارنده . سطر ۲ - عوار بمعنی عیب است سطر ۳ - نهمت بفتح اول بمعنی حاجت و نیاز و خواستن چیزی و حرص در آنست سطر ۴ تحریر متن صحیح است . سطر ۵ عبره بمعنی عبور است که گذشتن از گناه ورود باشد . سطر ۱۲ - نوند بفتح اول اسب تیز رو و سماری بضم اول کشتی

(فارسی سفینه) باشد . سطر ۱۴ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۵ - پیشزمه
بمعنی فلس ماهی است . سطر ۱۷ - م ۱ - جسم بیجان - و در م ۲ - هر گونه
جسمی . سطر ۱۹ - قیود بفتح اول بمعنی کپاده باشد و آن کمائی است بسیار کم
زور (کذا فی البرهان) سطر ۲۰ - م ۱ - فضا را بازه چرخش چرخیدن صحیح
است و معنی چرخ گذشت و چرخیدن بفتح اول جنگجویی و ستیزه کردن باشد

صفحة ۲۵

سطر ۳ - م ۲ - (در غبار است) صحیح . سطر ۴ - یشك بفتح اول
(چهار دندان بزرگ و نیش سباع و بهایم را گویند که بدان حرب کنند) (کذا فی البرهان)
و معنی مسده گذشت . سطر ۵ - این بیت در نسخه نگارنده چنین است (چکا و چرب
اندر حمله از وی - بلرزد گر چکا و شاهار است) و دور نیست که چنین صحیح باشد
و چکا و بمعنی سپر است و شاهار بفتح ثالث (نام بتخانه بوده است قدیم در نواحی
کابل و در اطراف آن دشتی و صحرائی بس بزرگ و عظیم واقع است) (کذا
فی البرهان) و محتمل است که در اطراف آن بتخانه محلی بوده است باین اسم
موسوم و سپر آن در سختی و استحکام معروف و با این احتمال معنی بیت واضح
است . سطر ۹ - متن صبح است . سطر ۱۰ - م ۱ - پیل و مردم - صحیح
است . سطر ۱۳ - متن صحیح است

صفحة ۲۶

سطر ۴ - برزین نام یکی از مؤبدان و بررگان دین زردشت است . سطر ۵ -
متن صحیح است . سطر ۹ - م ۲ - زانکه این خسرو و آن شیرین است صحیح . سطر
۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - بسد بضم یا کسر اول و فتح و تشدید ثانی مرجان
یا بیش آن باشد . و تخفیف آن در این بیت برای ضرورت شعر است و شاخ انگیز
یعنی دارای فروع . سطر ۱۲ - تین بمعنی ازدها و تریاک و تریاق هر دو صحیح
و بمعنی پازهر است . سطر ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۶ - خرزین چوبی است
که در طوبله ها نصب کرده زین و یراق اسب را بالای آن نهند و بمعنی سه پایه هم آمده
است . سطر ۱۷ - علی الظاهر (نه چنو باشد مانند او) صحیح است .

صفحة ۲۷

سطر ۴ - زر فین بضم اول رزه و پره نقل باشد و زور فین هم باین معنی است .
سطر ۵ - دار فین بفتح ثلث و سکون رابع تکیه گاه باشد . سطر ۸ - م ۲ (از

هدی شغب است) صحیح و شغب بمعنی بدی برانگیختن باشد. سطر ۹ م ۲ - (جهان و ملك جهان هردو داوینك ندبست) و ندب گرو قمار است و داو نوبت بازی شطرنج و نرد و غیره باشد. سطر ۱۰ م ۲ در عقده صحیح. سطر ۱۳ - متن صحیح است. سطر ۱۵ - تحریر متن صحیح است و معنی این بیت آنستکه در جنگ شیر عرب و صدر جهان نجم الدین نیزه مانند عصای موسوی هم چوب و هم ازدهاست و مقصود آنکه چنانکه عصای موسوی بر دشمنان ازدها و در دست موسی عصا بود نیزه در دست نجم الدین ازدهاوار آفت جان اعداست و برای خود او مانند عصای چوبین است که زحمتی نمیرساند. سطر ۱۷ - هرب بمعنی فرار است.

❁ صفحه ۲۸ ❁

سطر ۲ - م ۱ - چون صحت - و در م ۲ - چون ذهب - صحیح است. سطر ۴ - م ۱ - پر آتشین عقده است و آن بفتح و کسر اول نوعی از جامه های هودج باشد و معنی سلب گذشت. سطر ۷ - متن صحیح است و حدب بفتح اول و ثانی بیرون آمدن پشت و فرو رفتن سینه و شکم است. سطر ۸ - متن صحیح است و مقصود آنکه وجود و عدم مانند تو نسلی نخواهند زاد زیرا که یکی بیوه است و دیگری عزب. سطر ۹ - م ۱ - تحریر متن و در م ۲ - (جهان براحت و بس دشمن تو) صحیح است. سطر ۱۰ - متن صحیح است. سطر ۱۲ - تحریر ذیل انصب است. سطر ۱۳ - م ۱ - (نشاط بادو طرب) صحیح است

❁ صفحه ۲۹ ❁

سطر ۱ - م ۲ - جام انصب است. سطر ۳ - م ۲ - فوخته صحیح است. سطر ۵ - گردنا بفتح اول و ثالث گوشه عود و باب و امثل آن که تار بر آن بندند. سطر ۶ - م ۱ - بارورش صحیح و فقع (در اشعار فارسی) مخفف فقاع است که بمعنی آب جو باشد و سنگور سبزی است که شیشه های فقاع را در آن چینند. سطر ۷ و ۱۱ - متن صحیح است. سطر ۱۲ - م ۱ - نازل صحیح و زور بضم اول در عربی بمعنی دروغ و باطلست. سطر ۱۳ - متن صحیح است. سطر ۱۵ - در دور بضم اول و ثالث گرداب مهلك و غرق کننده است. سطر ۱۷ - متن صحیح است.

❁ صفحه ۳۰ ❁

سطر ۱ - تحریر متن صحیح و با حور بمعنی شدت گرم است. سطر ۳ - مصراع اول (در تك ایدون كند گذارد زباد) صحیح و در نسخه نگارنده نیز چنین

است . سطر ۴ - شکل و شکیل بکسر اول ریسمانی است که بر دست و پای استر
بندند . سطر ۵ - م ۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۸ - تحریر متن صحیح
و معنی ند در ذیل نوشته شده . سطر ۹ - محمد یعنی محکم و مطیر یعنی باران دار .
سطر ۱۰ - مزرد بمعنی بافته و در هم باشد و در مصراع ثانی هر ذره صحیح است .
سطر ۱۲ - مقعد بضم اول و فتح ثالث یعنی زمین گیر . سطر ۱۵ - م ۲ - (يك
يك زبیم درعه عدلش) صحیح است و مقعد یعنی در نیام کرده شده .

☆ صفحه ۳۱ ☆

سطر ۱ - مرقد یعنی خوابگاه . سطر ۳ - عقیم یعنی نازا و ابلد یعنی
کند ذهن . سطر ۶ - م ۲ - (گوئی که آب جویش) صحیح و صرح ممرود یعنی
کوشك بلند و قصر مرتفع . سطر ۷ - سونش ریزه فلزات که از دم سوهان ریزد و
در مصراع ثانی (دندان ابرد) صحیح و ابرد بمعنی پلنگ است . سطر ۸ - م ۱
(کلکش که نوک او) صحیح و در م ۲ - در منضد صحیح و منضد بمعنی مرتب
چیده شده است . سطر ۱۱ - م ۱ - (آسوده کار نیز) صحیح و در م ۲ - تحریر
متن انسب است . سطر ۱۲ - ادرد یعنی بی دندان . سطر ۱۳ - م ۲ - (بعرض
مخاد است) صحیح و مظلله بمعنی سایبان باشد . سطر ۱۴ - م ۱ - (ای بار
خدائی) صحیح است .

☆ صفحه ۳۲ ☆

سطر ۷ - م ۱ - عرض و رسالت صحیح و در مصراع ثانی (دست بکش)
ارجح است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ -
(پای) انسب است . و در م ۲ - چخیده است صحیح و معنی چخیدن گذشت .
سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۳ - در مصراعین تحریر متن صحیح و نال بمعنی بی
میان خالی و ریشه میان قلم و در اینجا معنی ثانی آنست است . سطر ۱۴ - متن
صحیح است .

☆ صفحه ۳۳ ☆

سطر ۲ و ۳ - متن صحیح است . سطر ۷ - متن صحیح است و شبیح
بمعنی کالبد و تست . سطر ۸ - م ۱ - (مهتاب نیرد که بتقاح) صحیح و در م
۲ - قافیه تقاح است . سطر ۱۰ - ملواح بمعنی جفرا است . سطر ۱۲ - م ۲ -
(زنگار ندیده است) صحیح و انجام بمعنی حاجت بر آوردن است . سطر ۱۵
درخشی است جهان] یعنی برقیست جهنده و کداح بمعنی بسیار کوشش کننده باشد

❦ صفحه ۳۴ ❦

سطر ۳ - قداح بمعنی آهنیست که اورا بسنک میزنند تا آتش بر آید و اینجا مقصود وسیله سوزاندن است . سطر ۵ - مراقح بمعنی بخشاینده و مهربانی کننده است و راح در سطر ۶ بمعنی شراب است . سطر ۷ - م ۱ - در نسخه نگارنده [صدر و امونیان] ثبت است و صحیح آن بر بنده مجهول و در م ۲ - (عقل را ثنا باشد) صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - (نرا باشد) انطب است . سطر ۱۱ متن صحیح است . سطر ۱۴ - شعر بفتح اول و ثانی بمعنی حوض کوچک و هر چاکه آب ایستاده باشد و جایی از زمین و کوه که آب باران در آن جمع شود .

❦ صفحه ۳۵ ❦

سطر ۲ - م ۲ - در نسخه نگارنده (غذا باشد) ثبت است . سطر ۹ تحریر متن صحیح و یوبه بمعنی آرزو و اشتیاق است . سطر ۱۰ م ۱ - که داء بعد مرا - صحیح و داء بمعنی بیماری باشد . سطر ۱۱ - م ۱ - (تاروا داشتم که بی توزم) صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ - متن صحیح است و توزم (اینجا) یعنی واپس دهم

❦ صفحه ۳۶ ❦

سطر ۱ - م ۲ - (دستیار شد) انطب است . سطر ۲ - متن انطب است . سطر ۳ - م ۲ - (باطل پیاده ماند) انطب است . سطر ۶ - م ۲ - تحریر ذیل انطب است . سطر ۷ و ۸ تحریر متن انطب است .

❦ صفحه ۳۷ ❦

سطر ۳ - م ۱ - ترا بزور صحیح است . سطر ۴ - م ۲ مطواع جید صحیح و معنی آن (فرمانبر گردن است) . سطر ۶ - م ۲ - (بر دفع جور مشرف) صحیح است . سطر ۷ - حصید یعنی درو کرده شده . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۲ قدید بمعنی گوشت بریده شده است . سطر ۱۳ - م ۱ - بفتح اول یعنی خوار و بمقدار . سطر ۱۴ - م ۲ - طرید [اول] بمعنی دور کرده شده و ثانی آن بمعنی روز دراز است .

❦ صفحه ۳۸ ❦

سطر ۱ - م ۱ - متن انطب است و در م ۲ - فرید اول بمعنی تنها و ثانی آن بمعنی بی نظیر است . سطر ۲ - م ۲ - هر تیر را نشانه صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - (کوتاه نیست) صحیح است .

سطر ۱۱ - پیلگوش (اینجا) بمعنی خاله اندازات . سطر ۱۷ - پاداش مکافات
نیکی و جزای خیر و باد افرام جزای بدی یا کیفر است .

❁ صفحه ۳۹ ❁

سطر ۲ - م ۱ - - اگر چه غضر بمعنی مبارکی و وسعت زندگانی و نعمت
است ولی (ایام غزو) انسب است کما لایحقی . سطر ۱۰ - م ۱ - [عزم و برزم
و جشن فرخش] انسب است . و سکا لش کرده یعنی فکر کرده و از روی
اندیشه . سطر ۱۲ - متن انسب است . سطر ۱۲ - م ۱ - (قسم شب از روز)
صحیح است . سطر ۱۱ - بر سخت بضم سین مهمله یعنی سنجید و وزن کرد .
سطر ۱۴ - م ۲ (راند و این حکم) صحیح است . سطر ۱۵ - متن انسب
است . سطر ۱۶ - م ۱ - (شرح کند) یعنی قطع کند و ببرد (زیرا یکی از
معانی شرح بریدن است)

❁ صفحه ۴۰ ❁

سطر ۲ - م ۱ - تحریر صحیح معلوم نیست و در م ۲ - تحریر متن صحیح
است . سطر ۳ - م ۱ - امل نهمت عالم صحیح و معنی نهمت گذشت . سطر
۶ - م ۱ - ظاهراً (جودش نه ریائیست) و در م ۲ - (بتکلیف عطا کرده)
صحیح باشد . سطر ۷ و ۸ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر
متن و در م ۲ - (انگشت سپرد) صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - (او را
دو لطفه است) و در م ۲ - [ملاراند گر آن شغل] صحیح است . سطر ۱۲ -
م ۲ - (آن کرده) صحیح است .

❁ صفحه ۴۱ ❁

سطر ۱ و ۳ و ۵ و ۱۰ و ۱۲ - متن صحیح است

❁ صفحه ۴۲ ❁

سطر ۱ - م ۱ - [فتنه برخواب امن از او فتنه است] صحیح است -
سطر ۲ - م ۱ - (آز در حق جود او) و در م ۲ - (این بغایت کریم و)
صحیح است . سطر ۳ - م ۱ - [التون] در لغت دیده نشد ولی در نسخه خطی
نکارنده آنر بمعنی « طلا » نوشته اند و ظاهراً فارسی نیست و بر فرض صحت این
قول در م ۱ - (برآید) مناسب است . سطر ۴ - گاو دوشا (یا گاو دوش)
ظرفی سرگشاده و دهن تنک که شیر در آن دوشند . سطر ۶ - م ۲ - قاهر دهر

(کنایه از باری تعالی) صحیح و قهرمان بمعنی کار فرماست . سطر ۱۳ - م ۱ -
 یرتابیان کنایه از تیر اندازانست . سطر ۱۶ - م ۱ - متن صحیح و جهان بمعنی دلست
 ❦ صفحه ۳۳ ❦

سطر ۴ - م ۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۵ - م ۲ - (بخشیده
 خدای) صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - ضن بمعنی بخیل است . سطر ۱۴
 م ۱ - سهیل غلط و سهیل درست است و آن بمعنی شیئه اسب است و در م ۲ -
 چنانکه بنظر من رسید (در حق اوزیر طنین باشد) صواب است و جز این نتواند
 بود چه زئیر بمعنی غرش شیر است و طنین بمعنی صوت مکس و مراد آنست که در
 برابر شیئه اسب او غرش شیر صوت مکس است . سطر ۱۵ - م ۱ - (کوه)
 صحیح و این بمعنی ناله و آه است . سطر ۱۷ - تحریر متن ارجح است .
 ❦ صفحه ۳۴ ❦

سطر ۱ - م ۱ - (قاعده دین و) انسب است . سطر ۲ - م ۱ - [چرخ]
 انسب است . سطر ۵ - م ۱ - (بفلک بر ملک) و در م ۲ - (بجهان نامور)
 صحیح است . سطر ۷ - ۲۲ - (بایستاد و در ایستاد) هر دو مناسب است .
 سطر ۸ - م ۱ - (گشاده) صحیح است . سطر ۹ - (این جادو این جلال)
 صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است ،

❦ صفحه ۳۵ ❦

سطر ۱۰ - شل بکسر اول نیزه کوچک که سنان آنرا گاهی دو پره و سه
 پره سازند و پنج و ده آنرا بر دست گیرند و یک یک راجانب دشمن اندازند (برهان)
 در این بیت و بیت تالی تحریر متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - در نسخه
 خطی نگارنده چنین است (توئی بزین زراندر بحق سپهسالار) . سطر ۱۶ -
 م ۲ - (زبان چرب تو) معنی ندارد و شاید (زبان حرب تو) باشد

❦ صفحه ۳۶ ❦

سطر ۱ - م ۱ (مراد قاص تو) صحیح و قاص یعنی قصه و خبر آورنده
 و عاق یعنی بدکننده . سطر ۵ - م ۲ - (زدیو دام و دد و ازدها نهد آچار)
 صحیح و آچار اینجا بمعنی اشیاء درهم آمیخته است . سطر ۸ - م ۱ - (قضا
 صرصر توزان بموسم غزوه) و در م ۲ - (بر آفتاب غبار) صحیح است . سطر
 ۹ - در نسخه خطی نگارنده چنین ثبت است (که زیر سایه شمشیر تو فرو خواندند
 ت بسمت غزو بر جابری دویمت هزار) . سطر ۱۴ - م ۱ - (که عفو دارد

چشم) صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح است و دژم بکسر اول و فتح ثانی بمعنی افسرده و رنجور و غمکین و بیمار و آشفته و سرمست و مخمور و اندیشه مند باشد . سطر ۱۷ - در م ۱ - متن صحیح است و باره بمعنی دیوار و حصار قلعه و شهر و در م ۲ - (گذاشته سلاح تو) صحیح است

❖ صفحه ۴۷ ❖

سطر ۵ - م ۱ - (آذ فانی او باقی) و در م ۲ - (خفته او بیدار) صحیح است

❖ صفحه ۴۸ ❖

سطر ۱ - م ۱ - (از فتح و زور) صحیح است . سطر ۲ - م ۲ - (بچشم کوره نار) صحیح است . سطر ۴ و ۶ و ۷ و ۱۳ متن صحیح است

❖ صفحه ۴۹ ❖

سطر ۱ - م ۲ - [طیب عفو تو داند علاج استغفار] صحیح است . سطر ۳ - م ۱ [همیشه تابندی] و در م ۲ - (هماره تا بدمی) صحیح است . سطر ۴ و ۵ و ۷ متن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - متن صحیح و در نسخه تکرانده [آنکه بفروخت علم را] مکتوب و این نیز مناسب است . سطر ۱۰ - م ۱ - شاید (در هز هز مهائل) صحیح باشد که ظاهراً اسم جایی است و در م ۲ - متن صحیح است

❖ صفحه ۵۰ ❖

سطر ۳ و ۴ و ۶ متن صحیح است

❖ صفحه ۵۱ ❖

سطر ۸ - م ۲ - ظاهراً [صری] باشد و آن بمعنی بریده و دفع شده و بازداشته است . سطر ۱۵ - حسبت بکسر اول بمعنی تدبیر است . سطر ۱۷ - متن صحیح است

❖ صفحه ۵۲ ❖

سطر ۱ - م ۱ - (تف سیاستش از دیو فتنه ساخته خف) صحیح و خف بفتح و ضم اول و سکون ثانی گیاهی نرم است که زود آتش گیرد و پنبه نیم سوخته که برای آتشگیره مهیا شده باشد و در م ۲ - تحریر متن صحیح و دوخته در اینجا بمعنی دوشیده است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح و جدیر بمعنی سزاوار است . سطر ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ متن صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ (نوش جام زمی) انطب است .

❦ صفحه ۵۳ ❦

سطر ۲ - متن انسب است . سطر ۶ - م ۲ - متن صحیح و شد یار
 پروزن هشیار بمعنی شخم کردن و شکافتن زمین است . سطر ۷ - در م ۱ -
 پالمرد غلط مطبوعه و یایمرد صحیح و تحریر متن صحیح است . سطر ۹ - دهاء
 بفتح اول و دهی بضم آن والف مقصوده بمعنی زیرکی و کاردانی و نیکوئی اندیشه
 و خرد و دانائی است ، سطر ۱۱ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - [حلم او]
 صحیح است . سطر ۱۲ - در م ۱ (هنر) یا (کرم) انسب است و در م ۲ -
 (سخطش اندک ونکت بسیار) صحیح است . سطر ۱۵ - م ۲ - (نعل گلگون
 این هلال نگار) صحیح است

❦ صفحه ۵۴ ❦

سطر ۲ - متن صحیح و در م ۲ - (ای بفخر تو) صحیح است .
 سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - (زلفت را) صحیح و در
 م ۲ - متن صحیح و زلت بفتح اول اسم مصدر و بمعنی لغزش است . سطر ۱۰ -
 م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - مدح گوی تو معطی احرار صحیح است سطر ۱۱ -
 تحریر متن ارجح است

❦ صفحه ۵۵ ❦

سطر ۴ و ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - (از عدل او)
 صحیح و رحیق بمعنی شراب نیکو و صاف است . سطر ۱۴ مین صحیح است .
 سطر ۱۹ - م ۱ - از اختلال چرخ انسب است و این قصیده در مدح سلطان ابراهیم
 بن مسعود است .

❦ صفحه ۵۶ ❦

سطر ۴ - متن صحیح است . سطر ۵ - پره اینجا بمعنی صنف است .
 سطر ۸ - رختی درخت یعنی درخشیدن برق . سطر ۱۵ - م ۱ - (قنوج را
 رو با نرسی را) صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - (بسته بهخواری) صحیح است .

❦ صفحه ۵۷ ❦

سطر ۱۰ - مدحور بمعنی دور شده و دفع شده و مدغور هم که بمعنی ترسیده
 است نیز فامناسب نیست . سطر ۱۱ - م ۲ - تفاد تیغ یازان نسبتاً بهتر است .
 سطر ۱۲ - م ۱ - بدیدم صحیح است . سطر ۱۶ - م ۱ - گنجی دان که امروز
 صحیح است . سطر ۲۲ - م ۱ - برآن کافای صحیح است (یعنی کافی نام)

☆ صفحه ۵۸ ☆

سطر ۳ - ۲ م - (گنج مذخور) صحیح و مذخور یعنی ذخیره شده .
سطر ۱۲ و ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۵ متن صحیح و خور در اینجا بمعنی
ماکول است .

☆ صفحه ۵۹ ☆

سطر ۴ متن انسب است . سطر ۱۱ - ۱ م - متن صحیح و در ۲ م بچنو
صحیح است . سطر ۱۵ تحریر متن و ذیل در مصراعین غلط و در نسخه نگارنده
این بیت چنین است (نکشی جز بسو چیزی عین - نخری جز بقرق جود غرور)
و این نیز غلط است و صحیح این بیت غیر معلوم . سطر ۱۸ - ۲ م - (ربیع قصر)
صحیح و ربیع بفتح اول افزونی هر چیز است .

☆ صفحه ۶۰ ☆

سطر ۳ - ضافی از ضفو بفتح اول آمده که آن بمعنی کامل شدن و بسیار
شدن نعمت است . سطر ۴ - ۱ م - متن صحیح و در ۲ م - تحریر ذیل اصح
و انسب است . سطر ۷ - ۱ م - (فضائل عزمش بکوه) اصح و انسب است .
سطر ۱۰ - متن صحیح . سطر ۱۳ - متن انسب است . سطر ۱۴ - متن صحیح
و ذروه بمعنی اعلای هر چیز است .

☆ صفحه ۶۱ ☆

سطر ۲ - ۲ م - بحال او بنگر - صحیح است . سطر ۸ - ۱ م - (باز
گیرد کبک) انسب است . سطر ۱۰ و ۱۴ متن صحیح است .

☆ صفحه ۶۲ ☆

سطر ۱ و ۵ - متن انسب است . سطر ۸ - ۱ م - (که پیش شاه بر
او) صحیح است . سطر ۶ - متن انسب است .

☆ صفحه ۶۳ ☆

سطر ۱ و ۲ - متن صحیح است . سطر ۵ - ۱ م - (نیکخواهت بی غرور)
و در ۲ م - (بدسکالت پر ضرر) صحیح است . سطر ۹ - متن صحیح است .
سطر ۱۰ - ۲ م - (چشمید مهان آلازبک) ظاهراً انسب است . سطر ۱۵ -
بالارک بوزن تبارک شمشیر پر جوهر است

❖ صفحه ۶۴ ❖

سطر ۱ - متن صحیح است سطر ۲ - چنگل اجل آزمون نمینند - از دامن هیچ نای منفک - صحیح و نای بمعنی گلو است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۱۳ - طوطك بمعنی طوطی است . سطر ۱۹ متن صحیح است .

❖ صفحه ۶۵ ❖

سطر ۲ - م ۱ خان و قیصر و در م ۲ - تحریر متن صحیح است . و فورك ظاهراً بمعنی فور باشد بموجب نص برهان قاطع نام رای قنوج (یکی از شهر های هند) است و در این صورت یاء رای فورك را باید ساکن خواند . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۵ - شرارك بکسر اول بند تعلین است . سطر ۷ - سرباك بفتح اول و سکون ثانی سردار صاحب سیاست را گویند . سطر ۹ - متن صحیح و ساك بمعنی چهل و ضعف و فساد رای و نقصان باشد . سطر ۱۰ متن صحیح است سطر ۱۱ کاواك چیز بی مغز را گویند . سطر ۱۲ - سباك یعنی گذارنده و ریخته گر سطر ۱۵ - باد ریهه چرم یا چوبی است که در گلولی دوك کنند تاریمان يك جا جمع شود و غرض از افلاك جمع الملكه است که بمعنی باد ریهه باشد در عربی و بنا براین در م ۲ - (باد ریهه و افلاك) صحیح است . سطر ۱۶ سباك بکسر اول شاخه نورسته نازك را گویند .

❖ صفحه ۶۶ ❖

سطر ۲ - متن صحیح است . سطر ۹ - پالونه بمعنی قرشی پالا است . سطر ۱۰ - عبال ظاهراً جمع عبل باشد که بمعنی برگ باریکست سطر ۱۱ - در واخ یعنی دلیرانه و درشت . سطر ۱۳ - م ۲ - (دراهوال) جمع هول ظاهراً انسب است سطر ۱۴ - م ۱ - حمام بمعنی کبوتر خانگی ظاهراً انسب است .

❖ صفحه ۶۹ ❖

سطر ۱ - م ۲ - متن انسب است . سطر ۲ - م ۱ - (پشتی دهد) انسب است . سطر ۵ - الفقد یعنی ذخیره کرده و جمع کرده . سطر ۶ - تحریر ذیل صحیح و مناسب است . سطر ۱۲ نقل بضم اول جمع نقل است یعنی سنگین ها .

(صفحه ۷۰)

سطر ۲ - م ۱ - اشهب یعنی سیاه و سفید و در م ۲ - ادهم ناب یعنی

(شاید خالص) صحیح و مقصود از ارجل پیاده است . سطر ۳ - طلل بمعنی بلندست که از نشانه‌های خانه ویران شده برجا مانده باشد . سطر ۶ - منهل جای آشامیدن و آبشخور است . سطر ۹ - م ۱ - حلم و حکم هر دو مناسب است

❖ صفحه ۷۱ ❖

سطر ۴ و ۵ و ۶ - متن انسب است . سطر ۱۲ - بحر کامل از جمله بحرست که پارسی زبانان در آن کم شعر گفته اند و تقطیع آن متفاعلی هشت بار و مثال آن از شعر پارسی غزل سید احمد هاتف است که گوید - چه شود بچهره زرد من نظری برای خدا کنی - که اگر کنی همه درد من یکی نظاره دوا کنی . سطر ۱۳ در او لایم چه داند گفت عادل . سطر ۱۴ - متن صحیح و هاطل بمعنی بارنده است

❖ صفحه ۷۲ ❖

سطر ۱ - م ۲ - طبع سائل صحیح است . سطر ۳ - م ۱ - (بتن زو کوب خورده) م ۲ - بتك زو داغ برده) انسب واضح است . سطر ۸ - م ۱ [غذای روح او] انسب است

❖ صفحه ۷۴ ❖

سطر ۵ و ۶ - متن صحیح است سطر ۹ - م ۲ - گریبختی - صحیح است

❖ صفحه ۷۵ ❖

سطر ۲ - م ۱ - کوه در آب روت - صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - که پوشیده است - و در م ۲ - متن صحیح و خال این جا بمعنی پردیمانی است . سطر ۷ - م ۱ - سر و حیران نگر که - صحیح و در م ۲ - از سرود احسن است . سطر ۱۰ - بهمن اینجا بمعنی گیاهیست که در ماه بهمن وزستان گل کند کذا فی البرهان . سطر ۱۵ - م ۲ - روفتنه انسب است

❖ صفحه ۷۶ ❖

سطر ۱ و ۳ و ۷ و ۸ و ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - م ۲ - ضمیمه افضال صحیح است . سطر ۱۶ - م ۱ و امش صحیح و این بیت باید پس از بیت دهم نوشته شود .

❖ صفحه ۷۷ ❖

سطر ۲ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - بفلك برجو اسد - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۱۳ - م ۱ - گه عقل - و در م ۲ - گه طبل - صحیح است . سطر ۱۴ - خشت اول بمعنی نیزه کوچک و ثانی

آن معلوم و بزر بضم اول بمعنی قامت و یال بمعنی گردن و بازو است .

❖ صفحه ۷۸ ❖

سطر ۲ متن صحیح است . سطر ۲ م ۲ - همچو دیو ضیغم صحیح است .

❖ صفحه ۷۹ ❖

سطر ۱ م ۱ - کریاس ترا - و درم ۲ - متن صحیح و برکم بمعنی مانع و باز دارندۀ است . سطر ۳ - شخ اینجا بمعنی گروه است . سطر ۸ و ۹ و ۱۰ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۸۰ ❖

سطر ۲ م ۱ - از آن شمع قلینه صحیح و قلینه بمعنی ظرف شراب است . سطر ۴ - متن انسب است . سطر ۵ م ۲ - بدو برده صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۴۰ م ۱ - متن صحیح و درم ۲ - بهشیاری او کارها نظام صحیح است .

❖ صفحه ۸۱ ❖

سطر ۲ و ۵ و ۷ و ۸ - متن صحیح است

❖ صفحه ۸۲ ❖

سطر ۳ م ۲ - پرد لب - صحیح است . سطر ۵ م ۱ - غذا بطعم - صحیح و درم ۴ - تحریر متن انسب است . سطر ۶ - بخار جمره - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۸۳ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - آخر - بضم خاء و آخور باواو معدوله معنی یکی است . و لوس بمعنی تملق و فروقتی باشد و دوال تسمه رکاب و غیر آن وستام بکسر اول ساخت و یراق زین اسب و سر افسار بزر و سیم آراسته و کوکب چیزی است بشکل ستاره که در تسمه زین و غیر آن نشانند و بنابراین درم ۲ - دوال ستام صحیح است . سطر ۶ م ۲ - نمونه - ظاهراً انسب است . سطر ۸ و ۱۲ و ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - تمام کسی است که در سخن گفتن از فک اعلی ابتدا کند . سطر ۱۵ م ۱ (زبشت کوه) ظاهراً انسب و درم ۲ - متن صحیح است و فحام بضم (یافتح) اول پرتده است مانند مرغابی

❖ صفحه ۸۴ ❖

سطر ۱ - لام بمعنی نکوهش و سختی است . سطر ۲ (سرو) بر وزن

فروتنان گوسفند و امثال آن. سطر ۵ - م ۱ ملک روزگار تبع - صحیح و تبع بفتح
اول و ثانی تابع و پیرواست. سطر ۸ - متن صحیح است. سطر ۱۰ - خلاب
بفتح اول گل ولای و آب بهم آمیخته و پارگین آب بدبو و گندیده و گودالی که آبهای
کثیف در آنجا رود. سطر ۱۲ - ریش گاوای این جا بمعنی احمقی است.
سطر ۱۴ - م ۲ - درهم وزر - نسبة اصح است. سطر ۱۶ - متن صحیح و
مشک اذهر یعنی مشک بسیار خوشبو. سطر ۱۸ - متن صحیح است.

❖ صفحه ۸۵ ❖

سطر ۳ - م ۱ - اگر بادی وزد - و درم ۲ - متن صحیح است. سطر ۴ - متن
صحیح است.

❖ صفحه ۸۶ ❖

سطر ۲ - تحریر متن و ذیل هر دو صحیح است. سطر ۴ - م ۱ - بادوزان -
صحیح است. سطر ۶ - م ۱ خزینهای کهن - انسب است. سطر ۱۱ - تحریر
متن ظاهراً بهتر است.

❖ صفحه ۸۷ ❖

سطر ۲ - متن صحیح و شمیده اینجا بمعنی آشفته و سلیم بمعنی مارگزیده
است. سطر ۱۲ - متن صحیح است. سطر ۱۵ - تحریر ذیل صحیح است.

❖ صفحه ۸۸ ❖

سطر ۳ - م ۱ متن صحیح است. سطر ۵ - م ۱ - شیرمسته اوست صحیح
است. سطر ۸ - م ۲ - سلك در یتیم - انسب است. سطر ۱۰ - م ۱ - عدد
شکرش صحیح است. سطر ۱۱ و ۱۸ متن صحیح است. سطر ۱۹ - م ۱ -
متن صحیح و درم ۲ - تا هواست.

❖ صفحه ۸۹ ❖

سطر ۱۲ - م ۱ - متن و درم ۲ - ارم و حرم هر دو صحیح است.

❖ صفحه ۹۰ ❖

سطر ۲ - م ۲ - بسلم صحیح است. سطر ۳ - م ۱ - جمله مایه فرع -
صحیح است. سطر ۱۲ - م ۱ - هرم بمعنی پایان پیرست.

❖ صفحه ۹۱ ❖

سطر ۱ - م ۱ حرص را ببخشش پشت - و درم ۲ - بپندل شکم صحیح

است . سطر ۲ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - متن و در م ۲ - نکند .
 مایه صحیح است . سطر ۷ - م ۲ چشم دانش ضریو - صحیح است . سطر
 ۸ - متن صحیح و هزینه بمعنی خزینه است . سطر ۱۰ - م ۲ - در نسخه نکارنده
 چنین است (چند یک روز داد داد ستم)

❦ صفحه ۹۲ ❦

سطر ۲ - م ۲ - تانکوهیده حاجت - صحیح است . سطر ۶ - م ۱ -
 متن و در م ۲ - بفضل و رادی صحیح است . سطر ۷ - مقام بمعنی شخص بزرگ
 و کار بزرگ و دریاست . سطر ۱۰ - م ۱ همیشه بادا - صحیح است . سطر
 ۱۳ - م ۲ - متن صحیح است .

❦ صفحه ۹۳ ❦

سطر ۷ - آباد در اینجا بمعنی آفرین است . سطر ۱۵ - م ۱ - ای باد
 هوا ای براق بجم - و در م ۲ - ای قاصد روم و رسول چین صحیح است . سطر
 ۱۷ - م ۱ - کز منظر او - صحیح است .

❦ صفحه ۹۴ ❦

سطر ۳ - م ۱ - تا شاد - صحیح است . سطر ۴ - متن صحیح است .
 سطر ۹ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - ظاهراً این صوت زئیر آمد آن طنین
 صحیح باشد . سطر ۱۰ - م ۱ - عرض شه صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ -
 چون پنجه رادش انسب است . سطر ۱۳ - م ۱ - عزمش که (صحیح کلمه سوم
 معلوم نشد) تلف کند و در م ۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❦ صفحه ۹۵ ❦

سطر ۳ - م ۱ - از گمان تو - و در م ۲ - متن صحیح است . سطر ۷
 - عرین بمعنی جایگاه شیر است . سطر ۸ - سلطان تو مضیی صحیح است .
 سطر ۹ - متن صحیح است .

❦ صفحه ۹۶ ❦

سطر ۲ - م ۱ - در او ثابته کشتند صحیح است . سطر ۵ - م ۱ - در
 اوصاف - صحیح است . سطر ۹ - م ۲ - بر پادشه صحیح است . سطر ۱۰ -
 م ۱ - مسعود فروزد - صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح و معنی برزین گذشت .
 سطر ۱۲ - متن صحیح است .

❦ صفحه ۹۷ ❦

سطر ۸ - ۱ م - عرصه گاه انساب است . سطر ۱۰ - ۲ م - تن بدر دش
در حین - صحیح است . سطر ۱۱ - ۲ م - خدایکائی و شاهنشوی - صحیح است .
سطر ۱۴ - ۱ م - متن صحیح و در م ۲ - بگوش نوش نبوش و بچشم نعمت بین
صحیح است .

❦ صفحه ۹۸ ❦

سطر ۱۰ - ۱ م - پر تفایس بحری و در م ۲ - متن صحیح است . سطر
۱۱ - ۲ م - درع رومی - صحیح است . سطر ۱۳ و ۱۴ - تحریر متن انساب است .
سطر ۱۶ - ۲ م - هر چه باید زان - صحیح است .

❦ صفحه ۹۹ ❦

سطر ۲ - ۱ م - بدره عمری - ظاهراً صحیح و دره بکسر اول تازیانه است
سطر ۷ - ۲ م - کشایش آن صحیح است . سطر ۸ - ۲ م - ظاهراً - حنیة ملک و سایة
یزدان صحیح است بطریق خطاب . سطر ۱۲ و ۱۳ - متن صحیح است سطر
۱۴ - ۱ م - گرنجستی باد جودت صحیح و در م ۲ - متن مناسب است .

❦ صفحه ۱۰۰ ❦

سطر ۲ - ۲ م - و سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۷ - ۱ م - زنک
بسته تیغ حق - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح و ورع بکسر ثانی یعنی پر هیز
کار . سطر ۹ - ۱ م - بر رفته عدل تو بگنارد سلخ - و سلخ بکسر اول پوست
مار است . سطر ۱۰ - ۱ م - چون درخش نعلها - صحیح است . سطر ۱۵ - ۱ م -
در نسخه نکارنده - و یحک آن خوی داده - مسطور است . سطر ۱۶ - ۱ م - خورده
حد عرض او - و در م ۲ - سوده اصل طول او بر قبضة کیوان جبین - صحیح است .

❦ صفحه ۱۰۱ ❦

سطر ۲ و ۳ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - ۲ م - ظاهراً - با تو
نعمت همقران و با تو حشمت همشین صحیح باشد . سطر ۹ - متن صحیح است .
سطر ۱۰ - ۱ م - مهرماه - صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح است

❦ صفحه ۱۰۲ ❦

سطر ۲ - غربت و غزل - صحیح است . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر
۷ - متن انساب است . سطر ۹ - ۱ م - هیچ دستان انساب است . سطر ۱۲ -

م ۲ - خوش کردن - صحیح است و کردن بمعنی اسب پیر و کند رو آمده و در اینجا بمعنی مطلق اسب استعمال شده است . سطر ۱۵ - م ۱ - متن صحیح است و در مصراع ثانی پرو چنانکه در برهان قاطع مسطور است بمعنی ستاره پروین است در این صورت اضافه آن به پرن که آنهم بمعنی پروین است صحیح نیست مگر آنکه آنرا باستناد این بیت بمعنی (مطلق) ستاره دانیم .

❀ صفحه ۱۰۳ ❀

سطر ۱ و ۴ - متن صحیح است . سطر ۷ - متن صحیح و فن بمعنی شاخه درخت و افغان جمع است . سطر ۱۱ - م ۲ - سبت آذرودی و بهمن - صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح و گرز بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی تاج است .

❀ صفحه ۱۰۴ ❀

سطر ۱ - م ۲ - جزر روح سخن - بنظر صحیح است . سطر ۲ - م ۲ - رقت گردون - انسب است . سطر ۴ - م ۱ بر سر گرفت - صحیح و مناسب است . سطر ۱۱ - م ۲ - پشت کفر و کافر دون - اصح و انسب است . سطر ۱۲ - م ۱ - کش بگردانند و در م ۲ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۶ ❀

سطر ۵ - م ۱ - متن و در م ۲ - در سینه اربعمائه ستین صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - حال من بنده تا که خواهد گفت بنظر انسب است . سطر ۱۱ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۷ ❀

سطر ۵ - م ۲ - شرع محمد بنام تو - شرع پیمبر بنام تو - هر دو صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۸ ❀

سطر ۱ - مریخ سرخ چشم فلق هیأست از آن - کش بی سهر ندارد - ظاهراً اصح و انسب است . سطر ۲ - م ۱ - و سطر ۳ و ۶ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۹ ❀

سطر ۱ - م ۲ - طول و عرض آن بسپاه - مناسب است . سطر ۲ - م ۱ - متن غلط است شاید - ظلم را کنند مرج - (بفتح اول و کسر ثانی یعنی بخود نازنده و مغرور) باشد و اینهم خالی از غرابت نیست . سطر ۳ - م ۱ - شیرش از - صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - کوهش از - صحیح است . سطر ۵ - م ۲ - شهره افواه

ظاهراً آنسب است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - این بیت در نسخه نگارنده چنین است - هیچ منزل نکولت اخترتو - بردونیر ناخته دو سپاه . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۰ ❖

سطر ۳ - م ۱ - کشفته بمعنی معدوم شده است . سطر ۷ - م ۱ - جمله وور گردو هم و فتنه - صحیح است

❖ صفحه ۱۱۱ ❖

سطر ۷ - م ۱ - بدیدار او زمین و زمان - و در م ۲ - سپیدو سیاه صحیح است . سطر ۱۰ - بیجاده اینجا بمعنی کاه رباست

❖ صفحه ۱۱۲ ❖

سطر ۴ - م ۱ - تاج ووالا گاه - صحیح است سطر ۸ - م ۲ - برناه بفتح اول و سکون ثانی لغتی است دربرنا که بمعنی جوان است سطر ۱۳ - م ۲ - رو بند پیش او - صحیح است ، سطر ۱۶ - م ۲ - و اغوئاه - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۳ ❖

سطر ۵ - م ۲ - اوج فلک - صحیح و مناسب است . سطر ۱۲ - م ۱ - ای باد صبحدم که زدم - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۵ ❖

سطر ۱۳ - م ۲ - تند از ان رانی - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۶ ❖

سطر ۶۱ - م ۱ - جرم در دزد - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۷ ❖

سطر ۸ - م ۱ - بنام و ننگ - صحیح است . سطر ۱۲ - متن صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - خیل خردان - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۸ ❖

سطر ۱۴ - م ۲ - متن صحیح و ندی بمعنی بخشش است . سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است و گشاده سعی یعنی سرگشاده . سطر ۹ - م ۲ - مری اینجا بمعنی برابری کردنست سطر ۱۰ - م ۲ - افسر سهیل و سهی - صحیح است سطر ۱۱ و ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۸ - وحشی مکر بر جهد بکمر - دمنه حمله در خزد بشری - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۹ ❖

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۰ ❖

سطر ۱ - کری کند (یا کرا کند) یعنی ارزش دارد . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۵ - منی بکسر اول دهیست در مکه . سطر ۶ - م ۱ - که شهر غزنین است - صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ - گر زحول و قوت او - صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - ستاره نقش بساط - صحیح است . سطر ۱۹ - م ۲ - عین الکمال رادعوی - صحیح و عین الکمال بمعنی چشم زخم است .

❖ صفحه ۱۲۱ ❖

سطر ۱ - م ۱ - بنای آهن پای - صحیح و آهو در م ۲ - بمعنی عیب و پس از آن بیت در نسخه نگارنده ابن بیت مرقوم است - (صحن و سقف تراهندس بخت - رنگ طاوس دادو فر های)

❖ صفحه ۱۲۲ ❖

سطر ۱۰ و ۱۶ - متن صحیح است . سطر ۱۷ - م ۱ - زهی نقطه عمده - صحیح است . سطر ۱۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۳ ❖

سطر ۷ - م ۱ - بصدری رسد - چنانکه در نسخه نگارنده است نیز مناسب است . سطر ۱۶ - م ۲ - سر کرد در سر اینت رای ناصواب - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۴ ❖

سطر ۱۳ - یوبه بمعنی آرزو و اشتیاق باشد . سطر ۱۵ - م ۲ - خالی آورد - صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۵ ❖

سطر ۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - م ۲ - کوه در صحیح است . سطر ۱۸ - م ۱ - دل و چشم از صنعتش - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۶ ❖

سطر ۷ - م ۱ - چون هست صحیح است . سطر ۱۳ - م ۲ - مخلص الدین است صحیح است . سطر ۱۹ - م ۲ - هنوز صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۷ ❖

سطر ۵ - م ۱ - بشعله نائر - ظاهراً صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - در

نسخه نگارنده (محمد بن حسن) مکتوب است - سطر ۱۵ - م ۲ - زهر فرقت خدمت - صحیح است .

☆ صفحه ۱۲۸ ☆

سطر ۶ - از بیت سوم تا ششم این صفحه در نسخه نگارنده پس از آخرین بیت صفحه ۱۲۶ مکتوب است و صحیح نیز همین است و دلیلی نداریم که ایات اخیر از اشعار ابوالفرج نباشد زیرا دارای همان سبك است چنانكه بتأمل ظاهر میگردد .

☆ صفحه ۱۳۱ ☆

سطر ۳ - متن صحیح است

☆ صفحه ۱۳۲ ☆

سطر ۶ - م ۲ - متن انساب است . سطر ۸ و سطر ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ - که در حاجت سؤال نماند - صحیح است . سطر ۱۵ - م ۱ - متن صحیح است .

☆ صفحه ۱۳۴ ☆

سطر ۴ و ۶ و ۷ - متن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - بحیله شیر شکاری - انساب است . سطر ۱۰ - شگفت یوسف روئی چرا که یوسف خوئی - بلی قرینه اوئی ولیك گرگ تباری - صحیح است .

☆ صفحه ۱۳۵ ☆

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - برون بردی و بدرجستی - انساب است . سطر ۱۰ - متن صحیح است .

☆ صفحه ۱۳۶ ☆

سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح است . سطر ۵ و ۷ و ۸ - متن صحیح است .

☆ صفحه ۱۳۷ ☆

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - مار گرفت صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - فلك ده نیم است - صحیح است . سطر ۱۴ - م ۲ - همی ببوسد پایت - صحیح است .

☆ صفحه ۱۳۸ ☆

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - متن و در م ۲ - دوصد

گل یاسمین - صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - بکام و ناکام دلت - صحیح است .
سطر ۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۹ ❖

سطر ۴ - م ۲ - بد خواه تو خوار بادو - صحیح است . سطر ۶ -
م ۲ - باد منصور و سعید - صحیح است . سطر ۱۳ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۴۰ ❖

سطر ۱ - م ۲ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۴۱ ❖

سطر ۱ و ۲ - بیت ثانی صحیح است و باید مقدم باشد و بیت اول ظاهراً
چنین است - جانم نفس عجز برای تو کشد - مانده آن نفس که نای تو کشد .
سطر ۹ - م ۲ - گفتی که چگونه میبری عمر بسر - ظاهراً انطباق است . سطر ۱۰
و ۱۱ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۴۲ ❖

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - که بشبهای دراز - و
در م ۲ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۴۳ ❖

سطر ۱۲ - م ۱ - متن و در م ۲ - بجان خریدار ترم - صحیح است .
سطر ۱۳ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۴۴ ❖

سطر ۱ - م ۱ - این پند بکار دار - صحیح و در م ۲ - تا سوز ترا بیش
نباشد شیون انطباق است .



تصحیح قسمتی از اغلاط دیوان استاد ابوالفرج که با عدم وسایل ممکن بود
باتمام رسید

(محمد علی ناصح)



(شرح حال ابوالفرج زونی)

نورالدین محمد عوفی اورا در لباب الالباب (ابوالفرج بن مسعود الرونی) مینویسد حاج لطفعلی بیگ در تذکره آتشکده مینویسد (از شعرای جلیل‌الشان و از فصیحای غلب‌البیان است و اکثر شعرا باستانی او اعتراف و از بحر فضایلش اشتهار کرده‌اند) در مجمع الفصحا مرقوم است که (سخنگویست شیرین زبان و فصیحی نیکو بیان) در باب مولد او عقاید مختلف است محمد عوفی مینویسد (مولد و منشاء او خطه لوهور بوده) صاحب مجمع الفصحا مینویسد (اصلش از رونه و آن نام قریه است از نیشابور) و نیز مینویسد [چندی ابوالفرج در لاهور زیسته باز برکاب سلطان پیوست لهذا برخی اورا لاهوری دانند] در تذکره آتشکده مرقوم است که [اصل وی او رونه و مهنه من محال دشت خاوران است] در آن تذکره نام وی در عداد شعرای خراسان پس از ذکر شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابوالخیر مهنه نکاشته شده است - میرزا محمد خان قزوینی در ذیل صفحه ۵۷ کتاب راحة الصدور تألیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی مینویسد (و او منسوب است برونه که از توابع لاهور است) همچنین در حواشی چهار مقاله (ص ۱۴۲) مینویسد و همچنین امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم نیز اورا در فصل شعرای لاهور عنوان میکند در تاریخ گزیده گوید که رونه از قرای خاوران خراسان است و در مجمع الفصحا مسطور است که از قرای نیشابور است و هر دو قول خطاست (ولی قول صاحب مجمع الفصحا و نگارنده آتشکده صحیح و رونه چنانکه گفته‌اند از توابع نیشابور و اکنون هم محل آن معلوم است و ارباب تذکره ظهور اورا در زمان سلطان ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود غزنوی (که در سنه ۴۵۱ بر تخت سلطنت جلوس کرد) دانسته‌اند و در دیوان استاد مدح سلطان مزبور و فرزند او سلطان جلال الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم [که در سنه ۴۸۱ مالک تخت و تاج گشت] بنظر خوانندگان میرسد - میرزا محمد خان قزوینی نگارنده و متتبع مشهور جاس سلطان مسعود بن ابراهیم را در سنه ۴۹۲ دانسته است [حواشی چهار مقاله ص ۱۴۲] و حال آنکه صاحب روضة الصفا مینویسد [سلطان ابراهیم در سنه احدى و ثمانین و اربعه مائه [۴۸۱] وفات یافت بروایتی سی سال پادشاهی کرده بقول صاحب تاریخ گزیده و مؤلف تاریخ بناکتی مدت سلطنت او چهل و دو سال بود] سپس گوید (چون او وفات یافت پسرش مسعود بجای او بنشست بجلال الدوله ملقب شد) [در سنه وفات سلطان ابراهیم

[۴۸۱] چنانکه از روضۃ الصفا بر می آید اختلافی نیست و دلیل اینکه ما سلطنت او را سی سال و جلوس او را در سنه ۴۵۱ دانسته ایم اینست که اگر سلطنت او را چهل و دو سال دانیم جلوس او در سنه ۴۳۹ خواهد بود و حال آنکه وفات سلطان مودود بن مسعود بن محمود بن ناصرالدین سبکتکین بتصریح روضۃ الصفا در بیستم رجب سنه ۴۴۱ اتفاق افتاده است و چگونه میتوان گفت که سلطان ابراهیم بن مسعود دو سال قبل از وفات سلطان مودود بر سرور سلطنت جلوس کرده است و از این گذشته بعد از سلطان مسعود پادشاهی بسطغان ابراهیم نرسیده است بلکه پس از مودود علی بن مسعود - عبدالرشید مسعود - طغرل (که در اوایل امر حاجب مودود بن مسعود بود) و فرخ زاد بن مسعود (که شش سال سلطنت کرد) متعاقباً مالک تخت و تاج گشته اند و پس از فرخ زاد بن مسعود برادرش سلطان ابراهیم بر سرور سلطنت جای گزین گشت) بنابراین جلوس مسعود بن ابراهیم در سنه ۴۸۱ بوقوع پیوسته است و قول میرزا محمد خان در اینموضوع قبل از اینکه درهان آن دیده شود بغرض ما معتبر نیست - نکته که اظهار آن لازم است اینست که اگرچه در دیوان استاد ابوالفرج مقدم بر مدح دیگران ستایش سلطان محمود غزنوی دیده میشود و توهم می رود که استاد معاصر آن سلطان عالیشان بوده و ایام سلطنت آن شهریار جهاندار را درک کرده ولی چنین نیست و تحقیق این معنی را گوئیم

مستشرق محترم پروفیسور چایکین در ذیل قصیده استاد که مطلع آن اینست

غزو گوارنده باد شاه جهان را ناصر دین راعی زمین و زمان را
نوشته اند (ممدوح این قصیده کیست ؟ از سلاطین غزنویه گویا فقط دو تن لقب ناصر الدین داشته اند نخست آنها سبکتکین بود دوم مسعود بن محمود) و سؤال مستشرق محترم را چنین جواب گوئیم که استاد لفظ ناصرالدین را [در مصراع ثانی مطلع] برای مدح آورده (مانند راعی زمین و زمان) و از آن اراده اسم علم (واقب) نکرده است چنانکه باندک تأملی معلوم گردد و از آن گذشته لقب سلطان مسعود بن محمود شهاب الدوله بوده و این لقب در تاریخ بیهقی در ذکر وقایع زمان سلطان محمود در مواضع عدیده مرقوم است و اگر چه بموجب نص تاریخ بیهقی نگاشته ابوالفضل محمد ابن الحسین بیهقی القادر بالله خلیفه عباسی در ضمن مکتوبی که بمسعود بن محمود نگاشت (و رافع آن ابو محمد هاشمی بود و وصول آن در نیشابور بدست سلطان و کیفیت استقبال شهریار از ابو محمد در تاریخ مزبور مسطور است) نعت او را چنین نوشت - ناصر دین الله - حافظ عباد الله - المنتقم من اعداء الله -

ظهير "خليفة الله" امير المؤمنين ولي ما اگر اين نموت را کلا لقب دانيم و ناصردين الله را بدل ناصر الدين کنيم تکيفي سخن بيجا و تخريجي بينهايت نسا زيا و بر خلاف عقيدة جمهور مورخين کرده ايم و همچنين اين قصيده را در مدح ناصر الدين سبکتکين هم نميتوان دانست زيرا استاد در آن قصيده نام فتح قنوج ميبرد و فتح قنوج در موقع تسخير ممالک هند بدست سلطان محمود غزنوي در سنه ۴۰۷ بوقوع پيوست - و استاد فرخي نيز در مدح سلطان محمود گويد

قوى کننده دين محمد مختار ۞ يمين دولت محمود قاهر ۞ کفار
چو بازگشت پيروزى از در قنوج ۞ مظفر و ظفرو فتح بر يمين و يسار
هنوز ايش از گرد راه چون نسرين ۞ هنوز خنجرش از خون تازه چون گلزار

و همچنين عنصرى فتح قنوج را در مدايح خود سلطان محمود نسبت ميدهد و از اين جمله توان دانست که ممدوح قصيده سيف الدوله ابوالقاسم محمود فرزند ناصر الدين سبکتکين است (بعقيدة صاحب روضة الصفا محمود بن ناصر الدين سبکتکين سيف الدوله لقب داشته و در شرح احوال وي در کتاب مزبور چندجا اين لقب ذکر شده و همچنين ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد المنشي در ترجمه يميني در مواضع بسيار لفظ سيف الدوله را لقب سلطان مزبور دانسته ولي در نظر ندارم که شعراى معاصر سلطان محمود را بلقب سيف الدوله مدح کرده باشند بلکه هر جا ديدم او را يمين الدوله خوانده اند ولي مسعود سعد سلمان و ابوالفرج روني محمود بن ابراهيم را بلقب سيف الدوله در چند موضع ستوده اند بنا بر اين اگر در قصيده نام محمود بن ابراهيم بالقب سيف الدوله يا بى آن يام محمود مطلق بنام شاهزاده داده شود معلوم است که ممدوح کيست و در صورتيکه سيف الدوله محمود مطلق باشد از ملاحظه سياق نظم و تاريخ معلوم توان کرد از محمود بن ابراهيم در چند کتاب که دسترس ماست ذکرى نيست ولي از قصيده مسعود سعد سلمان چنان بر ميآيد که وي فرزند سلطان ابوالمظفر ابراهيم غزنوي بوده و از جانب پدر در سنه ۴۶۹ مامور حکومت هندوستان شده است و غرض از تمهيد اين مقدمه اجابت سؤال مستشرق محترم و تحقيق تاريخى بود اکنون گوييم که استاد ابوالفرج معاصر سلطان محمود نبود دليل آنکه فتح قنوج چنانچه گفته شد در سنه ۴۰۷ واقع شده و استاد تا سنه ۴۹۰ يعنى نه سال بعد از جلوس جلال الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهيم غزنوي حيات داشته و با مراجعه بان قصيده معلوم ميشود که استاد در آنوقت شاعري سخن سنج و توانا بوده و اگر فرض کنيم که در

موقع نظم آن قصیده بیست و پنجسال داشته لازم میاید که در موقع وفات یکصد و هشت سال از عمر او گذشته باشد و بسیار نادر است که کسی باین سن برسد و نیز هیچیک از آرباب تذکره ننوشته اند که استاد ابوالفرج به عمر طویل رسیده چنانکه استاد رشیدالدین (ابوبکر محمد بن محمد بن عبدالجلیل بلخی) و طواط و بعضی دیگر را نوشته اند و همچنین در تذکره ها و سایر کتب متداوله مذکور نیست که استاد از شعرای دربار سلطان محمود یا معاصر او باشد و باین سبب قصیده چند که در مدح سلطان محمود سروده که سلطان محمود جد ممدوح او بوده و اینکه نیاکان ممدوح را بعظمت و شرف بستایند و فتوح آنانرا بیان کنند مانند ستایش شخص ممدوح و باعث افتخار اوست و سبب اینکه سلطان محمود را مانند سلطان معاصر ستوده و در بعضی موارد او را مثل شاه معاصر که مدایح خود را از شاعر استماع میکند مخاطب ساخته اینست که وقع و تأثیر اینگونه مدح در نفوس بیشتر است و تحقیق این نکته بر دانشمندان پوشیده نیست

صاحب مجمع الفصحا پنداشته است که سوء ظن سلطان ابراهیم بن مسعود نسبت باستاد مسعود سعد سلمان و گرفتاری او در حصار نای بسعی استاد ابوالفرج بوده است و چنین نیست زیرا استاد ابوالفرج با امیر مسعود سعد سلمان دوستی و ارتباط کامل داشته و در توصیف قصر امیر مسعود سعد سلمان قطعه سروده که بیت اول آن این است

بوالفرج را درین بنا که در آن ❦ اختلاف سخن فراوان گشت
(برای مطالعه بقیه ابیات این قطعه رجوع کنید بصفحه ۱۲۴)

استاد مسعود سعد سلمان در جواب ابیات ذیل را سروده و قطعه فوق با جواب

آن در دیوان استاد ابوالفرج مندرج است

خاطر خواجه بوالفرج بدرست ❦	گوهر نظم و نثر را کان گشت
هنر از طبع او چو یافت قبول ❦	جان با جسم و جسم با جان گشت
ذهن باریک بین و دور اندیش ❦	سخن او بدید و حیران گشت
معجز خامه اش چو پیدا شد ❦	جادوئیهای خلق پنهان گشت
راست آن آیت است پنداری ❦	که عصا بود و باز ثیمان گشت
راه تاریک مانده روشن شد ❦	کار دشوار بوده آسان گشت
هر دلیر و سوار نظم صکه بود ❦	کند شمشیر و تنگ میدان گشت
خاطر من چو گفته او دید ❦	از همه گفته ها پشیمان گشت
من چه گویم که آنچه او گفته است ❦	شرف سعد و فخر سلمان گشت

و نیز مکتوبی منظوماً بابوالفرج نوشته که در دیوان او مندرج و سطر اول آن اینست

بوالفرج ای خواجه آزاد مرد ❦ هجر وصال تو مرا خیره کرد

سرف نظر از دوستی و وداد ابوالفرج با امیر مسعود سعد سلمان خود نیز در دربار سلطان ابراهیم مقامی عالی نداشته که سعایت او منشا اثر باشد چنانکه در مدح آن سلطان گوید

ای بذات تو ملک گشته جلیل وی بنام تو زنده نام خلیل
و در پایان قصیده گوید

خسروا بنده از اربکۀ ظلم شاهرخ های زلفت خورد از فیل
گشته گریان ز بنده تا آزاد مانده عریان ز موزه تا مندیل
بی عمل عزل دید بر بالین بی گنه سنک یافت بر قندیل
باد اقبال حضرت عالیت گر ببخشی بر این فقیر معیل

و صاحب آتشکده نیز مینویسد (بعد از آنکه سلطان ابراهیم را سوء مزاجی بمسعود سعد سلمان بهمرسیده اورا حبس فرمود ابوالفرج خوفاً بتواحی لاهور رفته ساکن شده در عود سلطان بهند کرة آخری در سلك مقربان و ندیمان مجلس خاص انخراط یافت) گذشته از آنچه ذکر شد مسلم است که مسعود سعد سلمان از حیث رتبه دیوانی و اهمیت شخصی بر ابوالفرج بدرجات عدیده تقدم داشته و بر فرض اینکه از اقران و اکفاء وی هم باشد سعایت اقران و اکفاء در حق یکدیگر تا این اندازه سوء اثر و وخامت عاقبت نخواهد داشت و چنانکه صاحب مجمع الفصحا مینویسد مسعود نخستین بار دوازده سال و مرة ثانیه بیست سال محبوس گشت و بمقیده میرزا محمد خان قزوینی (در حواشی چهار مقاله) مسعود سعد سلمان در اول بار ده سال در (سو) و (دهک) و (قلعه نای) حبس ~~مکرر~~ رفتار آمد و در این دفعه بشفاعت ابوالقاسم نجاش که از ارکان دولت سلطان ابراهیم بوده از حبس رهائی یافت و کرة ثانیه هشت سال در حصار مرنج محبوس بود و بشفاعت طاهر بن علی ثقة الملك مستخلص گردید . و واضح است ابوالفرج نامی که مسعود بتصریح خود بر اثر سعایت او سالهای دراز انیس زنجیر و بند و قرین رنج و گزند گشته از اعظم امرا و رجال دربار و مورد عنایت و مرحمت کامل سلطان بوده است نه ابوالفرج رونی و مسعود و ابوالفرج هر دو وزراء و اعظم حضرت را از قبیل محمد بهروز احمد و طاهر ثقة الملك مدح سروده اند ارباب تذکره متفقند ~~که~~ حکیم اوحدالدین انوری ایبوردی را بشعر ابوالفرج و مطالعه دیوان او علاقه و توجهی خاص بوده صاحب مجمع الفصحا مینویسد (در شاعری الحق طرز خوشی دارد حکیم انوری متبوع طرز اوست) در تذکره آتشکده مرقوم است که (شاهد استادی او همین بس که حکیم انوری متبوع طریق

او بوده و کاهی تضمین مضارع او نمیکرده) در تذکره لباب الالباب مسطور است که (انوری- پیوسته تتبع سخن او کردی و دیوان او همواره در نظر داشتی و در آن قصیده که گفته است -

و یحک ای صورت منصور نه باغی که سرای بل بهشتی که بدنیات فرستاده خدای

(در تذکره مزبوره این بیت چنین مرقوم است ولی صحیح آن در نسخه

خطی دیوان انوری نگارنده که در سیصد سال قبل تحریر شده چنین مسطور است

و یحک ای صورت منصور به باغی و سرای یا بهشتی که بدنیات فرستاده خدای

و در واسط قصیده گوید

هین که آمد بدرت موکب میمون وزیر هر چه دانی و توانی ز تکلف بنمای

بلب غنچه گل دست همایونش بیوس بسر زلف صبا گر در ککاش بردای

و در موضع دیگر گوید

منصور به هر گزرت در آمد بضمیر که آمد بدرت موکب میمون وزیر

هین کو لب غنچه گویا دست بیوس که دست چنار گو پیادست بگیر

و منصور به نام قصری بوده است که منصور وزیر بنا و بنام خود موسوم کرده) یک

بیت تمام بعینه از شعر ابوالفرج بیاورده است بی تضمین و اگر توارد خاطر است

بغایت نادر است و در آن قطعه که گفته است

اندر آن مجلس که من داعی بشعر ابوالفرج تا شنیدستم و نوعی داشتم بس تمام

دلیل است که او پیوسته در بوستان دیوان ابوالفرج تفرج کرده (و آن بیت

ابوالفرج که صاحب لباب الالباب میگوید انوری عیناً در قصیده خود نقل کرده

است اینست

گفته باز ایران سریر درت مرخبا مرخبا درای درای

و شمس الدین محمد بن قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اعیان المعجم بر این

نقل انوری اعتراف کرده است - و همانا این بیت توارده شده است زیرا حکیم انوری

که او را یکی از ارکان چهار گانه سرای نظم شمرده اند و تقوق او در شعر و

کمالات دیگر بر ابوالفرج و امثال وی پوشیده نیست با قدرت طبعی که از او مشهود

است لا محاله اراده فرا گرفتن مضمون ابوالفرج داشت البته میتوانست مضمون را به عبارتی

ادا کند که بر شعر ابوالفرج رجحان داشته باشد و کسی را مجال آن نرود که

نسبت سرقت مذمومه و انتحال بدو دهد - و قطعه انوری که صاحب لباب الالباب آنرا

دلیل شوق و مداومت او در مطالعه دیوان ابوالفرج میدانند بعضی از ابیات آن این است

زندگانی - مجلس عالی در اقبال تمام
 باد معلومش که من پنده بشعر ابوالفرج
 شعر چندالحق بدست آورده‌ام فهمامنی
 چون بدین راضی نبودستم طلب میکرده‌ام
 دی همین معنی مگر بر لفظ من خادم برهت
 گفت من دارم یکی از انتخاب شعر او
 عزم دارم کان بروزی چند بنویسم که نیست
 چون ابدی - منتهی بادو چود دولت بردوام
 تا بدیدستم ولوعی داشتم بس تمام
 قطعه از عمر ووزید و نکته از خاص و عام
 در سفر وقت مسیرو در حضر گاه مقام
 به کریم الدین که هست اندر کرم فخر کرام
 نسخه بس بی نظیر و شیوه بس با نظام
 شعر او مرغی که آسان اندرون افتد بدام

و در موضعی دیگر گفته و الحق حق سخن را ادا کرده است

از منات خیل اقبال چو شعر ابوالفرج
 و اگر چه نمیتوان تصدیق کرد که انوری در شعر پیرو طریقه ابوالفرج باشد
 زیرا خود از اساتید مسلم و از اوا شعر و دارای اسلوبی خاص است ولی همین توجه
 و علاقه او بمطالعه و استنتاج اشعار ابوالفرج دلیل استادی او در فن شعر تواند بود
 مدت حیات و زمان وفات استاد ابوالفرج کاملاً بر ما معلوم و محقق نیست ولی ظاهراً
 آنست که وی در سنه ۴۵۱ به شاعری و ستایش سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی پرداخته
 و پس از آنکه او در سال ۴۸۱ در گذشته است فرزند او مسعود بن ابراهیم را مدح
 می‌گفته و مسعود بن ابراهیم در سنه ۴۹۷ پس از شانزده سال سلطنت داعی حق را
 لبیک اجابت گفته و چون مسلم نیست که استاد در موقع وفات سلطان مسعود بن ابراهیم
 حیات داشته و نیز از مدایح عدیده او در حق آن سلطان چنین فهمیده میشود
 که مدتی مدید از سلطنت او را درک کرده برای اینکه قول ما بصواب از خطا نزدیکتر
 باشد باید بگوئیم که استاد تقریباً در سنه ۴۹۰ جهان فانی را بدرود گفته است و از
 این قرار دوره شاعری او سی و نه سال بوده و اگر فرض کنیم که از سن بیست و
 پنج آغاز مدیحه سرایی کرده باشد با این قیاس در هنگام رحلت شصت و چهار سال
 عمر داشته است

اشعار استاد ابوالفرج در سی و نه سال دوره شاعری منحصر به همین مقدار
 که بنظر قارئین میرسد نبوده و یقین است که قسمتی از آثار افکار این استاد بتاراج
 حوادث رفته و دلیل آنکه در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم این دو بیت را که
 از استاد ابوالفرج روایت میکنند
 شد ممکن در جهان هر کو بساطش بوسه داد و آن دهد بوسه بساطش کز در تمکین بود



از خواب گران فتنه سبك برفتند سر تا دیده حزم تو بود روشن و بیدار
و هريك از این دو بیت از قصیده جداگانه است که در نسخ دیوان ابوالفرج
دیده نمیشود و همچنین است این بیت و قطعه ذیل که در لباب الالباب مندرج است
نعل اسب تو هلاست و ستامش کوکب است آفتابست او و اسبش آسمانها را مدار
آسمانی پر کوکب بر زمین هرگز که دید کافاب او یکی باشد هلال او چهار



مال دادن جز بحق اسرافدان اینک از قرآن بخوان لا تسرفوا
از برای دین همه دنیا بده لن تسالوا البر حتی تنفقوا
انتهی ۲۰ آبان ۱۳۰۵ (محمدعلی ناصح)

(خاتمه)

بحکم آنکه هر چه دیر آید خوش آید اینک هفت ماه پس از موقع دیوان استاد
باستان (ابوالفرج رونی) ضمیمه سال ششم ارمغان انتشار یافت و بلافاصله شماره اول
سال هفتم هم برای مشترکین ارسال میگردد .

دیوان ابوالفرج را ما بجای دو شماره وعده انتشار دادیم ولی از حیث حجم
و اوراق باسه شماره و ازجهه قیمت طبع و کاغذ با چهار بلکه با پنج شماره ارمغان برابر
گردیده است .

این دیوان تا کنون بطبع نرسیده مگر يك قسمت ناقص و مغلوط از آن در هندوستان
و مسلم با این دقت و تصحیح هنوز دیوان هیچيك از اساتید در ایران طبع نشده است .

این دیوان بسی کمیابست و شاید در تمام طهران بیش از ده نسخه خطی یافت نشود
رفیق فاضل ما (پروفیسور جایکین) مستشرق محترم روسی و مترجم اول سفارت روس
که اندك زمانی است از طهران بروسیه مراجعت و ارباب ذوق و ادب را از فیض صحبت
خویش محروم داشته در مدت اقامت طهران تقریباً دو سال بلکه بیشتر باز حمت بی
نهایت این کتاب را پس از مطابقه باشش هفت نسخه که بدست آورده تصحیح کرده و
بعد از آن نیز ادیب فاضل و شاعر دانشمند آقای (میرزا محمد علیخان ناصح) عضو

مؤسس و قدیمی انجمن ادبی ایران که همواره آثار منظوم و منثورش زب صفحات
ارمغان و همان آثار گرانها معرف او است باز رحمت و صرف وقت شبانه روزی پنج ماهه
در تصحیح ثانوی کوشیده و بحثیه مفصل و شرح حالیکه در آخر کتاب بنظر اهل ادب
میرسد منرا ریت داده است .

در حقیقت تا درجه امکان در تصحیح و طبع این کتاب دقت بعمل آمده و
البته طرفداران علم و ادب و مروجین شعر و سخن در همه جا از این رحمت و خدمت
ادبی قدر شناسی کرده . و بوسیله خریداری و ترویج مارا تشویق کرده و مقدر خواهند
ساخت که در هر سال یکی از کتب و دواوین شعرا و اساتید متقدمین را ضمیمه ارمغان
و برای ادباء ارمغان فرستیم .

نسخی که از دیوان استاد بدسترس مستشرق محترم بوده و در قسمت تصحیحات
برمزاز آنها نام برده بشرح ذیل است و عیناً از خط خودش نقل میگردد . (وحید)

(شرح رموز)

نسخه ۱ - نسخه متعلق به آقای تیمورتاش (این نسخه تاریخ ندارد ولی
نسبتاً نسخه قدیمی بنظر می آید) .

نسخه ۲ - نسخه هشت دیوان متعلق بنگارنده بدون تاریخ و معلوم است
که نسخه تازه است .

نسخه ۳ - نسخه دیوان ابوالفرج و منتخبات از دیوان سوزنی نسخه تازه
و خیلی بد خط است .

نسخه م ب - نسخه متعلق به م . بهار

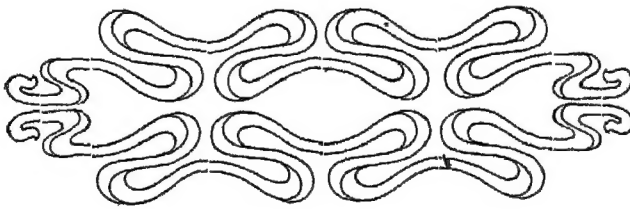
نسخه ۵ - نسخه متعلق باقی حاجی حسین آقای ملک

نسخه ۶ - نسخه تازه و بد خط دیوان ابوالفرج متعلق بنگارنده

ج - جنگ آقای تیمورتاش

غلط نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۱۲	گمشد	گمشدہ
۱۴۸	۱	دست بکسی	دست بکش
۱۵۵	۲۶	آئر	آئرا
۱۵۶	۵	ضنن	ضنین
۱۵۶	۱۴	۲۲	۲ م
۱۵۸	۱۸	مین	متن
۱۵۸	۲۶	مدعور	مدعور
۱۶۰	۲۶	ثقل	ثقل



CALL No. { ۸۹۱۶۵۱۲۱ } ACC. NO. ۱۳۴۰۴
AUTHOR البوالفرج رونی
TITLE دیوان استاد البوالفرج رونی



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

